

فصل الخطاب در رد بر مذهب محمد بن عبد الوهاب

نویسنده

الحلم العلامة والفقیه الفهامة
الشیخ سلیمان بن عبد الوهاب
النجدي الحنبلي

(متوفي ۱۲۱۰ هـ)

مترجم

مجاهد دین

عنوان کتاب:

فصل الخطاب در رد بر مذهب محمد بن عبد الوهاب
فصل الخطاب من كتاب الله، وحديث الرسول، وكلام العلماء في
مذهب ابن عبد الوهاب

عنوان اصلی:

نویسنده:

شیخ سلیمان بن عبد الوهاب رحمه الله (۱۲۱۰ هـ)

مترجم:

مجاهد دین

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

۵ فروردین ۱۳۹۸ هـ. ش - ۱۸ رجب ۱۴۴۰ هـ. ق

منبع:

www.islamsj.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.islamsj.blogspot.com

فصل الخطاب در رد بر مذهب محمد بن عبد الوهاب

نویسنده:

العلم العلامة والفقیه الفهامة

الشیخ سلیمان بن عبد الوهاب النجدی الحنبلی

(متوفی ۱۲۱۰ هـ)

مترجم:

مجاهد دین

فهرست مطالب

| | |
|---|---------|
| فهرست مطالب | أ..... |
| مقدمه مترجم | ۱..... |
| [مقدمه مؤلف] | ۵..... |
| [وجوب پیروی کردن از اجماع امت محمدی] | ۶..... |
| [اجماع امت بر شرایط اجتهاد] | ۷..... |
| [مبتلا شدن امت به کسی که ادعای اجتهاد و مجدد بودن می کند] | ۱۰..... |
| [دین، اسلام است که با شهادتین اظهار می شود] | ۱۱..... |
| فصل [تکفیر مسلمانان] | ۱۴..... |
| [آراء و اهواء مخالف با اجماع امت] | ۱۵..... |
| [فهم آنان بخاطر قصورشان معتبر نمی باشد] | ۱۷..... |
| [مخالفتش حتی با ابن تیمیه] | ۱۷..... |
| [آراء ابن تیمیه و ابن القيم] | ۱۹..... |
| [درباره نذر برای غیر الله] | ۱۹..... |
| [درباره ذبح برای غیر خدا] | ۲۲..... |
| [درباره درخواست کردن از غیر خدا] | ۲۲..... |
| [تبرک به قبور] | ۲۶..... |

| | |
|----|---|
| ۲۷ | [بدگویی از مومنان بخاطر کتب فقهی] |
| ۲۷ | فصل [جاهل، معذور است] |
| ۳۰ | فصل [کفر فرقه‌های اسلامی از ملت خارج نمی‌گردانند] |
| ۳۰ | فصل [خوارج و سیره و مذهبشان] |
| ۳۴ | فصل [اهل ردّه] |
| ۳۸ | فصل [مذاهبشان] |
| ۳۹ | فصل [معتزله و آراءشان] |
| ۴۰ | فصل [مرجئه و اقوالشان] |
| ۴۱ | فصل [جهمیه و ادعاهایشان] |
| ۴۳ | فصل [مذهب سلف عدم تکفیر فرقه‌هاست] |
| ۵۰ | [وہابیت با همه اینها مخالفت کرده است] |
| ۵۱ | [تکفیر مسلمانان از زشت‌ترین بدعت‌هاست] |
| ۵۶ | [فرقه وہابیت با این مخالف است] |
| ۵۷ | [کلام ابن القیم درباره عدم تکفیر مسلمانان] |
| ۵۸ | [پاسخ ابن تیمیہ درباره تکفیر] |
| ۶۴ | [فرقه وہابیه با این امر مخالف است] |
| ۶۶ | [امامان مذاهب کسی را به مذهبشان ملزم نمی‌کردند] |
| ۶۶ | [وہابیت با این موضوع مخالف است] |

- فصل [اتفاق اهل سنت بر عدم تکفیر مطلق مسلمانان] ۶۷
- [وہابیت با این موضوع مخالف است] ۶۹
- فصل [ایمان ظاہری] ۷۰
- فصل [شروط مجتہدی کہ تقلید کردن از او در علوم دین جایز است] .. ۷۴
- [دلایل وہابیت بر مسلک باطلشان] ۷۶
- [اہل استنباط نیستند] ۷۶
- فصل [حدود، با شبہات دفع می گردد] ۸۲
- [عبارت ابن تیمیہ و معنا (و مفاد) آن] ۹۰
- فصل [بر حسب نصوص رسول اللہ ﷺ، این امت نجات می یابد] ۹۳
- فصل: [آنچه بر باطل بودن مذهب وہابیت دلالت دارد] ۹۶
- [استدلال بہ کشتن کسی کہ خمر را با تأویل حلال کردہ بود] ۱۲۳
- [استدلالی سست و ضعیف] ۱۲۴
- فصل [حقیقت شرک و اسباب آن] ۱۲۵
- فصل [حقیقت اسلام و صفت مسلمان] ۱۳۱
- [پایان] ۱۵۶

مقدمه مترجم

الحمد لله الذي أظهر دينه فحاطه من تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين وسخر لدينه رجالا قام بهم وبه قاموا على الوجه القويم فكانوا سيوفا مسلطة على أهل البدع والأهواء ومن بدّل هذا الدين، وأصلي وأسلم على محمد ابن عبد الله النبي الأمين الذي علّم الأمة التوحيد والذي قرن الله إسمه بإسمه وقال فيه قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين وأصلي وأسلم على آل بيته الأطهار وصحابته الأبرار. أمّا بعد:

عبد الوهّاب پدر محمد و سليمان، قاضی شهر حریملاء بود و در سال ۱۱۵۳ وفات یافت. بعد از او پسرش سليمان که برادر بزرگتر محمد بود، قاضی شهر می‌شود. عبد الوهّاب در زمانی که زنده بود، متوجه غلو و انحراف پسرش محمد شده بود و از او بر مردم می‌ترسید. محمد در زمان حیات پدرش، جرأت تبلیغ عقایدش را پیدا نکرد، امّا بعد از وفات عبد الوهّاب، محمد دعوتش را آشکار می‌کند و با تحالفش با آل سعود، در سال ۱۱۵۸ حریملاء زیر سلطه محمد بن عبد الوهّاب می‌رود و محمد بن عبد الوهّاب، محمد بن عبد الله بن مبارک را رئیس آنجا قرار می‌دهد. در فاصله سال‌های ۱۱۵۸ تا ۱۱۶۵ سليمان بن عبد الوهّاب و دیگر علما، متوجه غلو و تکفیرهای به ناحق محمد بن عبد الوهّاب و پیروانش شده بودند و سليمان بن عبد الوهّاب توانست مردم حریملاء را آگاه کند و در سال ۱۱۶۵ مردم شهر، خود را از سلطه محمد بن عبد الله بن مبارک که امیر شهر بود بیرون آوردند. محمد بن عبد الله بن مبارک سعی کرد دوباره بر شهر تسلط پیدا کند امّا موفق نشد و مردم شهر او و طرفدارانش را به قتل رساندند.

عثمان بن معمر نیز که رئیس شهر عینه بود در ابتدا متأثر از دعوت محمد بن عبد الوهّاب می‌شود و در جنگ‌های زیادی به نفع دعوت محمد بن عبد الوهّاب شرکت

می‌کند. اما بعداً توسط علمایی همانند شیخ محمد بن عفالق رحمه الله، متوجه غلو و تکفیرهای به ناحق دعوت محمد بن عبد الوهاب می‌شود. و هنگامی که در سال ۱۱۶۲ عثمان بن معمر که رئیس شهر عیینه بود در برابر محمد بن عبد الوهاب و ابن سعود قرار می‌گیرد، مردم شهر حریملاء که پیشتر از لحاظ فکری با دعوت محمد بن عبد الوهاب مخالفت پیدا کرده بودند، در صف عثمان بن معمر قرار می‌گیرند تا اینکه محمد بن عبد الوهاب و پیروانش، ابن معمر را در نماز جمعه ترور می‌کنند. مردم شهر از لحاظ فکری مخالف محمد بن عبد الوهاب بودند، منتها بخاطر محمد بن مبارک که امیر شهر بود و موافق با محمد بن عبد الوهاب بود، نتوانستند مخالفتشان با دعوت محمد بن عبد الوهاب را اظهار کنند و در این رخدادها سلیمان بن عبد الوهاب که در حریملاء ساکن بود، پیوسته غلو و انحراف محمد بن عبد الوهاب را برای مردم بیان می‌کرد و محمد بن عبد الوهاب نیز متوجه این موضوع شده بود و برادرش سلیمان را از این کار برحذر می‌نمود.

سلیمان بن عبد الوهاب در بین سال‌های ۱۱۶۵ تا ۱۱۶۷ کتاب مهمی در ردّ بر دعوت برادرش محمد بن عبد الوهاب و در خطاب به حسن بن عیدان که بعداً قاضی شهر حریملاء می‌شود، می‌نویسد و سلیمان بن عبد الوهاب آن کتاب را از طریق سلیمان بن خویطر به شهر عیینه می‌فرستد و محمد بن عبد الوهاب طبق عادت همیشگی‌اش که با مخالفانش داشت، بعد از رسیدن سلیمان بن خویطر به عیینه، او را ترور کرده و به قتل می‌رساند.

و در سال ۱۱۶۸ شهر حریملاء مجدداً توسط ابن سعود وهابی سقوط می‌کند و در آن روز ۱۰۰ نفر از مردم شهر کوچک حریملاء را به قتل می‌رسانند. با سقوط شهر، سلیمان بن عبد الوهاب از شهر فرار کرده و به شهر سدید می‌رود و محمد بن عبد الوهاب، حسن بن عیدان را قاضی شهر، و مبارک بن عدوان را رئیس شهر قرار می‌دهد.

دو سال بعد یعنی سال ۱۱۷۰ بود که شیخ علامه مرید بن احمد بن عمر التمیمی النجدی القاضی رحمه الله که اهل حریملاء بود خود را به یمن به نزد امام علامه ابن امیر الصنعانی رحمه الله می‌رساند و اخبار قتال‌ها و تکفیرهای به ناحق محمد بن عبد الوهاب را برایش بازگو می‌کند و هشت ماه پیش او می‌ماند. سپس امام الصنعانی از قصیده‌ای که قبلاً درباره مدح محمد بن عبد الوهاب نوشته بود رجوع می‌کند و قصیده دیگری در ردّ بر او می‌نویسد که بخشی از آن چنین است:

رجعت عن القول الذي قلت في النجدي فقد صح لي فيه خلاف الذي عندي
ظننت به خيرا وقلت عسى عسى نجد ناصحا يهدي الأنام ويستهدي...
وقد جاءنا من أرضه الشيخ مرید فحقق من أحواله كل ما بيدي
وقد جاء من تأليفه برسائل يكفر أهل الأرض فيها على عمد

ترجمه: «از آن سخنی که درباره محمد بن عبد الوهاب نجدی گفته بودم، پشیمان شدم، برای اینکه خلاف آن معلوماتی که از او در نزد من بود برایم ثابت شد. درباره اش گمان خیر داشتم و گفتم امید است، امید است که نصیحت‌گری باشد که مردمان را هدایت کند و خواهان هدایت باشد... و از دیار او شیخ مرید نزد ما آمد و هر آنچه درباره احوال او آشکار شده بود برایم معلوم شد. و از تالیفات او، رساله‌هایی آورد که در آن اهل زمین را عمداً تکفیر می‌کند».

جالب است بدانید که بعد از برگشتن شیخ مرید از یمن به دیارش، وهابی‌ان او را نیز به قتل رساندند!

این توضیحی مختصر درباره سلیمان بن عبد الوهاب و سبب تألیف کتابش بود و کتابی که پیش رو دارید، ترجمه کتابی است که شیخ سلیمان بن عبد الوهاب رحمه الله در رد بر افکار برادرش محمد بن عبد الوهاب نوشته بود. و برای کتاب او دو اسم وجود دارد، و آنطور که پیداست هر دو اسم بعداً و توسط ناشران برای این کتاب

گذاشته شده‌اند، به نام‌های: «الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية»، و: «فصل الخطاب من كتاب الله، وحديث الرسول، وكلام العلماء في مذهب ابن عبد الوهاب». و بعضاً با نام‌های دیگر نیز شهرت یافته است.

نسخه‌ای که از آن ترجمه کردم، تحقیق «لجنة من العلماء» است با نام: «فصل الخطاب من كتاب الله، وحديث الرسول، وكلام العلماء في مذهب ابن عبد الوهاب» که در این نسخه، روایات و بعضاً اقوال علما تخریج شده‌اند و توسط محقق، فهرستی متناسب با مطالب و فصل‌های کتاب قرار داده شده است و محقق، تیتراهای آن را در بین علامت [] آورده است. و من نام این ترجمه را «فصل الخطاب در رد بر مذهب محمد بن عبد الوهاب» گذاشتم. همچنین روایاتی که در کتاب آمده بود را به صورت معرّب آوردم.

از الله متعال می‌خواهم که این کتاب را خالصاً لوجهه از این بنده‌اش بپذیرد و آن را مفید قرار دهد و سببی برای اصلاح انحرافات و غلوها باشد. اللهم آمین.

مجاهد دین

۱۳۹۸/۰۱/۰۲

بِنامِ خداوند بخشنده مهربان

[مقدمه مؤلف]

اعتمادم به اوست و سپاس برای پروردگار جهانیان باد، گواهی می‌دهم که هیچ الهی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسولش است، او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان پیروز گردد؛ گرچه مشرکان بدشان آید، و درود خداوند بر او و آل او تا روز قیامت باد.

اما بعد: از سلیمان بن عبد الوهّاب به حسن بن عیدان، سلام بر کسی که تابع هدایت است. و بعد:

الله متعال فرموده است:

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

«و باید از میان شما، گروهی باشند که (مردم را) به نیکی دعوت کنند، و به کار شایسته و دارند و از زشتی باز دارند، و آنانند که رستگارند».

و پیامبر ﷺ فرموده که: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ»؛ «دین نصیحت است». و من آن هنگام که تو را بر زبان پسر برادرت نصیحت کردم، تو چندین بار برای من نامه نوشتی و دلائلم را درخواست کردی، اکنون من بعضی از کلام اهل علم - که می‌دانم - را برای ذکر می‌کنم، اگر قبول کردی که همین مطلوب است و الحمد لله، و اگر قبول نکردی باز الحمد لله، چرا که خداوند سبحان قهراً نافرمانی نمی‌شود و در هر حرکت و سکونی حکمتی دارد.

اوجوب پیروی کردن از اجماع امت محمدی

پس می‌گوییم: بدان که الله سبحانه وتعالی محمد ﷺ را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غالب گردد و کتابی بر او نازل کرد که روشن‌گری برای همه چیز است و خداوند آنچه به پیامبرش وعده داده بود را به انجام رسانید و دینش را بر همه ادیان غالب گردانید و تا آخر دنیا که جان همه مومنان گرفته می‌شود این غالب بودن دین را ثابت نگه می‌دارد.

و امتش را بهترین امت‌ها قرار داد، چنانکه در این باره فرموده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید».

و آنان را گواهان بر مردم قرار داد، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳]

«و همچنین شما را امت میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید».

و آنان را برگزید، چنانکه می‌فرماید: ﴿هُوَ أَحَبُّكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸]

«او شما را برگزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَنْتُمْ ثَوَفُونَ سَبْعِينَ أُمَّةً، أَنْتُمْ خَيْرُهَا، وَأَكْرَمُهَا عِنْدَ اللَّهِ».^۱ ترجمه: «شما هفتادمین امت و بهترین آنها و عزیزترینشان نزد خداوند هستید».

و دلایل آنچه ذکر کردیم در شمار نمی‌آید.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا يَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».^۲

۱- مسند احمد بن حنبل (۳ / ۵)

۲- صحیح بخاری (۲۶۶۷/۶ ح ۶۸۸۲ کتاب الاعتصام).

ترجمه: «امر این امت پیوسته راست و مستقیم باقی می ماند تا اینکه قیامت برپا می شود». به روایت بخاری.

و پیروی از ردّ پا و اثر این امت را بر همگان واجب کرده چنانکه می فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

«و کسی که پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد؛ با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده؛ وا گذاریم، و او را به جهنم در افکنیم، و بد جایگاهی است».

و اجماعشان را حجت قاطعی قرار داده که بیرون رفتن از آن برای کسی جایز نیست و دلایل آنچه که ذکر کردیم برای هرکسی که سر و کاری با علم داشته باشد معلوم می باشد.

بدان که: به اجماع، شخص جاهل حق ندارد که با رأی خودش با آنچه محمد ﷺ با آن آمده است، رفتار کند؛ بلکه بر او واجب است که از اهل علم سوال کند؛ چنانکه

الله تعالی می فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳]

«پس (ای مردم) اگر نمی دانید از (آگاهان) اهل کتاب بپرسید».

و پیامبر ﷺ می فرماید: «هَلَا سَأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا فَإِنَّمَا دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ»^۱.

ترجمه: «چرا اگر نمی دانستند سوال نمی کردند؟ چرا که درمان کسی که در کاری درمانده شده باشد، سوال کردن است».

اجماع امت بر شرایط اجتهاد]

۱- سنن ابی داود (۱ / ۹۳ ح ۳۳۶ کتاب الطهارة. و نص آن اینچنین است: أَلَا سَأَلُوا، إِذْ بِمَ يَعْلَمُوا، فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ.

در کتاب «غایة السؤل» آمده است: {امام ابو بکر الهروی می گوید: همه علما بر این اجماع دارند که برای کسی جایز نیست که در دین و مذهب، امام شود تا اینکه این خصلت‌ها در او جمع شوند که عبارت اند از:

اینکه حافظ لغات عرب و اختلاف آنها با یکدیگر و آگاه به معانی اشعار و اصناف گوناگون آن باشد، و اختلاف علما و فقها را بداند.

و عالم و فقیه و حافظ اعراب و انواع و اختلاف بینشان باشد.

و عالم به کتاب خدا و حافظ آن و آگاه به اختلاف بین قرائت‌هایش و اختلاف قاریان در آن باشد، عالم به تفسیرش و محکم و متشابهش و ناسخ و منسوخش و قصصش باشد.

و آگاه به احادیث رسول الله ﷺ، و تمیز دهنده بین صحیح و سقیمش، متصل و منقطعش، مراسیل و مسانید و مشاهیرش، و احادیث موقوف و مسند صحابه باشد. سپس شخصی پرهیزگار و دیندار باشد، و بر هوای نفسش کنترل داشته باشد، راستگو و مورد اعتماد باشد، و مذهب و دینش را بر کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ بنا کرده باشد.

پس هرگاه این خصلت‌ها در او جمع شد در این صورت می‌تواند امام باشد و جایز است که از او تقلید شود و در دینش و فتاوايش اجتهاد کند.

و اگر این خصلت‌ها در او جمع نشده نباشد یا در یکی از این خصلت‌ها خلل داشته باشد، پس ناقص بوده و جایز نیست که امام باشد و مردم از او تقلید کنند}.

{ابو بکر الهروی} می گوید: {می گویم: و اگر ثابت شد که اینها شرایطی برای صحّت اجتهاد و امامت هستند، پس بر هرکسی که این شرایط را ندارد فرض و واجب است که به کسی که این خصلت‌های ذکر شده را دارد اقتدا کند}.

و می گوید: {و مردم در دین بر دو قسم هستند: مقلد و مجتهد. و مجتهدان به علم دین اختصاص دارند، و علم دین هم، به کتاب و سنت و زبان عربی - که این دین با این زبان آمده است - تعلق دارد.

پس هرکسی که کتاب و سنت و الفاظ محکم را بفهمد و بداند و احکامی که ثابت هستند را از احکامی که با نسخ یا غیره ثابت نمانده‌اند را بشناسد و متقدم و مؤخر احکام را از یکدیگر باز شناسد، در این صورت است که اجتهادش صحیح خواهد بود. و کسی که به درجه او نرسیده باشد، می‌تواند از او تقلید کند. و بر کسی که مجتهد نیست فرض و واجب است که سوال بپرسد و تقلید کند و در اینباره اختلافی وجود ندارد}. **انتهی**

به این سخنش نگاه کن که می‌گوید: «و در اینباره اختلافی وجود ندارد». و ابن القیم در «إعلام الموقعین»^۱ می‌گوید: {برای کسی جایز نیست که خودش از کتاب و سنت برداشت کند، مادامی که شروط اجتهاد و جمیع علوم در او جمع نشده باشد.

محمد بن عبد الله بن المنادی می‌گوید: از مردی شنیدم که از امام احمد پرسید: اگر کسی صد هزار حدیث حفظ کرده باشد آیا فقیه است؟ گفت: نه.

گفت: پس دویست هزار حدیث چی؟ گفت: نه.

گفت: پس سیصد هزار حدیث چی؟ گفت: نه.

گفت: پس چهارصد هزار حدیث چی؟ گفت: آری.

ابو الحسین گفت: از جدم پرسیدم: خود احمد چند حدیث حفظ داشت؟ گفت: ششصد هزار حدیث.

ابو اسحاق می گوید: هنگامی که در جامع منصور برای فتوا دادن نشستم این مساله را ذکر کردم، مردی به من گفت: تو خودت این مقدار حدیث را حفظ داری تا برای مردم فتوا بدهی؟ گفتم: نه، بلکه من فقط فتوا به قول کسی می دهم که این مقدار را حفظ داشته است. انتهی

و اگر بخواهیم سخن کسانی که اجماع را حکایت کرده اند حکایت کنیم، طولانی می شود و همین اندازه برای کسی که دنبال هدایت باشد کافی است. و این مقدمه را به این خاطر آوردم تا قاعده ای باشد برای اینکه آنچه ذکر می کنیم به این قاعده باز گردد.

[مبتلا شدن امت به کسی که ادعای اجتهاد و مجدد بودن

می کند]

امروزه مردم به کسی مبتلا شده اند که خودش را به کتاب و سنت نسبت می دهد و خودش از علوم آن استنباط می کند و به کسی که با او مخالفت کند اهمیتی نمی دهد. و وقتی هم از او می خواهی که کلامش را به اهل علم عرضه کند چنین نمی کند. بلکه بر مردم واجب می داند که سخن و برداشت و فهم او را بگیرند و هرکسی هم با او مخالفت کند نزدش کافر است!

کسی که حتی یک خصلت از خصلت های اهل اجتهاد در او وجود ندارد و نه بخدا قسم که یک دهم آن هم در او وجود ندارد و با این حال سخنانش بر بسیاری از جاهلان، رواج یافته است. فإنا لله و إنا إليه راجعون.

امت همگی با زبانی واحد بانگ می زنند و با این حال در یک کلمه هم جوابشان را نمی دهد، بلکه همگی نزد او کفار و جهال هستند! بارالهی این گمراه را هدایت کن به حق بازگردان.

ادین، اسلام است که با شهادتین اظهار می شود]

می گوئیم: الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]
«همانا دین (حق) نزد خدا، اسلام است».

و می فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵]
«و هر کس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد».

و می فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵]
«پس اگر توبه کردند، و نماز را برپا داشتند، و زکات را پرداختند؛ آن ها را رها کنید».

و در آیه دیگری می فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾
[التوبة: ۱۱]

«پس اگر توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بدهند، برادران دینی شما هستند».

ابن عباس می گوید: این آیه، خون اهل قبله را حرام کرده است.

و همچنین می گوید: همانند خوارج نباشید که آیات قرآن را درباره اهل قبله تاویل کردند در حالی که درباره اهل کتاب و مشرکین نازل شده بود، به این شکل نسبت به علم قرآن جاهل شدند و در نتیجه خون اهل قبله را ریختند و به اموالشان دست درازی کردند و بر اهل سنت گواهی به گمراهی شان دادند، پس علم قرآن را خوب یاد بگیرید}. انتهى

و ابن عمر چنین معتقد بود که خوارج بدترین خلق هستند، می گوید: {آنها سراغ آیاتی که درباره کفار نازل شده است می روند و آن را در حق مسلمانان به کار می برند}. بخاری^۱ این را از او روایت کرده است و اینجاست که خداوند عز وجل ذکر

کرده: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]

«همانا دین (حق) نزد خدا، اسلام است».

و پیامبر ﷺ در حدیث جبریل که در صحیحین^۱ آمده است، می فرماید: «الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ...».

ترجمه: «اسلام این است که گواهی بدهی که هیچ الهی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده خداست...».

و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که در صحیحین^۲ آمده است، می فرماید: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ...».

ترجمه: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است: گواهی دادن به اینکه هیچ الهی جز الله نیست و محمد بنده و رسول اوست...».

و در حدیث نمایندگان عبد القیس آمده: «أَمْرُكُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَدُّهُ، أَتَذَرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحَدُّهُ؟ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

ترجمه: «شما را به ایمان آوردن به خدای یکتا امر می کنم، آیا می دانید ایمان به خداوند یکتا چیست؟ گواهی دادن است به اینکه هیچ الهی جز الله نیست و محمد رسول الله است». که در صحیحین^۳ آمده است.

و دیگر از احادیثی که اسلام را به شهادتین و دیگر از ارکانی که همراه شهادتین است، وصف نموده است، و این اجماعی از طرف امت است، بلکه اجماع کرده اند که هرکس به شهادتین نطق کند احکام اسلام بر او اجرا می شود، بخاطر این حدیث که می فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ».

۱- صحیح البخاری: ۱ / ۲۹ ح ۵۳.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۱۲ ح ۸ کتاب الایمان، صحیح مسلم: ۱ / ۷۳ ح ۲۱ کتاب الایمان.

۳- صحیح البخاری: ۱ / ۲۹ ح ۵۳ کتاب الایمان، صحیح مسلم: ۱ / ۷۵ ح ۲۴ کتاب الایمان.

ترجمه: «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی می‌دهند که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم، پس اگر این را گفتند خون‌ها و اموالشان را از من حفاظت کرده‌اند مگر به حق آن و حسابشان با خداوند است».

و بخاطر حدیث آن جاریه که پیامبر ﷺ به او فرمود: «أَيَّنَ اللَّهُ؟ قَالَتْ: فِي السَّمَاءِ، قَالَ: مَنْ أَنَا؟ قَالَتْ: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: أَعْتَقَهَا، فَإِنَّهَا مُؤَمَّنَةٌ».

ترجمه: «الله کجاست؟ گفت: در آسمان. فرمود: من کیستم؟ گفت: رسول خدایی. فرمود: او را آزاد کنید چرا که او مومن است».

و همه اینها در صحیحین آمده است.^۱

و بخاطر حدیث: «كُفُّوا عَنِ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».^۲

ترجمه: «دست از اهل لا اله الا الله بردارید»، و دیگر از احادیث.

ابن القیم می‌گوید: {مسلمانان اجماع دارند بر اینکه هرگاه کافر بگوید: لا اله الا الله و محمد رسول الله، پس وارد اسلام شده است}. انتهى.

و همچنین مسلمانان اجماع دارند که مرتد اگر بخاطر شرک مرتد شده باشد پس توبه‌اش شهادتین است.

و اما قتال: که در صورتی است که امامی باشد تا با مردم بجنگد تا اینکه نماز بپا دارند و زکات بپردازند.

و همه اینها در کتب اهل علم نوشته شده و روشن می‌باشد؛ هرکس بخواهد آن را می‌یابد، فالحمد لله علی تمام الإسلام.

۱- صحیح مسلم: ۱ / ۸۰ ح ۳۳ کتاب الايمان، و ۲ / ۲۱ ح ۳۳ کتاب المساجد، سنن الدارمی:

۲ / ۸۷، کتاب النذور والايمان.

۲- کنز العمال ۳ / ۶۳۵ ح ۸۲۷۰.

فصل [تکفیر مسلمانان]

اگر آنچه آمد را فهمیدید، متوجه می‌شویم که شماها اکنون کسانی که گواهی به لا إله إلا الله و محمد عبده و رسوله می‌دهند و نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند و روزه رمضان را می‌گیرند و حج خانه خدا را می‌کنند و به الله و ملائکه و کتاب‌هایش و رسولانش ایمان دارند و به همه شعایر اسلام ملتزم هستند را تکفیر می‌کنید و آنان را کفار و شهرهایشان را دار الحرب قرار داده‌اید! پس ما از شما سوال می‌کنیم که امام شما در این باره کیست؟ و این مذهب را از چه کسی گرفته‌اید؟

اگر بگویید که: آنها را به این خاطر تکفیر می‌کنیم چون که آنها برای خداوند شریک قرار می‌دهند، و کسی که برای خداوند شریک قرار نداده تکفیر نمی‌شود،

برای اینکه الله سبحانه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [النساء: ۴۸]

«بی‌گمان الله این را که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد».

و دیگر از آیاتی که در این معنا هستند، و بخاطر اینکه اهل علم شریک قرار دادن برای خداوند را از مکفّرات قرار داده‌اند.

می‌گوییم: حق است، این آیات حق است و کلام اهل علم حق است. اما اهل علم در

تفسیر: ﴿أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ گفته‌اند: که به این معناست که برای خداوند شریکی ادعا

کند، به همانند سخن آن مشرکانی که می‌گفتند: ﴿هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا شَرَكَ لَهُ﴾ [النحل: ۸۶]

«اینان شریکان (و معبودان) ما هستند».

و این فرموده باری تعالی: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ

شُرَكَاءُ﴾ [الأنعام: ۹۴]

«و شفیعیانی را که شریک در (امور) خود می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم».

و این فرموده‌اش: ﴿إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [الصفات: ۳۵]

«چون به آن‌ها گفته می‌شد: الهی جز الله نیست سرکشی (و تکبر) می‌کردند».

و این فرموده‌اش: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾ [ص: ۵]

«آیا (همه) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟»

و دیگر از دلایلی که خداوند در کتابش و رسولش و اهل علم ذکر کرده‌اند.

[آراء و اهواء مخالف با اجماع امت]

اما این تفصیلی که از نزد خودتان می‌آورید اینکه: "هرکس چنین و چنان کند مشرک است" و او را از اسلام خارج می‌کنید، این تفصیل را از کجا آورده‌اید؟

آیا با فهم و برداشت خودتان استنباط کرده‌اید؟

اگر اینطور است که بیشتر برایتان اجماع امت را آوردیم که برای امثال شما استنباط کردن جایز نمی‌باشد.

آیا در اینباره پیشوا و الگویی از اجماع، یا تقلید کردن از کسی که تقلیدش جایز باشد را دارید؟

هرچند که -در صورتی که اگر امت بر سخن آن کسی که شخص مقلد از او پیروی می‌کند (یعنی متبوعش) اجماع نداشته باشند- اصلاً برای چنین شخص مقلدی جایز نیست که تکفیر کند. پس برای ما روشن سازید که این مذهب‌تان را از کجا آورده‌اید؟ و ما به شما عهد و پیمان خدایی می‌دهیم که اگر برای ما روشن سازید، ما هم حتماً به سمت آن می‌رویم و حتماً آن شاء الله از حق پیروی می‌کنیم.

اما اگر با فهم‌های خودتان اینها را می‌گویید، پس بیشتر گفتیم که نه برای ما و شما و نه برای کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، جایز نیست که فهم شما را بگیرد و ما کسی را تکفیر نمی‌کنیم که اسلام را به همراه خود دارد، اسلامی که امت اجماع نموده‌اند که هرکس با خود آن را بیاورد مسلمان است.

و اما شرک، که در آن اکبر و اصغر وجود دارد، و در آن کبیر و اکبر وجود دارد، و در آن شرکی که از اسلام خارج می‌گرداند و شرکی که از اسلام خارج نمی‌گرداند وجود دارد و همه اینها به اجماع می‌باشد.

و تفصیل آن نوع شرکی که از اسلام خارج می‌گرداند به نسبت آن نوع شرکی که از اسلام خارج نمی‌گرداند احتیاج به تبیین و توضیح ائمه اهل اسلام دارد، همان کسانی که شروط اجتهاد در آنان جمع شده است. پس اگر بر چیزی جمع شدند، کسی نمی‌تواند از آن خارج شود، و اگر درباره چیزی اختلاف کردند پس امر آن واسع می‌باشد.

پس اگر از اهل علم بیان واضحی دارید، پس برای ما روشن سازید و سمعاً و طاعتاً قبول می‌کنیم، وگرنه بر ما و شما واجب است که اصل مورد اجماع را بگیریم و از سبیل مومنان پیروی کنیم.

و همچنین شما به این فرموده خداوند عزوجل استناد می‌کنید: ﴿لَیْنُ أَشْرَکَتْ لَیْحَبْطَنَّ عَمَلُکَ﴾ [الزمر: ۶۵]

«اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود».

و به این فرموده خداوند عزوجل در حق پیامبران استناد می‌کنید: ﴿وَلَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸]

«و اگر شرک می‌ورزیدند؛ هرآینه آنچه را که انجام داده بودند از (اعمال نیک) آن‌ها نابود می‌شد».

و به این فرموده‌اش استناد می‌کنید: ﴿وَلَا یَأْمُرْکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِکَةَ وَالتَّیِّبِینَ أَرْبَابًا﴾ [آل عمران: ۸۰]

«و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید».

پس می‌گوییم: بله، همه اینها حق است و ایمان به آن واجب است. منتها از کجا آوردید که مسلمانی که گواهی به لا اله الا الله و محمد عبده و رسوله می‌دهد اگر غایب

یا میتی را بخواند یا برایش نذر کند یا برای غیر الله ذبح کند یا قبری را لمس کند یا خاکش را بردارد، این کار همان شرک اکبری است که هرکس آن را انجام دهد عملش باطل شده و مال و خونس حلال می‌شود؟ و چنین کسی همان کسی است که در این آیه و دیگر آیات قرآن مد نظر است؟

[فهم آنان بخاطر قصورشان معتبر نمی‌باشد]

اگر گفتید: اینها را از کتاب و سنت فهمیده‌ایم، می‌گوییم: فهم شما معتبر نیست و برای شما و هیچ مسلمانی جایز نیست که فهم شما را بگیرد، برای اینکه چنانکه پیشتر آمد، امت اجماع دارد که استنباط، کار اهل اجتهاد مطلق است و با این حال اگر شروط اجتهاد در شخصی جمع شود باز بر کسی واجب نیست که سخنش را بدون نظر و بررسی بگیرد. شیخ تقی الدین ابن تیمیه می‌گوید: {هرکس تقلید امام معینی را بدون نظر واجب بداند، استتابه داده می‌شود، و اگر توبه نکرد کشته می‌شود}. انتهى.

[مخالفتش حتی با ابن تیمیه]

و اگر گفتید که: این را از کلام بعضی از اهل علم مانند ابن تیمیه و ابن القیم گرفته‌ایم، چون آنها این کارها را شرک نامیده‌اند. می‌گوییم: این حق است و بر تقلید شیخین با شما موافق هستیم که این کارها شرک است، ولی آنها همانند شما نگفته‌اند که این کارها شرک اکبر خارج کننده از اسلام است و نگفته‌اند بر هر سرزمینی که این کارها در آن وجود داشته باشد احکام اهل رده بر آن جاری می‌شود. بلکه حتی نزد شماها هرکس آنان را تکفیر نکند هم کافر است! و احکام اهل رده را بر آنان جاری می‌کنید! بلکه آنها رحمهم الله گفته‌اند که این کارها شرک است و بر آن سخت گرفته‌اند و از آن نهی کرده‌اند، ولی همانند

سخن شما را نگفته‌اند و اصلاً یک دهم سخن شما را هم نگفته‌اند. امّا شماها از اقوال آنان فقط آنچه به دردتان می‌خورد را گرفته‌اید، برای اینکه در کلام آنان رحمهم الله آمده که این افعال شرک اصغر است و در بعضی از حالات آن، بر حسب حال و نیت انجام دهنده‌اش است که شرک اکبر می‌شود.

و آنان در بعضی جاها در کلامشان ذکر کرده‌اند که چنین کسی تکفیر نمی‌شود مگر اینکه حجتی بر او اقامه گردد که تارکش را کافر می‌گرداند، چنانکه ان شاء الله مفصل کلامشان آورده می‌شود.

و آنچه از شما خواسته می‌شود این است که به کلام اهل علم بازگردید و نزد حدود آن توقف کنید، برای اینکه اهل علم در هر مذهبی از مذاهب، اقوال و افعالی را ذکر کرده‌اند که با انجام آن شخص مسلمان مرتد می‌شود، امّا نگفته‌اند که: هرکس برای غیر الله نذر کند مرتد می‌شود، و نگفته‌اند: هرکس از غیر الله طلب کند مرتد می‌شود، و نگفته‌اند: هرکس برای غیر الله ذبح کند مرتد می‌شود، و نگفته‌اند: هرکس قبرها را لمس کند و خاکش را بردارد مرتد می‌شود؛ چنانکه شماها اینگونه می‌گویید.

و اگر چیزی از کلام علما در اینباره دارید پس آن را تبیین کنید، برای اینکه کتمان علم جایز نیست. ولیکن شماها این چیزها را با فهم خودتان گرفته‌اید و از اجماع جدا شده‌اید و امت محمد ﷺ را همگی تکفیر کرده‌اید، آنجا که می‌گویید هرکس این کارها را انجام دهد کافر است و هرکس او را تکفیر نکند هم کافر است!

و در نزد خاص و عام معلوم است که سرزمین مسلمانان پر شده از این امور، و اهل علمشان چنین معتقد اند که سرزمین مسلمانان بیش از هفتصد سال است که از این امور پر شده است. و کسانی از اهل علم که این کارها را انجام داده‌اند تکفیر نکرده‌اند و احکام مرتدان را بر آنان جاری نکرده‌اند؛ بلکه احکام مسلمانان را بر آنان جاری کرده‌اند. بر خلاف سخن شماها که کفر و رده را بر شهرهای مسلمانان و دیگر از سرزمین‌های مسلمانان جاری کرده‌اید و سرزمین‌هایشان را دار الحرب قرار داده‌اید، حتی حرمین شریفین (مکه و مدینه)

را هم دار الحرب قرار داده‌اید! حرمین شریفینی که پیامبر ﷺ در احادیث صحیح و صریح درباره‌شان فرموده است که این دو شهر پیوسته سرزمین اسلام باقی می‌مانند و در آنها اصنام عبادت نمی‌شود و حتی دجال در آخر الزمان وارد همه شهرها می‌شود إلا حرمین؛ چنانکه إن شاء الله در این رساله می‌آید.

اما نزد شماها همه این سرزمین‌ها دار الحرب هستند، و مردمانش کفار!! چرا که -برطبق سخنان شما- آنها اصنام را عبادت می‌کنند! و همه‌شان نزد شماها مشرک به شرکی خارج کننده از ملت هستند!! فإنا لله و إنا إليه راجعون.

به خدا قسم این عین دشمنی با الله و رسولش و همه علمای مسلمین است.

[آراء ابن تیمیه و ابن القیم]

و اما بزرگ‌ترین کسانی که دیده‌ایم درباره این اموری که شماها بخاطرش امت را تکفیر می‌کنید - مانند نذور و همانند آن - سخت گفته باشد، ابن تیمیه و ابن القیم هستند. و این دو رحمهما الله در سخنانشان به وضوح تصریح کرده‌اند که اینها جزو شرکی نیست که از ملت اسلام بیرون گرداند، بلکه در کلامشان تصریح کرده‌اند که شرک‌هایی بسیار بسیار بزرگ‌تر از این وجود دارد و از این امت کسانی آن را انجام داده و در راه آن دشمنی ورزیده، و با این حال آنها را تکفیر نکرده‌اند، چنانکه ان شاء الله تعالی کلامشان را خواهیم آورد.

[درباره نذر برای غیر الله]

و اما نذور، اینجا کلام شیخ تقی الدین و ابن القیم را درباره‌اش ذکر می‌کنیم که بزرگ‌ترین کسانی هستند که در این باره سخت گفته‌اند و آن را شرک نامیده‌اند، پس می‌گوییم:

شیخ تقی الدین ابن تیمیه می گوید: «النذر للقبور ولأهل القبور، كالنذر لإبراهيم الخليل عليه السلام أو الشيخ فلان نذر معصية لا يجوز الوفاء وإن تصدق بما نذر من ذلك على من يستحقه من الفقراء أو الصالحين كان خيرا له عند الله وأنفع»؛ «نذر برای قبور و اهل قبور مانند نذر برای ابراهیم خلیل علیه السلام یا شیخ فلانی، چنین نذری نذر معصیت است و وفا کردن به آن جایز نیست، و اگر آنچه بر خود نذر کرده است را به فقیران یا صالحانی که مستحق آن هستند صدقه بدهد، برایش نزد الله بهتر و سودمند تر است». **انتهی**

و اگر نذر کننده در نزد ابن تیمیه کافر می بود او را به صدقه دادن امر نمی کرد، برای اینکه صدقه از کافر قبول نمی شود، بلکه باید او را به تجدید اسلامش امر می کرد و می گفت: با نذر کردن برای غیر الله از اسلام خارج شدی.

شیخ همچنین می گوید: «من نذر إسراج بئر، أو مقبرة أو جبل، أو شجرة، أو نذر له، أو لسكانه لم یجز، ولا يجوز الوفاء به، ویصرف في المصالح ما لم يعرف ربه»؛ «هرکس چراغانی کردن چاهی یا مقبره ای یا کوهی یا درختی را نذر کند، یا برایش نذر کند یا برای ساکنانش نذر کند، چنین نذری جایز نمی باشد و وفا کردن به آن جایز نیست و آن اموال نذری که صاحبش شناخته نشد، در مصالح عمومی به مصرف می رسد». **انتهی**

و اگر نذر کننده کافر می بود، به برگرداندن نذرش به او امر نمی کرد، بلکه به کشتنش امر می کرد.

و همچنین شیخ می گوید: «من نذر قنديل نقد للنبي صلى الله عليه وسلم صرف لجيران النبي صلى الله عليه وسلم»؛ «هرکس چراغ نقدی را برای پیامبر ﷺ نذر کند، صرف همسایگان پیامبر ﷺ می شود». **انتهی**

به این سخن و تأویل ابن تیمیه خوب نگاه کن، آیا فاعل این کار را تکفیر کرده است؟ و یا آیا کسی که او را تکفیر نکند تکفیر کرده است؟ آیا او و یا غیر او از اهل علم این نذر را از مکفرات به شمار آورده‌اند؟ چنانکه شماها اینگونه می‌گویید و خرق جماع کرده‌اید.

و ابن مفلح در «الفروع» از شیخش تقی الدین ابن تیمیه ذکر کرده که گفته است: «والنذر لغیر الله، کنذره لشیخ معین للاستغاثه، وقضاء الحاجة منه، کحلفه بغیره وقال غیره: هو نذر معصیه»؛ «نذر کردن برای غیر الله، مثل نذر کردن برای شیخ معینی تا به او استغاثه کند (از او کمک بگیرد) و نیازش را از طرف او برآورده سازد، این نذرش همانند سوگند خوردنش بغیر خداوند است، و دیگران گفته‌اند: این نذر معصیت است». انتهى

به این شرطی که ذکر کرده نگاه کن، یعنی نذر کردن برای شیخی به جهت استغاثه به او. و ابن تیمیه چنین نذری را همانند سوگند خوردن بغیر خدا قرار داده است و علمای دیگر آن را نذر معصیت قرار داده‌اند.

آیا همانند سخن شما را گفتند؟ اینکه هرکس چنین بکند کافر است و هرکس او را تکفیر نکند هم کافر است؟! خدایا از سخن دروغ و بهتان به تو پناه می‌بریم.

همچنین ابن القیم نذر برای غیر الله را در فصل مربوط به شرک اصغر در کتاب «المدارج»^۱ ذکر کرده است. و برای آن به حدیثی استدلال کرده که احمد^۲ آن را از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «التَّذَرُّ حَلْفَةٌ»؛ «نذر، سوگند است». و دیگر از اموری که شماها آن را شرک می‌نامید و بخاطرش تکفیر می‌کنید را ذکر کرده و شرک اصغر دانسته است.

۱- مدارج السالکین: ۱ / ۳۵۳.

۲- مسند أحمد: ۴ / ۱۴۶ و ۱۴۷.

ادبارة ذبح برای غیر خدا

و اما ذبح برای غیر خدا، که آن را در بین کارهای حرام [محرمات] ذکر کرده، نه در مکفرات، مگر در صورتی که برای اُصنام و یا آنچه که بجای الله عبادت می‌شوند، همانند خورشید و ستارگان، ذبح شود.

و شیخ تقی الدین آن را جزو محرماتی که صاحبش ملعون می‌باشد بشمار آورده است، همانند مثلاً کسی که نشانه‌های زمین را تغییر دهد یا مانند کسی که به مسلمانی زیان برساند؛ چنانکه ان شاء الله تعالی کلامش خواهد آمد.

و همچنین اهل علم ذبح برای غیر خدا را جزو آنچه که (هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد ذکر کرده‌اند که از خوردنش نهی کرده‌اند، اما صاحبش را تکفیر نکرده‌اند.

و شیخ تقی الدین می‌گوید: «كما يفعل الجاهلون بمكة - شرفها الله تعالى - وغيرها من بلاد المسلمين، من الذبح للجن، ولذلك نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن ذبائح الجن»؛ «چنانکه جاهلان در مکه - که خداوند شریف و بلند قدرش کند - و دیگر از شهرهای مسلمین برای جن ذبح می‌کنند و برای همین پیامبر ﷺ از ذبایح جن نهی کرد». انتهى

و شیخ نگفت: هرکس چنین کند پس او کافر است و هرکس او را تکفیر نکند هم کافر است! چنانکه شماها اینگونه می‌گویید.

ادبارة درخواست کردن از غیر خدا

و اما درخواست کردن [سوال کردن] از غیر خدا، که شیخ تقی الدین رحمه الله آن را مفصل آورده است: «إن كان السائل يسأل من المسؤول مثل غفران الذنوب، وإدخال

الجنة، والنجاة من النار، وإنزال المطر، وإنبات الشجر، وأمثال ذلك مما هو من خصائص الربوبية، فهذا شرك وضلال، يستتاب صاحبه، فإن تاب وإلا قتل؛» «اگر سوال کننده از سوال شونده درخواست‌هایی مانند بخشیدن گناهان، و وارد ساختن به بهشت و نجات از آتش و بارانیدن باران و رویانیدن گیاه و امثال اینها که از خصائص ربوبیت هستند بکند، پس این شرک و گمراهی است و صاحبش استتابه داده می‌شود پس اگر توبه کرد، وگرنه کشته می‌شود».

ولی شخص معینی که این کارها را انجام بدهد تکفیر نمی‌شود تا اینکه بر او حجتی اقامه شود که تارکش را کافر می‌کند. چنانکه سخنش در این باره ان شاء الله تعالی می‌آید.

پس اگر گفتی: از ابن تیمیه در «الاقناع» ذکر شده که گفته است: «مَنْ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَسَائِطَ يَدْعُوهُمْ وَيَسْأَلُهُمْ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ كَفَرَ إِجْمَاعًا»؛ «هرکس بین خودش و بین خداوند واسطه‌هایی قرار بدهد و آنان را بخواند و از آنان درخواست کند و بر آنان توکل کند به اجماع کافر می‌شود».

می‌گوییم: این درست است، منتها مشکل شما در عدم فهمیدن کلام اهل علم است.

اگر به دقت به این عبارتش توجه می‌کردید، متوجه می‌شدید که این عبارتش را بر چیزی غیر از تاویل صحیح خودش تاویل کرده‌اید. و این خیلی عجیب است! سخنان واضح او را رها کرده‌اید و به سراغ این عبارت مجملش رفته‌اید و از آن بر خلاف سخن اهل علم استنباط می‌کنید و گمان هم می‌کنید که سخن و فهم شما اجماع می‌باشد!

آیا تا بحال کسی به همانند شما از این عبارت فهم کرده است؟

سبحان الله از خدا نمی‌ترسید؟

ولیکن به لفظ عبارتش نگاه کن که می گوید: «يَدْعُوهُمْ وَيَسْأَلُهُمْ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ» اینکه چگونه با واو عطف آمده و دعا و توکل و سوال را قرین هم کرده است. برای اینکه دعا در لغت عرب، بطور کلی عبادت می باشد و توکل، عمل قلبی است و سوال، همان طلب کردنی است که اکنون آن را دعا می نامید.

و ابن تیمیه در این عبارت نگفته: «أَوْ سَأَلُهُمْ»؛ «یا از آنان درخواست کند»، بلکه بین دعا و توکل و سوال را [با واو عطف] جمع بسته است [نه با یا].
و اما شماها اکنون با سوال کردن به تنهایی تکفیر می کنید، پس شما و فهم شما از این عبارت در کجا قرار دارد؟

با اینکه ابن تیمیه رحمه الله این عبارت را روشن ساخته و در جاهای دیگر از سخنانش آن را توضیح داده و همچنین ابن القیم آن را توضیح و روشن ساخته است. شیخ می گوید: «من الصابئة المشركين من يظهر الإسلام ويعظم الكواكب، ويزعم أنه يخاطبها بحوائجها، ويسجد لها، وينحر، ويدعو. وقد صنف بعض المنتسبين إلى الإسلام في مذهب المشركين من الصابئة والمشركين البراهمة كتابا في عبادة الكواكب، وهي من السحر الذي عليه الكنعانيون، الذين ملوكهم النماردة، الذين بعث الله الخليل - صلوات الله وسلامه عليه - بالحنيفية - ملة إبراهيم - وإخلاص الدين لله إلى هؤلاء»؛ «بعضی از مشرکان صابئی که اسلام را اظهار کرده و ستارگان را تعظیم می دارند و گمان می کنند که نیازهایشان را به ستارگان می گویند و برایشان سجده می کنند و قربانی می کنند و آنها را به دعا می خوانند. و بعضی از منتسبان به اسلام درباره مذهب مشرکان صابئی و مشرکان براهمه، کتابی درباره عبادت ستارگان نوشته اند که مذهب آنها جزو آن سحری است که کنعانی ها داشتند، کسانی که پادشاهانشان نمرودیان بودند، کسانی که خداوند متعال، ابراهیم خلیل صلوات الله وسلامه عليه را با دین حنیف ملت ابراهیم و برای خالص کردن دین برای خداوند به سوی آنها فرستاد».

و ابن القيم درباره امثال آنها می گوید: «يقرون للعالم صانعا، فاضلا، حكيما، مقدسا عن العيوب والنقائص، ولكن لا سبيل لنا إلى الوجهة إلى جلاله إلا بالوسائط، فالواجب علينا أن نتقرب بهم إليه، فهم أربابنا، وآلهتنا، وشفعاؤنا عند رب الأرباب، وإله الآلهة، فما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى، فحيثذ نسأل حاجاتنا منهم، ونعرض أحوالنا عليهم، ونصبوا في جميع أمورنا إليهم، فيشفعون إلى إلهنا وإليهم، وذلك لا يحصل إلا من جهة الاستمداد بالروحانيات، وذلك بالتضرع والابتغال من الصلوات، والزكاة، والذبائح والقرايين، والبخورات!!! وهؤلاء كفروا بالأصلين اللذين جاءت بهما جميع الرسل.

أحدهما: عبادة الله وحده لا شريك له، والكفر بما يعبد من دونه من إله.

والثاني: الأيمان برسله، وبما جاؤوا به من عند الله، تصديقا وإقرارا وانقيادا».

ترجمه: «برای جهان اقرار به آفریدگاری فاضل و حکیم و مقدس از عیوب و نقائص می کنند، منتها می گویند که ما راهی به سوی رو کردن به جلالت او نداریم مگر بوسیله واسطه ها. پس بر ما واجب است که بوسیله واسطه ها به او تقرب بجوئیم. پس آنان (واسطه ها) اربابان و آلهه و شفیعان ما نزد رب الأرباب و إله الآلهه هستند. و ما آنان (واسطه ها) را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند، و در این هنگام است که ما حاجاتمان را از آنان درخواست می کنیم و احوالمان را به آنان عرضه می کنیم و در همه امورمان به سمت آنان رو می کنیم. پس آنان نزد إله ما و خودشان شفاعت می کنند. و چنین چیزی حاصل نمی شود مگر از جهت استمداد از روحانیات و چنین چیزی با تضرع و زاری کردن برایشان با خواندن نماز و دادن زکات و ذبح و قربانی کردن برایشان و تقدیم کردن بخورات (دو دهای خوشبو) برای آنها خواهد بود. و اینها کافر شدند بخاطر دو اصلی که همه رسولان با این دو اصل آمده اند. یکی: عبادت کردن الله یکتای بدون شریک و کفر ورزیدن به

آن إله‌هایی که بجای او عبادت می‌شوند. و دوم: ایمان آوردن به رسولانش و به آنچه که از طرف الله آورده‌اند از روی تصدیق و اقرار و انقیاد». **انتهای کلام ابن القيم.**

به این واسطه‌هایی که در این عبارت ذکر شده است نگاه کنید، چگونه شماها می‌آیید و آن را بر غیر محل خودش حمل می‌کنید؟

و وقتی که خرق اجماع می‌کنید، پس جای تعجب هم نیست که کلام الله و کلام رسولش و کلام ائمهٔ اسلام را هم بر غیر محمل صحیحش حمل کنید.

و عجیب‌تر از آن این است که شماها بر خلاف سخن کسی که این عبارت را ذکر و نقل کرده است به این عبارت استدلال می‌کنید و از آن برداشت می‌کنید!

و آیا این عمل شما چیزی جز پیروی کردن از متشابهات و ترک کردن محکمات است؟

از خداوند می‌خواهم که ما و شما را از پیروی کردن از اهواء نجات دهد.

[تبرک به قبور]

و اما تبرک گرفتن و لمس کردن قبور، و برداشتن خاک آنها و طواف کردن دور آنها که اهل علم این کارها را ذکر کرده‌اند و بعضی از علما این کارها را در شمار مکروهات آورده و بعضی دیگر آن را در شمار محرمات آورده‌اند. و هیچ یک از آنان نگفته‌اند که انجام دهندهٔ چنین چیزی مرتد است، چنانکه شماها اینگونه می‌گویید؛ بلکه شماها کسی که انجام دهندهٔ چنین کاری را تکفیر نکند هم تکفیر می‌کنید!

و این مسأله در کتاب جنائز در فصل مربوط به دفن کردن و زیارت کردن میت ذکر شده است و اگر می‌خواهی آنچه که ذکر کردم را مطالعه کنی، پس «الفروع» و «الإقناع» و دیگر کتب فقهی را مطالعه کن.

ابدگویی از مومنان بخاطر کتب فقهی]

و شماها کسانی که این کتاب‌ها را نوشته‌اند بَدگویی می‌کنید، و این از شما بعید نیست، منتها باید نزد شماها معلوم و مشخص باشد که نویسندگان این کتاب‌ها مذهب خودشان را حکایت نکرده‌اند؛ بلکه مذهب احمد بن حنبل و همانندان او از امامان اهل هدایت را حکایت کرده‌اند، همان کسانی که اُمت بر هدایت و درایتشان اجماع دارند. پس اگر عناد و مخالفت کردید و ادعای مراتب عالیه و برداشت از ادله بدون تقلید از امامان هدایت را کردید، پس پیشتر آمد که چنین ادعایی توسط شما، خرق کردن اجماع است.

فصل [جاهل، معذور است]

و بر فرض صحیح بودن دیدگاه شما دربارهٔ این اموری که گمان می‌کنید کفر است، یعنی نذر و آنچه که همراه آن است، پس اینجا اصل دیگری از اصول اهل سنت وجود دارد که بر آن اجماع دارند، چنانکه شیخ تقی الدین و ابن القیم این اجماع را از آنان نقل کرده‌اند و آن اینکه:

شخص جاهل و مخطئ از این اُمت -اگرچه هم عملی کفری یا شرکی انجام دهد که صاحبش را مشرک یا کافر می‌گرداند- چنین شخصی بخاطر جهل و خطایش معذور می‌باشد تا اینکه حجتی که تارکش را کافر می‌گرداند برایش به روشنی و واضحی روشن گردد؛ طوری که بر همانندان او ملتبس نگردد، یا اینکه چیزی که در دین اسلام به ضرورت معلوم و مشخص می‌باشد را انکار کند که بر آن اجماعی جلی و قطعی دارند؛ طوری که همهٔ مسلمانان آن را بدون نیاز به نظر و تأمل کردن بدانند، -چنانکه توضیحش ان شاء الله خواهد آمد- و جز اهل بدعت کسی در اینباره مخالفت نکرده است.

پس اگر گفتی: خداوند عز وجل فرموده است: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ﴾ [النحل: ۱۰۶]

«کسی که بعد از ایمانش به الله کافر شود».

و این آیه دربارهٔ مسلمانان نازل شده که به کلمهٔ کفر از روی اکراه تکلم کردند. می‌گویم: این حق است، و در واقع این آیه دلیلی بر ضد شماسست نه به سود شما، برای اینکه سخنی که آنها گفتند، دشنام دادن رسول الله ﷺ و برائت کردن از دینش بود و چنین چیزی به اجماع کفر است و هر مسلمانی این را می‌داند. و با این حال خداوند عزوجل کسی که از روی اکراه این سخن کفری را بگوید معذور دانسته است و مواخذه‌اش نکرده است. اما خداوند سبحان کسی که سینه‌اش برای این سخن کفری گشاده شده باشد را کافر دانسته است و چنین کسی، همان کسی است که چنین کفری را شناخته و به آن راضی شده و آن را بر ایمان اختیار کرده است، و نسبت به این کفر جاهل نیست. و کفری که در این آیه ذکر شده است از چیزهایی است که مسلمانان بر کفر بودن آن اجماع دارند و آن را در کتاب‌هایشان نقل کرده و هرکسی که مکفّرات را برشمرده است این را هم ذکر کرده است.

ولی این اموری که شماها بخاطر آن مسلمانان را تکفیر می‌کنید، تا به حال هیچ یک از اهل علم قبل از شما بخاطر این امور تکفیر نکرده است و این امور را در شمار مکفّرات ذکر نکرده است، بلکه بعضی از اهل علم که این امور را ذکر کرده‌اند آن را در بین انواع شرک ذکر کرده‌اند و بعضی دیگر آن را در بین محرمات ذکر کرده‌اند و هیچ یک از آنان نگفته که هرکس این امور را انجام دهد پس او کافر مرتد است و بر ضد او به این آیه احتجاج نکرده‌اند؛ چنانکه شما احتجاج می‌کنید. و چنین احتجاج کردنی توسط شما عجیب‌تر از این نیست که به آیاتی استدلال می‌کنید که دربارهٔ کسانی نازل شده که: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾ وَيَقُولُونَ

إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿۳۱﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶]

«آنها (در دنیا چنان) بودند که چون به آنها گفته می‌شد: إلهی جز الله نیست سر کشی (و تکبر) می‌کردند(۳۵) و می‌گفتند: آیا ما إلهایمان را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه رها کنیم؟! (۳۶)».

و کسانی که به آنان گفته می‌شود: ﴿أَيُّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۹]

«آیا براستی شما گواهی می‌دهید که با الله إله‌های دیگری هستند؟».

و کسانی که می‌گویند: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾ [الأنفال: ۳۲]

«و (به یاد آور) آنگاه که گفتند: پروردگارا! اگر این (قرآن) حق است، و از جانب توست، پس از آسمان سنگی بر ما بباران، یا عذاب دردناکی بر ما بفرست».

و کسانی که می‌گویند: ﴿أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا (همه) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیز عجیبی است».

و با این حال، به این آیات استدلال می‌کنند و آن را برای کسانی بکار می‌برند که گواهی می‌دهند هیچ إلهی جز الله نیست و محمد رسول الله است و می‌گویند خداوند شریکی ندارد و می‌گویند کسی مستحق این نیست که همراه الله عبادت شود!

پس کسی که به این آیات علیه کسی استدلال می‌کند که رسول خدا ﷺ بر مسلمان بودنش گواهی می‌دهد و مسلمانان بر اسلامش اجماع دارند، جای تعجب هم نیست که اگر به این آیه برای مذهبش استدلال کند!

و اگر راست می‌گویید، پس برای ما بگویید که چه کسی به این آیه برای کفر کسی که شماها تکفیرش می‌کنید در خصوص افعال و اقوالی که می‌گویید کفر هستند، استدلال کرده است؟

اما بخدا قسم که شماها همانندی ندارید مگر عبد الملک بن مروان! آنگاه که به پسرش گفت: مردم را به اطاعت کردن از خودت دعوت کن، پس هرکس با سرش

درباره تو حرف زد، تو هم با شمشیر بر سرش حرف بزن! یعنی سرش را قطع کن. فإنا لله وإنا إليه راجعون.

فصل [کفر فرقه‌های اسلامی از ملت خارج نمی‌گرداند]

و اینجا اصل دیگری وجود دارد و آن اینکه در شخص مسلمان دو ماده کفر و اسلام و کفر و نفاق و شرک و ایمان با هم جمع می‌شود، و از این جهت که این دو ماده در او جمع می‌شود به کفری که او را از ملت بیرون گرداند کافر نمی‌شود - چنانکه این مذهب اهل سنت و جماعت است و تفصیل و بیانش ان شاء الله خواهد آمد- و جز اهل بدعت در این باره مخالفت نکرده‌اند.

فصل [خوارج و سیره و مذهبشان]

بدان که اولین فرقه‌ای که از جماعت مسلمانان جدا شد خوارج بودند که در زمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه خارج شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را ذکر کرده و دستور به کشتنشان و جنگیدن با آنان داده است و فرموده است: «يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ، كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، أَيْنَمَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ».^۱

ترجمه: «چنان از اسلام خارج می‌شوند که تیر از شکار خارج می‌شود، هرکجا آنان را یافتید آنان را بکشید».

و درباره شان فرموده است: «إِنَّهُمْ كَلَابُ أَهْلِ النَّارِ».^۲

ترجمه: «آنان سگان اهل دوزخ هستند».

۱- سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۹ - ۶۲ ح ۱۶۷ - ۱۷۶ في المقدمة / باب ذكر الخوارج.

۲- سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۱ ح ۱۷۳ وص ۶۲ ح ۱۷۶ المقدمة.

و فرموده است: «إِنَّهُمْ يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْتَانِ»^۱.

ترجمه: «آنان اهل اسلام را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌کنند»

و فرموده است: «شَرُّ قَتْلَى تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ»^۲.

ترجمه: «بدترین کشته شدگان زیر سقف آسمان اند».

و فرموده است: «يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُ لَهُمْ، وَهُوَ عَلَيْهِمْ».

ترجمه: «قرآن می‌خوانند، گمان می‌کنند که برای آنان است در حالی که علیه آنان است».

و دیگر از روایاتی که از پیامبر ﷺ درباره آنان به صحت رسیده است.

و آنان در زمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه خارج شدند و علی و عثمان و معاویه رضی الله عنه و کسانی که همراهشان بودند را تکفیر کردند و خون و مال مسلمانان را حلال کردند و سرزمینشان را بلاد حرب و سرزمین خودشان را بلاد ایمان قرار دادند. و گمان کردند که آنان اهل قرآن هستند و از سنت جز آنچه که موافق با مذهبشان باشد را نپذیرفتند و هرکسی با آنان مخالفت می‌کرد و از دیارشان خارج می‌شد نزدشان کافر بود. و گمان کردند که علی و صحابه رضی الله عنهم برای خداوند شریک قرار داده‌اند و به آنچه در قرآن آمده است عمل نکرده‌اند! بلکه آنان هستند طبق زعمشان - که به قرآن عمل کرده‌اند. و برای مذهبشان به آیات متشابه قرآن استدلال کردند و آیاتی که درباره مشرکان تکذیب‌گر نازل شده بود را برای اهل اسلام به کار بردند.

و بزرگان صحابه نزد آنان بودند و آنان را به سوی حق و به مناظره دعوت کردند و ابن عباس رضی الله عنه با آنان مناظره کرد و چهار هزار نفر از آنان به سوی حق بازگشتند.^۳

۱- صحیح البخاری: ۳ / ۱۲۱۹ ح ۳۱۶۶ کتاب الأنبياء.

۲- سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۲ ح ۱۷۵.

۳- مجمع الزوائد: ۶ / ۲۳۶.

و با اینکه این امور هولناک و کفر صریح و واضح و خروجشان از مسلمانان را داشتند علی علیه السلام به آنان گفت که: «شروع کننده جنگ با شما نخواهیم بود و شما را از مساجد خداوند منع نخواهیم کرد اگر در آن اسم خداوند را ذکر کنید، و از مال فیء منعتان نمی‌کنیم مادامی که دستانتان همراه ما باشد».^۱

سپس خوارج از مسلمانان جدا شدند و با مسلمانان - امامشان و کسانی که همراهش بودند - شروع به جنگ کردند و علی علیه السلام به سویشان رفت و بر مسلمانان امور وحشتناکی رخ داد که وصف آن به طول می‌انجامد. و همراه با همهٔ اینها، نه صحابه آنان را تکفیر کردند و نه تابعین و نه ائمه اسلام، علی علیه السلام و نه دیگر از صحابه نگفتند که: بر شماها حجّت اقامه شد و حق را برایتان روشن ساختیم!

شیخ تقی الدین می‌گوید: «علی و نه احدی از صحابه و نه احدی از ائمه اسلام آنان را تکفیر نکردند».^۲ **انتهی**

پس الله تو را رحمت کند، به روش اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دربارهٔ توقف از تکفیر کسی که ادعای اسلام را دارد، نگاه کن.

و چنین کاری (یعنی توقف از تکفیر آنان) از طرف صحابه‌ای بود که احادیث مربوط به خوارج را از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کردند.

امام احمد می‌گوید: «احادیث مربوط به خوارج از ده وجه از پیامبر صلی الله علیه و آله به صحت رسیده است، اهل علم می‌گویند مسلم همهٔ آنها را در صحیحش تخریج کرده است».

پس به هدایت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه مسلمانان نگاه کن، تا امید است خداوند تو را به سوی پیروی کردن از سبیل مومنان هدایت کند و از این بلا و مصیبتی که الآن فکر می‌کنی سبب است، نجات دهد، و بخدا قسم که روش شما، همان روش

۱- تاریخ الطبري: ۴ / ۵۳ حوادث سنة ۳۷ هـ.

۲- نگاه کن به مجموع فتاوی ابن تیمیة: ۷ / ۶۱۸.

خوارج است نه روش علی و کسانی که همراه او بودند. خداوند توفیق پیروی کردن از آثارشان را به ما دهد.

پس اگر گفتی: علی خودش غالیان را کشت، و بلکه آتش زد، حال آنکه آن غالیان هم، اجتهاد کرده بودند. و همچنین صحابه با اهل ردّه قتل کردند.

می‌گویم: اینها همگی حق است، و امّا غالیان که در اصل انسان‌هایی مشرک و زندق بودند و اسلام را از روی فریب کاری آشکار کرده بودند، تا اینکه کفرشان را به آشکارا و جلی طوری که بر کسی پوشیده نبود آشکار کردند.

و آن اینطور بود که هنگامی که علی علیه السلام از دروازه کنده بر آنان بیرون آمد، برایش سجده کردند. علی به آنان گفت: این چیست؟ آنان گفتند: تو الله هستی. علی به آنان گفت: من بنده‌ای از بندگان الله هستم. گفتند: بلکه تو همان الله هستی.

پس آنان را استتابه داد و بر آنان شمشیر کشید، امّا آنان از توبه کردن خودداری کردند و علی هم دستور به کندن چاله‌هایی در زمین کرد و در آن چاله‌ها آتش برافروخت و آنان را بر آن آتش عرضه کرد و به آنان گفت: اگر توبه نکنید شما را در آن می‌اندازم، امّا آنان از توبه کردن خودداری کردند و بلکه به او می‌گفتند که تو الله هستی. به این شکل آنان را در آتش انداخت. هنگامی که آتش آنان را فرا گرفت و داشت آنان را می‌سوزاند، گفتند: اینک به تحقیق دانستیم که تو الله هستی، برای اینکه کسی جز الله با آتش عذاب نمی‌دهد!

این قصه زنادقه‌ای بود که علی علیه السلام آنان را سوزاند و علما در کتاب‌هایشان آن را ذکر کرده‌اند.

پس اگر کسی را دیدید که به مخلوقی می‌گوید: تو همان الله هستی، پس او را بسوزانید. وگرنه از الله بترسید، و حق را با باطل نیامیزید و با آراء فاسد و فهم‌های واهی‌تان کافران را بر مسلمانان قیاس نکنید.

فصل [اهل ردّه]

و امّا قتال و جنگیدن ابو بکر صدیق و صحابه رضی الله عنهم با اهل ردّه، پس بدان که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، جز اهل مدینه و اهل مکه و طایف و جواثا - روستایی از روستاهای بحرین - کسی بر اسلام باقی نماند. و اخبار ردّه طولانی است که خودش مجلدی جداگانه می خواهد، منتها بعضی از اخبار آنان را از سخن اهل علم ذکر می کنیم تا آنچه که شما بر آن هستید برایتان روشن گردد و اینکه استدلالتان به داستان اهل ردّه همانند استدلال اولتان است!

امام ابو سلیمان الخطابی رحمه الله می گوید: {آنچه واجب است دانسته شود این است که اهل ردّه چند دسته بودند، دسته ای از اسلام مرتد گشتند و ملت اسلام را پشت سر خود انداخته و به کفری که قبلاً بر آن بودند برگشتند، یعنی به بت پرستی برگشتند. و دسته ای دیگر از اسلام مرتد شدند و تابع مسیلمه شدند و آنان بنو حنیفه و دیگر قبائل بودند، مسیلمه را تصدیق کردند و در ادعای نبوتش با او موافقت کردند. و دسته ای دیگر مرتد شدند و با الأسود العنسی که در یمن ادعای نبوت کرد موافقت کردند. و دسته ای دیگر طلیحه الأسدی و ادعای نبوتش را تصدیق کردند و آنان طایفه غطفان و فزاره و هم پیمانانشان بودند. و دسته ای دیگر سجاح را تصدیق کردند. همه این ها مرتد اند و منکر نبوت پیامبرمان صلی الله علیه و آله هستند، و تارک زکات و نماز و دیگر شرایع اسلام اند. و کسی که برای الله متعال در سطح زمین سجده کند باقی نماند مگر اهالی مسجد مدینه و مکه و جواثا که روستایی در بحرین بود. و دسته ای دیگر که آنها بین نماز و بین زکات و وجوب پرداخت آن به امام فرق گذاشتند و این دسته در حقیقت اهل بغی بودند و آنها به این خاطر در آن زمان به این اسم (اهل بغی) نامیده نشدند چون در گروه اهل ردّه داخل شده بودند و اسم ردّه را گرفتند؛ برای اینکه موضوع ردّه بزرگ تر و مهم تر بود.

و در تاریخ، قتال با اهل بغی در زمان علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است، چون آنان در زمان علی، جدا شده بودند و با اهل شرک مختلط نشده بودند. و دربارهٔ آنان اختلاف رخ داد و برای عمر رضی الله عنه شبهه پیش آمد آنگاه که با ابو بکر دربارهٔ شان صحبت و مناظره کرد و به این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله احتجاج کرد که فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مَالَهُ وَنَفْسَهُ؛» «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ الهی جز الله نیست، پس هرکس لا اله الا الله گفت مال و خونس محفوظ می‌شود».

تا آنجا که (ابو سلیمان الخطابی) رحمه الله می‌گوید: {و توضیح دادیم که اهل رده اصفافی داشتند، بعضی از آنان از ملت مرتد شدند و به سوی نبوت مسیلمه و دیگران دعوت کردند و بعضی از آنان همهٔ شرایع را منکر شدند و آنان کسانی بودند که صحابه رضی الله عنهم آنان را کفار نامیدند و همچنین ابوبکر بر این نظر بود که زن و کودکانشان را به بردگی بگیرند و بیشتر صحابه او را در این نظرش یاری دادند. سپس هنوز زمان صحابه به سر نرسیده بود که اجماع کردند مرتد به بردگی گرفته نمی‌شود. و اما مانعین زکات که بعضی از آنان بر اصل دین قرار داشتند. پس آنان اهل بغی بودند و مشرک یا کفار، نامیده نشدند؛ هرچند که اسم رده به آنان اضافه شده بود چون با مرتدان در خودداری از انجام بعضی از حقوق دینی مشترک بودند. چون «رده» اسمی لغوی است و هر کس از کاری منصرف شود که به آن رو کرده بود، پس از آن مرتد گشته است. [ارتداد یعنی برگشتن]

و این قوم از اطاعت امام منصرف گشتند و حق (پرداخت زکات) را منع کردند و به این خاطر ثنا و مدح آنان تمام شد و به زشتی یاد شدند، چون با کسانی که حقیقتاً مرتد شده بودند مشارکت داشتند}.

تا آنجا که می‌گوید: {آیا اگر در زمان ما طایفه‌ای، فرض بودن زکات را انکار کنند و از ادای آن خودداری کنند، آیا حکمشان همانند حکم اهل بغی است؟

می‌گوییم: نه، برای اینکه هرکس در این زمان فرض بودن زکات را انکار کند کافر است، برای اینکه مسلمانان بر واجب بودن زکات، اجماع دارند و خاص و عام آن را می‌دانند و عالم و جاهل در دانستن آن مشترک هستند؛ پس کسی که آن را انکار کند معذور نمی‌باشد.

و همچنین هر کس چیزی را انکار کند که ائمت بر آن اجماع دارند او نیز اینگونه است، -در صورتی که علم آن منتشر شده باشد- مانند نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و غسل جنابت و تحریم ربا و خمر و نکاح محارم و امثال این احکام. مگر اینکه شخصی باشد که تازه مسلمان شده باشد و حدود آن را نشناخته باشد که اگر چنین کسی چیزی را انکار کند و به آن جاهل باشد کافر نمی‌شود و راه او در باقی ماندن اسم [اسلام] بر او راه همان قوم می‌باشد.

و اما آنچه که در آن اجماع باشد و این اجماع از طریق خواص اهل علم (نه عوام مردم) معلوم باشد، مانند حرام بودن نکاح یک مرد همزمان با زن و عمه زنش یا خاله زنش، و اینکه قاتل عمد، ارث نمی‌برد، و اینکه سهم ارث جد، یک ششم است، و دیگر از احکام مشابه این، پس اگر یک شخص از عوام، این احکام (که در نزد خواص مورد اجماع است) را انکار کند کافر نمی‌شود، بلکه برایش عذر آورده می‌شود، چون علم نسبت به این موارد در بین عوام پراکنده نشده است}. انتهای کلام ابو سلیمان الخطابی.

و صاحب «المفهم» می‌گوید: {ابو اسحاق می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وفات یافت، عرب مرتد شد، مگر اهل سه مسجد، مسجد مدینه و مسجد مکه و مسجد جواثا}. انتهای.

و این بخشی از آنچه که اهل علم در اخبار ردّه ذکر کرده‌اند می‌باشد و تفصیل آن به طول می‌انجامد.

اما چنانکه پیشتر آمد، برای امثال شما و حتی کسی که بالاتر از شما هم باشد جایز نیست که خودش استنباط و قیاس کند و برای کسی جایز نیست که از شماها

تقلید کند، بلکه بر کسی که به درجهٔ مجتهدان نرسیده است واجب است که از مجتهدان تقلید کند و این اجماع می‌باشد.

و نزد شما باید معلوم باشد که کسی که از طاعت ابو بکر صدیق در زمان او خارج شود پس از اجماع قطعی خارج شده است، برای اینکه ابوبکر و کسانی از اهل علم و اهل اسلام که همراه او بودند آنان مهاجران و انصاری بودند که خداوند در کتابش آنان را ستوده است و امامت ابو بکر امامتی برحق می‌باشد و همهٔ شروط امامت در او جمع شده بود. پس اگر امروز در بین شما کسانی مثل ابوبکر و مهاجرین و انصار وجود دارد و امت بر امامت یک نفر از شما اجماع دارد پس خودتان را با آنان مقایسه کنید!

و گرنه شما را به خدا از خدا و از خلقت خجالت بکشید و حدّ و اندازهٔ خودتان را بدانید. رحمت خدا بر کسی که حدّ خودش را بداند و جایگاه خودش را بشناسد و شرّش را از مسلمانان بردارد و پیرو سبیل مومنان باشد.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ ۚ جَهَنَّمَ سَاعَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]

«و کسی که پس از آنکه هدایت (و راه حق) برایش روشن شد؛ با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، ما او را به آنچه پیروی کرده؛ وا گذاریم، و او را به جهنم در افکنیم، و بد جایگاهی است».

سخن دربارهٔ خوارج پیشتر گذشت و مذهب صحابه و اهل سنت دربارهٔ آنان آمد و اینکه آنان خوارج را به عنوان کفری خارج کننده از ملت تکفیر نکردند، هرچند که دربارهٔ آنان در حدیث آمده که آنان سگان اهل دوزخ هستند و از اسلام خارج می‌شوند. و با همهٔ اینها صحابه آنان را تکفیر نکردند، چون آنان در ظاهر به اسلام منتسب بودند، اگرچه هم بخاطر نوع تاویلی که داشتند در بسیاری موارد در اسلامشان خلل وارد شده بود. و شماها امروز کسانی را تکفیر می‌کنید که یک خصلت از خصلتهایی که در خوارج وجود داشت هم در آنان وجود ندارد، بلکه کسانی که

شماها امروز آنان را تکفیر می‌کنید و خون و مالشان را برای خودتان حلال می‌کنید عقایدشان عقاید اهل سنت و جماعت که همان فرقه ناجیه است، می‌باشد، الله ما را از آنان قرار بدهد.

[قدریه و مذاهبشان]

سپس بدعت قدریه بیرون آمد و آن در اواخر زمان صحابه بود و قدریه دو فرقه هستند:

فرقه‌ای که قدر را کلاً انکار کرده و گفتند: خداوند گناهان را بر اهلش مقدر نکرده و بر چنین چیزی هم قادر نیست و گمراه را هدایت نمی‌کند و بر چنین چیزی هم قادر نیست. و مسلمان در نزد آنان کسی است که خودش نفسش را مسلمان قرار داده و او کسی است که نفس خودش را نماز خوان قرار داده و دیگر طاعات و معاصی هم به همین شکل. بلکه بنده خودش همان کسی است که اینها را خلق کرده است و بنده را به همراه الله خالق قرار دادند و الله سبحان در نزد آنان بر هدایت کردن و گمراه کردن کسی قادر نیست. و دیگر از اقوال کفری که دارند. الله متعال از آنچه که این مشابیهان به مجوسیان می‌گویند، بسیار والا و بزرگ می‌باشد.

فرقه دوم از قدریه: کسانی هستند که در مقابل اینها قرار دارند و گمان می‌کنند که خداوند مردم را بر آنچه انجام می‌دهند اجبار کرده و اینکه کفر و معاصی در مردم همانند سفیدی و سیاهی در خلقت آدمیان است و مخلوقات در آن دستی نداشته‌اند، بلکه در نزد آنان همه گناهان را خداوند انجام داده است و امامشان در این باره ابلیس

است، آنجا که گفت: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي﴾ [الأعراف: ۱۶]

«(ابلیس) گفت: پس به سبب آنکه مرا گمراه کردی.»

و همچنین مشرکانی که گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾ [الأنعام: ۱۴۸]

«اگر الله می‌خواست، نه ما شرک می‌آوردیم و نه پدران ما.»

و دیگر از زشتی‌ها و کفریات آنان که علمایی مانند شیخ تقی الدین و ابن القیم، در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند.

و با این کفر عظیم و گمراهی که داشتند، اولین افراد آنان در زمان صحابه رضی الله عنه مثل ابن عمر و ابن عباس و بزرگان تابعین بوجود آمدند و صحابه و تابعین در برابر آنان ایستادند و گمراهیشان را از کتاب و سنت بیان کردند و صحابه رضی الله عنه همچنین تابعین از آنان برائت کردند، و در هر جا گمراهی آنان را برای همگان بیان کردند.

و با این کفر عظیم و هولناکشان، صحابه آنان را تکفیر نکردند و ائمه اسلام که بعد از آنان آمدند نیز آنان را تکفیر نکردند و کشتنشان را واجب ندانستند و احکام اهل ردّه را بر آنان اجرا نکردند و نگفتند: شماها بخاطر اینکه با ما مخالفت کردید پس کافر شدید! چرا که ما جز به حق سخن نمی‌گوییم و با توضیحاتی که ما برای شما داده‌ایم حجت بر شما اقامه شده است! چنانکه شماها اینگونه می‌گویید.

و کسانی که بر آنان (قدریه) رد و انکار ورزیدند و گمراهی‌شان را بیان نمودند، صحابه و تابعینی بودند که جز حق را نمی‌گفتند، بلکه فقط بزرگ آنان که از امامان و داعیان‌شان بود را اُمرأ به قتل رساندند.

و اهل علم ذکر کرده‌اند که کشتن او به عنوان اجرای حد بود، همانند دفع ضرر انسان سرکش و حمله برنده‌ای که از ضررش خوف می‌رود. و بعد از کشتنش هم او را غسل دادند و بر او نماز خواندند و در قبرستان مسلمانان دفن کردند، چنانکه ذکر آن ان شاء الله از کلام شیخ تقی الدین خواهد آمد.

فصل [معتزله و آراءشان]

و فرقه سوم از اهل بدعت، معتزله هستند که در زمان تابعین بوجود آمدند و اقوال و افعال کفری را بوجود آوردند که مشهور می‌باشد. از جمله قول به مخلوق بودن

قرآن و قول به جاودانه دانستن اهل معاصی در دوزخ و دیگر از زشتی‌ها و فضیحتی که اهل علم از آنان نقل کرده‌اند.

و با این حال در زمان تابعین بیرون آمدند و به سوی مذهبشان دعوت کردند و علمای تابعین و بعد از آنان در برابر آنان ایستادند و بر آنان انکار ورزیدند و باطل بودنشان را از کتاب و سنت و اجماع علمای امت بیان کردند و با آنان مناظره کردند. و با این حال بر باطلشان اصرار ورزیدند و به سوی آن دعوت کردند و از جماعت جدا شدند.

و علما، آنان را بدعت گذار دانستند و آن را علنی کردند ولی تکفیرشان نکردند و احکام اهل رده را بر آنان اجرا نکردند، بلکه بر آنان و اهل بدعت قبل از آنان احکام اسلام را در توارث و تناکح و نماز خواندن بر آنان و دفن کردنشان در قبرستان مسلمین، اجرا کردند.

و علمای اهل سنت به آنان نگفتند که حجت بر شما اقامه شده است، چرا که ما برای شما توضیح دادیم و ما جز به حق سخن نمی‌گوییم و چون با ما مخالفت کردید پس کافر شدید و مال و خونتان حلال شد و سرزمینتان بلاد حرب شد! چنانکه اکنون این مذهب شما می‌باشد.

آیا شما از این امامان عبرت نمی‌گیرید؟ و از باطلتان باز نمی‌ایستید و به حق باز نمی‌گردید؟

فصل [مرجئه و اقوالشان]

سپس بعد از آنان مرجئه بوجود آمدند که می‌گفتند: ایمان قول است بدون عمل. و نزد آنان هرکس به شهادتین اقرار می‌کرد مومن کامل الایمان بود اگرچه هم در طول عمرش یک رکعت نماز برای خداوند نخواند و یک روز از رمضان را روزه نگیرد و زکات مالش را ندهد و هیچ عمل خیری انجام ندهد، بلکه در نزد آنان هرکس به شهادتین اقرار کند او در نزدشان مومنی کامل الایمان است که ایمانش همانند ایمان

جبریل و میکائیل و پیامبران است! و دیگر از اقوال زشتی که دارند و در اسلام بوجود آوردند.

و با اینکه ائمه اهل اسلام گمراهی آنان را آشکار کردند و آنان را تبذیر کردند و گمراه دانستند و حق را از کتاب و سنت و اجماع اهل علم از اهل سنت از صحابه و کسانی که بعد از آنان آمدند، بیان کردند، اما آنان (مرجئه) جز باقی ماندن بر گمراهی‌شان را نخواستند و هم آنان و هم اهل بدعتی که قبل از آنان بودند با چنگ‌زدن به متشابه کتاب و سنت، با اهل سنت دشمنی ورزیدند.

و با این امور هولناکی که در مرجئه وجود داشت اهل سنت آنان را تکفیر نکردند و همانند مسلک شما نسبت به مخالفان سلوک نکردند و شهادت به کفر آنان ندادند و سرزمینشان را بلاد حرب قرار ندادند، بلکه هم آنان و هم اهل بدعتی که قبل از آنان بودند را برادران ایمانی خود قرار دادند.

و به آنان نگفتند: شماها به خدا و رسولش کافر شدید برای اینکه ما حق را برای شما بیان کردیم پس بر شما پیروی کردن از ما واجب است، چراکه ما به منزله پیامبر هستیم و هرکس ما را خطاکار بداند پس او دشمن الله و رسولش است! چنانکه امروز شماها اینگونه می‌گویید فإنا لله و إنا إلیه راجعون.

فصل [جهمیه و ادعاهایشان]

سپس بعد از آنان جهمیۀ فرعونیه‌ای بوجود آمدند که می‌گفتند: نه بر روی عرش الهی که عبادت شود وجود دارد و نه در زمین از خداوند کلامی وجود دارد و نه محمد ﷺ نزد پروردگارش عروج کرده است، و صفات الله سبحانه را - که خداوند در کتابش برای خودش ثابت کرده و رسولش ﷺ برایش ثابت کرده است - انکار می‌کردند و دیدن خداوند سبحانه را در آخرت انکار می‌کردند و هرکسی که خداوند را به آنچه که خداوند خودش را به آن وصف کرده و رسولش او را به آن وصف کرده

است، وصف کند، در نزد آنان کافر است و دیگر از اقوال و افعالی که دارند و در نهایت کفر قرار دارد. حتی اهل علم آنان را بخاطر شباهتی که به فرعون دارند - آنجا که الله سبحانه را انکار کرد-، فرعونیه نامیده‌اند.

و با این حال ائمه بر آنان انکار ورزیدند و بدعت و گمراهی‌شان را بیان کردند و آنان را تبذیر و تفسیق کردند و آنان را کافرتر از اهل بدعت پیش از آنان و کمتر چنگ زننده به شریعت قرار دادند و درباره‌شان گفتند: آنان عقل‌هایشان را بر شرعیات مقدم کردند و اهل علم به کشتن بعضی از داعیان‌شان، همانند جعد ابن درهم و جهم بن صفوان امر کردند. و بعد از اینکه آنان را کشتند، غسلشان دادند و بر آنان نماز خواندند و همراه مسلمانان دفنشان کردند، چنانکه شیخ تقی الدین ابن تیمیه ذکر کرده است، و احکام اهل رده را بر آنان اجرا نکردند؛ چنانکه شماها احکام اهل رده را بر کسانی اجرا می‌کنید که حتی یک صدم آنچه که آنان می‌گفتند و انجام می‌دادند را هم نگفته‌اند و انجام نداده‌اند! بلکه بخدا قسم کسانی را تکفیر می‌کنید که حق محض را می‌گویند؛ آن هم بخاطر اینکه با اهواءتان مخالفت کرده‌اند.

و به این خاطر فرقه رافضه را ذکر نکردم چون آنان در نزد خاص و عام شناخته شده می‌باشند و زشتی‌هایشان مشهور می‌باشد.

و از این فرقه‌هایی که ذکر کردیم هفتاد و دو فرقه اهل ضلالت منشعب شده که در حدیث و در فرموده پیامبر علیه الصلاة والسلام ذکر شده‌اند که می‌فرماید:

«سَتَفْتَرُقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»^۱

ترجمه: «این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود».

و غیر از این هفتاد و دو فرقه، یعنی هفتاد و سومین فرقه، همان فرقه ناجیه و اهل سنت و جماعت از اصحاب رسول الله ﷺ تا آخر زمان، می‌باشد و این فرقه

همان فرقه‌ای است که تا همیشه بر حق باقی می‌ماند، الله متعال با حول و قوَّتش پیروی از آنان را نصیب ما گرداند.

و همه آنچه که درباره اخبار این فرقه‌ها ذکر کردم را از کتب اهل علم گرفته‌ام که بیشترش از ابن تیمیه و ابن قیم بود.

فصل [مذهب سلف عدم تکفیر فرقه‌هاست]

و من اینجا بعضی از اقوال اهل علم را درباره اینکه مذهب سلف عدم تکفیر این فرقه‌هایی که ذکرشان آمده است، ذکر می‌کنم.

شیخ تقی الدین ابن تیمیه در «کتاب الإیمان» می‌گوید: {امام احمد، خوارج و مرجئه و قدریه را تکفیر نکرده است و آنچه از او و امثال او منقول است، تکفیر جهمیه است، هرچند که امام احمد داعیان جهمیه را تکفیر نکرده و کسی که بگوید من جهمی هستم را تکفیر نکرده است، بلکه پشت جهمیه‌ای که به سوی عقیده‌شان دعوت می‌کردند و مردم را بر سر آن آزمایش می‌کردند و کسی که با آنان موافقت نمی‌کرد را به شدت مجازات می‌کردند، نماز می‌خواند. و امام احمد و امثال او آنان را تکفیر نکردند، بلکه اعتقاد به ایمان و امامتشان داشت و برایشان دعا می‌کرد و چنین معتقد بود که در نماز خواندن در پشت سرشان و حج و غزا کردن به همراهشان، باید به آنان اقتدا کرد و از خروج بر آنان منع می‌کرد، و سخن باطلی که ایجاد کرده بودند و در حقیقت کفر بزرگی بود را انکار می‌ورزید اگرچه هم آنان ندانند که این سخنان کفر است، او آن سخنانشان را انکار می‌کرد و بر حسب امکانش در رد آن با آنان جهاد می‌کرد.

پس امام احمد بین طاعت خداوند و رسولش ﷺ در اظهار سنت و دین، و انکار بدعت‌های جهمیه و ملحدین، و بین رعایت حقوق مومنان از امامان و امت، جمع بسته بود، اگرچه هم آنان جاهل و مبتدع و ظالم و فاسق بودند. انتهای کلام شیخ.

پس بدون افراط و تفریط در این کلامش تأمل کن.

و همچنین شیخ تقی الدین می گوید: «من كان في قلبه الأيمان بالرسول، وبما جاء به، وقد غلط في بعض ما تأوله من البدع - ولو دعا إليها - فهذا ليس بكافر أصلاً. والخوارج كانوا من أظهر الناس بدعة، وقتالاً للأمة، وتكفيراً لها، ولم يكن في الصحابة من يكفرهم لا علي ولا غيره، بل حكموا فيهم بحكمهم في المسلمين الظالمين المعتدين - كما ذكرت الآثار عنهم بذلك في غير هذا الموضع -».

و كذلك سائر الثنتين والسبعين فرقه، من كان منهم منافقاً، فهو كافر في الباطن، و من كان مؤمناً بالله ورسوله في الباطن لم يكن كافراً في الباطن - وإن كان أخطأ في التأويل - كائناً من كان خطؤه و قد يكون في بعضهم شعبة من النفاق، ولا يكون فيه النفاق الذي يكون صاحبه في الدرك الأسفل من النار.

و من قال إن الثنتين والسبعين فرقه كل واحد منهم يكفر كفراً ينقل عن الملة فقد خالف الكتاب، والسنة، وإجماع الصحابة، بل إجماع الأئمة الأربعة، و غیر الأربعة. فليس فيهم من كفر كل واحد من الثنتين والسبعين فرقه^۱.

ترجمه: «کسی که در قلبش ایمان به رسول و آنچه که آورده است وجود داشته باشد و در بعضی از بدعت‌هایش به غلط تأویل کرده باشد، چنین کسی اصلاً کافر نیست و خوارج آشکار ترین مردم در بدعت و قتال با امت و تکفیر کردن امت بودند و در صحابه کسی وجود ندارد که آنان را تکفیر کرده باشد. نه علی بن ابی طالب و نه غیر او آنها را تکفیر نکردند. بلکه درباره آنان به همانند مسلمانان ظالم تجاوزگر حکم کردند، چنانکه در غیر این موضع آثار آنان را در این باره ذکر کرده‌ام. و همچنین

سایر هفتاد و دو فرقه چنین هستند، هرکسی از آنان منافق باشد پس او در باطن کافر است و هرکس که منافق نباشد بلکه به الله و رسولش در باطن ایمان داشته باشد پس در باطن کافر نمی‌باشد اگرچه هم در تأویل خطا کرده باشد و خطایش هرچه که باشد هم باشد. و ممکن است که در بعضی از آنان شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق وجود داشته باشد اما نه آن نفاقی که صاحبش را در پایین‌ترین طبقه آتش قرار می‌دهد. و کسی که می‌گوید این هفتاد و دو فرقه هریک از آنان با کفری منتقل کننده از ملت کافر شده است، پس بی‌گمان که با کتاب و سنت و اجماع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مخالفت کرده است، بلکه با اجماع ائمه اربعه و غیر اربعه نیز مخالفت کرده است، چون کسی در آنان وجود ندارد که هر یک از هفتاد و دو فرقه را تکفیر کرده باشد». **انتهی کلامش.**

به این سخنش و به حکایت اجماع صحابه و دیگر اهل سنت دقت کن، به همراه آنچه که پیشتر درباره مذاهب اهل بدعت آمد که کفریات بزرگی داشتند، تا شاید از این پرتگاه بزرگی که تو و اصحابت در آن افتاده‌اید بیرون بیایید.

و ابن القیم درباره طریقه‌های اهل بدعت که موافق با اصل اسلام هستند اما در بعضی اصول مخالف هستند، همانند خوارج و معتزله و قدریه و رافضه و جهمیه و غلاة مرجئه، می‌گوید: که آنها چند دسته هستند: «أحدها: الجاهل المقلد الذي لا بصيرة له، فهذا لا يكفر، ولا يفسق، ولا ترد شهادته، إذا لم يكن قادرا على تعلم الهدى، وحكمه حكم المستضعفين من الرجال والنساء والولدان.

القسم الثاني: متمكن من السؤال وطلب الهداية ومعرفة الحق، ولكن يترك ذلك اشتغالا بدنياء، ورئاسته، ولذاته، ومعاشه، فهذا مفرط مستحق للوعيد، أثم بترك ما أوجب عليه من تقوى الله بحسب استطاعته.

فهذا إن غلب ما فيه من البدعة والهوى على ما فيه من السنة والهدى ردت شهادته، وإن غلب ما فيه من السنة والهدى على ما فيه من البدعة والهوى قبلت شهادته.

الثالث: أن يسأل ويطلب ويتبين له الهدى، ويترك تعصبا أو معاداة لأصحابه، فهذا أقل درجاته أن يكون فاسقا، وتكفيره محل اجتهاد»^۱.

ترجمه: «دسته اول: جاهل مقلدی که بصیرتی ندارد، پس چنین کسی در صورتی که قادر نباشد هدایت را یاد بگیرد، تکفیر نمی‌شود و تفسیق نمی‌شود و شهادتش رد نمی‌شود و حکم او مانند حکم مستضعفین از مردان و زنان و کودکانی است که نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات) می‌یابند، پس اینان را امید است که الله از ایشان در گذرد (و ببخشد) و الله بخشاینده آمرزنده است.

دسته دوم: کسی که توانایی سوال و طلب هدایت و شناخت حق را دارد، اما بخاطر اشتغال به دنیا و ریاست و لذت و معاشش و غیر اینها، آن را ترک می‌کند. پس چنین کسی افراط کننده است و مستحق وعید است و بخاطر ترک کردن آنچه که از تقوای خداوند که به حسب استطاعتش بر او واجب است، گناه کار می‌باشد. پس چنین کسی حکمش مانند حکم امثال او از ترک کنندگان بعضی از واجبات است، پس اگر بدعت و هوایی که در او وجود دارد بر سنت و هدایتی که در او وجود دارد غلبه یافت شهادتش رد می‌شود و اگر سنت و هدایتی که در او وجود دارد غالب بود شهادتش قبول می‌شود.

دسته سوم: اینکه سوال کند و طلب کند و هدایت برای او روشن گردد، اما از روی تقلید و تعصب یا بغض یا معادات برای اصحابش آن را ترک کند، پس چنین کسی کمترین درجه‌اش این است که فاسق است و تکفیرش محل اجتهاد و تفصیل می‌باشد». انتهای کلامش.

و رحمه الله در «المدارج» می گوید: «المثبتون للصانع نوعان:

أحدهما: أهل الأشرار به في ربوبيته وإلهيته، كالمجوس ومن ضاهاهم من القدرية، فإنهم يشبتون مع الله إلهًا آخر.

والقدرية المجوسية تثبت مع الله خالقين للأفعال، ليست أفعالهم مخلوقة لله، ولا مقدورة له، وهي صادرة بغير مشيئته تعالى وقدرته، ولا قدرة له عليها، بل هم الذين جعلوا أنفسهم فاعلين، مريدین، شیائین. وحقیقة قول هؤلاء: أن الله ليس ربا خالقا لأفعال الحيوان».

ترجمه: «کسانی که برای آفریدگار (إله دیگری) قرار می دهند دو نوع هستند: یکی: کسانی که در ربوبیت و الهیت شریک قرار می دهند، مانند مجوس و کسانی از قدریه که به آنان مشابیهت می کنند، اینها همراه الله إله دیگری ثابت می کنند. و قدریة مجوسی همراه الله خالق دیگری برای افعال ثابت می کنند، معتقد اند که افعالشان توسط الله خلق نشده است و خداوند بر آن قادر نیست و این افعال بدون مشیت و قدرت خداوند متعال صادر شده اند و خداوند قدرتی بر آن ندارد، بلکه آنان خودشان را انجام دهنده و اراده کننده و خواهنده قرار داده اند و حقیقت سخن آنان این است که خداوند متعال، پروردگار و آفریننده افعال جانداران نیست». انتهای کلامش.

ابن القيم آنان را با این شریکاتشان در دیگر کتابهایش ذکر کرده و آنان را به مجوسیانی تشبیه کرده که می گویند: برای این جهان دو خالق وجود دارد. و هنگامی که او و شیخش (ابن تیمیه) درباره تکفیرشان صحبت می کنند، نگاه کن که چگونه عدم تکفیر آنان را حتی با شناخت حق و معاندت با آن، از طرف جمیع اهل سنت حکایت می کند، چنانکه کلامش کمی قبل آمد.

و همچنین جهمیه را با زشت‌ترین اوصاف ذکر می‌کند، و می‌گوید که شرکشان همانند شرک فرعون است و آنان معطله‌اند (صفات خداوند را تعطیل می‌کنند) و اینکه مشرکان شرک کمتری از آنان داشتند و در «النونیه» و دیگر از کتاب‌هایش مانند الصواعق و غیره، مثلی برایشان ذکر کرده است.

و همچنین معتزله، که چگونه آنان را با بزرگ‌ترین قبایح وصف کرده و قسم خورده که سخنانشان و احزابشان اندازه دانه خردلی از ایمان را باقی نمی‌گذارد، ولی هنگامی که در «النونیه» درباره تکفیرشان صحبت می‌کند، تکفیرشان نمی‌کند، بلکه در جایی از آن، موضوع تکفیرشان را تفصیل می‌دهد؛ چنانکه در کتاب «الطرق الحکمیة» تفصیل داده است، چنانکه گذشت.

و در جایی دیگر دیدگاه اهل سنت را درباره آن اهل بدعت - که درباره‌شان قسم خورده که سخنان به اندازه دانه خردلی از ایمان باقی نمی‌گذارد - می‌گوید: {و بر ما گواهی بدهید که به همراه کفریاتی که دارید شماها را تکفیر نمی‌کنیم، برای اینکه شماها نزد ما اهل جهالت هستید، نه صاحب کفر هستید و نه ایمان}.

و ان شاء الله تعالی در اینباره کلام شیخ تقی الدین و حکایت اجماع سلف و اینکه تکفیر، قول اهل بدعتی مانند خوارج و معتزله و رافضه است را بیشتر می‌آوریم.

و ابو العباس ابن تیمیه رحمه الله در یکی از سخنانش در «الفرقان» می‌گوید: {بعضی از منتسبان به اسلام مانند معتزله و امثال آنان از اهل کلام و جدل، معتقد به بعضی از سخنان صابئین (ستاره پرستان) و مشرکان شدند، کسانی که هدایت نشده بودند به آن هدایتی که خداوند رسولانش را با آن فرستاده بود و خواستند که به دنبال راه و روش آنان (صابئین و مشرکان) بروند؛ چنانکه پیامبر ﷺ با این فرموده‌اش از آن خبر داده است: «لَتَأْخُذَنَّ مَأْخَذَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»؛ «از مأخذ (و سرچشمه و پایه و اساس) کسانی که پیش از شما بودند اخذ می‌کنید». حدیث صحیح است}.

تا آنجا که می‌گوید: {آن متکلمان، بیشتر به حق نزدیک و بیشتر تابع ادله بودند، برای اینکه قلب‌هایشان با نور قرآن و اسلام منور شده بود، هرچند که دربارهٔ بسیاری از چیزهایی که رسول الله ﷺ آورده بود گمراه شده بودند. پس با آنان (مشرکان و صابئین) بر این موافقت کردند که خداوند تکلم نکرده و نمی‌کند چنانکه با آنان بر این موافقت کردند که اوتعالی نه علم و نه قدرت و نه صفتی از صفات را دارد}.

تا آنجا که می‌گوید: {اما هنگامی که دیدند رسولان همگی متفق هستند بر اینکه خداوند متکلم است و قرآن اثبات کنندهٔ قول و کلامش است، گاه می‌گفتند که خداوند بصورت حقیقی متکلم نیست، بلکه مجازاً متکلم است.

و این قول اولشان بود آن زمان که در ابتدای بدعت و کفرشان بودند و داخل در عناد و جحود نشده بودند}.

تا آنجا که می‌گوید: {و این قول کسی است که می‌گوید قرآن مخلوق است}.
تا آنجا که می‌گوید: {و آنها منکر این شدند که خداوند متکلم باشد یا بر آن وجهی که کتب الهی بر آن دلالت دارد و رسولان قوم‌هایشان را فهمانده‌اند و اهل فطرت‌های سلیم بر آن متفق هستند، گوینده باشد}.

تا آنجا که می‌گوید: {و بین آنها که از شاخه‌های صابئی بودند و بین مسلمانان و مومنانی که پیروان رسول بودند، اختلاف نشأت گرفت و آنها به بعضی از آنچه رسولان آورده بودند کافر شدند و در کتاب خداوند اختلاف کردند و به بعضی دیگر آن ایمان آوردند. و مومنان از آنچه که پروردگارشان به سوی آنان نازل کرده بود پیروی کردند و دانستند که سخن آنها خبیث‌تر از سخن یهود و نصاری است، حتی عبد الله بن المبارک می‌گفت: ما سخن یهود و نصاری را حکایت می‌کنیم اما سخن جهمیه را حکایت نمی‌کنیم.

و این افراد که در واقع از فروع و شاخه‌های مشرکین بودند و همچنین پیروان صابئینشان، در اواخر قرن دوم، در زمان امارت مأمون، تعدادشان بسیار شد و علوم مربوط به صابئین و منجمین و امثال آنان منتشر شد و مقالات مربوط به آنان در بین

اهل علم و اهل شمشیر و امارت آشکار گردید و در بین خلفا و اُمرا و وزراء و فقها و قُضات و دیگران منتشر شد و زنان و مردان مومن و مسلمان را بر سر آن، مورد آزمایش قرار دادند}. انتهای کلاش شیخ رحمه الله

به این کلامش نگاه کن و به آن دقت کن که چگونه آنها را با بزرگترین کفرها و شرکها توصیف می کند و اینکه می گوید آنها به بعضی از کتاب ایمان دارند و به بعضی دیگرش کافر اند و اینکه آنان با عقل و نقل و فطرت مخالفت کرده اند و اینکه آنان با همه رسولان در سخنانشان مخالفت کردند و اینکه آنان با حق عناد کردند و اینکه اهل علم می گویند سخن آنان از سخن یهود و نصاری خبیث تر است و اینکه آنان مومنان را بر سر آن شکنجه کردند. و منظورش از این سخنانی که گفته است، معتزله و جهمیه و دیگر از اهل بدعتی است که راه آنان را طی کردند.

و منظورش از خلفایی که گفته، مأمون و معتصم و واثق و وزیرانشان و قضاتشان و فقهایشان است و آنها کسانی بودند که امام احمد رحمه الله را شلاق زدند و زندانی کردند و احمد بن نصر الخزاعی و دیگران را کشتند و مردان و زنان مومن را شکنجه می کردند و آنان را به عقایدشان دعوت می کردند.

و آنها همان کسانی اند که ابن تیمیه در این سخنش درباره شان حرف زده است و بیشتر سخنش ذکر شد، اینکه می گوید: {امام احمد و نه کسی از سلف آنان را تکفیر نکرد و احمد پشت سرشان نماز می خواند و برایشان استغفار می کرد و چنین می دید که باید به آنان اقتدا کرد و بر آنان خروج نکرد و اینکه احمد سخنشان که در واقع کفر عظیمی بود را رد و انکار می کرد}. این کلامش قبلا آمد و می توانی به آن رجوع کنی.

[وهابیت با همه اینها مخالفت کرده است]

و شما را به خدا قسم، کمی فکر کنید، اینها کجا و سخن شما کجا که مخالفانان را کافر می دانید؟! و کسی که او را تکفیر نکند هم کافر می دانید!

شما را به خدا، دست از این جفاکاری و سخنان باطلتان بردارید، و به سلف صالح اقتدا کنید و همانند کسی نباشید که عمل سوء و زشتش برایش آراسته شد و آن را نیکو پنداشت.

[تکفیر مسلمانان از زشت‌ترین بدعت‌هاست]

شیخ تقی الدین رحمه الله می‌گوید: {از بدعت‌های منکری که وجود دارد این است که طایفه‌ای، دیگر طوایف مسلمین را تکفیر کند و خون و مالشان را حلال کند و این از دو وجه خیلی بزرگ است:

وجه اول: اینکه آن طایفه‌ای که تکفیر شده است، بدعتی بزرگتر از طایفه‌ای که تکفیرش کرده است ندارد. بلکه ممکن است طایفه تکفیر کننده، بدعتش بزرگتر از طایفه‌ای باشد که تکفیرش کرده است و ممکن است که همانند آن باشد و ممکن است کمتر از آن باشد. و این حال عموم اهل بدعت و اهوائی است که همدیگر را تکفیر می‌کنند.

و آنان از کسانی هستند که الله متعال درباره‌شان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَّسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹]
 «به راستی کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و دسته دسته شدند، تو را با آنان هیچ گونه کاری نیست».

دوم: اینکه اگر هم فرض شود که یکی از آن دو طایفه، اهل بدعت باشد و دیگری موافق با سنت باشد، باز هم برای آن طایفه‌ای که موافق با سنت است جایز نیست که هرکسی که سخنی گفت و در آن خطا کرد را تکفیر کند. برای اینکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]
 «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».

و در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ ثابت شده که خداوند متعال [در پاسخ به دعایی که در آیه فوق آمده است] فرموده است: «قَدْ فَعَلْتُ»؛ «به تحقیق چنین کردم».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ [الأحزاب: ۵]

«و در آنچه که (قبلاً) اشتباه کرده‌اید؛ گناهی بر شما نیست، و لیکن آنچه را که دل‌های شما از روی عمد می‌خواهد (و می‌گوید، گناه است)».

و از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالنَّسْيَانَ، وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ».

ترجمه: «خداوند برای امت من از خطا و فراموشی و آنچه که بر آن اکراه می‌شوند گذشت کرده است». و این حدیثی حسن است که ابن ماجه^۱ و دیگران روایتش کرده‌اند.

و صحابه و تابعین و دیگر از ائمه مسلمین بر این اجماع دارند که: اینطور نیست که هرکس سخنی گفت و در آن سخن، خطا کرد بخاطر آن کافر شود اگرچه هم سخنش مخالف با سنت باشد}.

همچنین شیخ رحمه الله می‌گوید: {خوارج دو خاصیت مشهور دارند، که با آن از جماعت مسلمین و امامانشان جدا شده‌اند. **خاصیت اول:** بیرون رفتنشان از سنت است، و اینکه چیزی که بد نیست را بد قرار داده و چیزی که خوب نیست را خوب قرار داده‌اند. و **خاصیت دوم:** اینکه خوارج و دیگر اهل بدعت، با گناهان و بدی‌ها تکفیر می‌کنند. و بر سر آن، خون و مال مسلمانان را حلال می‌کنند و دار الإسلام را دار الکفر می‌دانند و دار و سرزمین خودشان را دار الإیمان می‌دانند. و جمهور رافضه و جمهور معتزله و جهمیه و طایفه‌ای از غلاة منتسب به اهل حدیث نیز اینگونه می‌گویند.

۱- سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۵۹ ح ۲۰۴۳ کتاب الطلاق.

پس برای شخص مسلمان شایسته است که از این دو اصل خبیث و آنچه که از این دو اصل متولد می‌گردد، - مثل بغض و ورزیدن مسلمانان و مذمت کردن و لعن کردنشان و استحلال خون و اموالشان -، بر حذر باشد. و عموم بدعت‌ها از این دو اصل نشأت گرفته‌اند.

اما اصل اول: که سبب و علت آن، تاویل فاسد است، به این شکل که یا حدیثی به او رسیده که صحیح نیست، یا از کسی غیر از پیامبر ﷺ (که از او پیروی می‌کند) سخنی به او رسیده ولی آن گوینده در گفته‌اش مصیب نبوده است، یا آیه‌ای از کتاب خداوند را تاویل کرده و تاویلش صحیح نبوده است، یا قیاس فاسدی کرده است یا رأیی داشته که معتقد بوده صواب است اما خطا بوده است}.

تا آنجا که می‌گوید: {امام احمد می‌گوید: بیشترین چیزی که مردم از جهت آن خطا می‌کنند، تاویل و قیاس است}.

و شیخ می‌گوید: {اهل بدعت دین اسلام را بر مقدماتی بنا می‌کنند که گمان می‌کنند این مقدمات صحیح است، حال این مقدمات چه مربوط به دلالت الفاظ باشد و چه در معانی معقوله. و در توضیح و بیان خداوند و رسولش ﷺ تأمل نمی‌کنند. و امام احمد به این موضوع ایراد گرفته که کسی به ظاهر قرآن چنگ بزند، اما به بیان و توضیح رسول و صحابه و تابعین استدلال نکند. و روش سایر امامان مسلمین نیز همینگونه است، اینکه تا جایی که ممکن باشد، از بیان و توضیح رسول الله ﷺ عدول نمی‌کنند}.

و همچنین شیخ می‌گوید: {من همیشه اینگونه بوده‌ام و کسی که با من نشسته باشد، این را درباره من می‌داند که من شدیدتر از هرکسی از نسبت دادن شخص معین به تکفیر و تفسیق و معصیت، نهی کرده‌ام؛ مگر اینکه دانسته شود که بر او حجّت رسالیه‌ای اقامه شده که مخالفت‌کننده با آن را گاهی کافر می‌گرداند، و گاهی فاسق و گاهی دیگر گناهکار. و من اقرار می‌کنم که خداوند از این اُمت خطایش را بخشیده است و این شامل عموم خطاها در مسائل خبری قولی و مسائل عملی می‌شود و سلف

پیوسته در بسیاری از این مسائل اختلاف می‌کردند و هیچ یک از آنان بر دیگری گواهی به کافر شدن یا فاسق شدن یا دچار معصیت شدن نمی‌دادند. چنانکه شریح، قرائت: «بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ» [الصفات: ۱۲] را انکار کرد و گفت خداوند تعجب نمی‌کند}.

تا آنجا که می‌گوید: {نزاع و اختلاف میان سلف، آنان را به جنگ کشاند، با اینکه اهل سنت بر این متفق‌اند که هر دو طایفه مومن هستند و اینکه قتال، جلوی عدالت ثابت‌شده آنان را نمی‌گیرد. برای اینکه مقاتل اگرچه باغی است اما تاویل دارد و تاویل هم مانع فاسق شدن اوست. و من برای آنان روشن ساختم که آنچه از سلف و ائمه درباره تکفیر کردن مطلق کسی که چنین و چنان بگوید نقل شده است، پس این حق است، اما واجب است که بین اطلاق و تعیین فرق قائل شد. و این اولین مساله از مسائل اصولی بزرگ بود که امت درباره آن اختلاف کردند، و آن همان مساله «وعید» است. چون نصوص قرآن درباره وعید به صورت مطلق آمده‌اند، مانند این فرموده خداوند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰]

«بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می‌برند و) می‌خورند، و به زودی به آتشی برافروخته درآیند». و نصوص دیگری که در آن آمده که مثلاً: هرکس چنان بکند، پس حکمش هم چنان است. برای اینکه این نصوص مطلق و عام هستند و به منزله سخن بعضی از سلف است که می‌گویند: هرکس چنان بگوید پس کافر است}.

تا آنجا که می‌گوید: {و تکفیر هم مربوط به مسائل وعید می‌باشد، چون هر چند که شخص، سخن پیامبر ﷺ را تکذیب کرده است، اما ممکن است که گوینده‌اش تازه مسلمان شده باشد یا در صحرائی دور از مسلمانان بزرگ شده باشد. و امثال

چنین کسی بخاطر جحد و انکار آنچه که جحد نموده است تکفیر نمی‌شود تا اینکه اقامهٔ حجت شود.

و ممکن است که شخص آن نصوص را نشنیده باشد، یا شنیده باشد اما صحت آن در نزد او ثابت نشده باشد، یا نص دیگری در نزد خود دارد که با آن نصوص در تعارض است و باعث شده که آن نصوص را تأویل کند، اگرچه هم در تأویلش خطا کرده باشد. و من دائماً آن حدیثی که در صحیحین^۱ آمده است را ذکر می‌کنم دربارهٔ آن مردی که گفت: "هرگاه مردم پس مرا بسوزانید". تا آخر حدیث. و این مرد در قدرت خداوند و در بازگرداندنش در صورتی که خاکستر شود شک داشت، بلکه معتقد بود که او (در چنین حالتی) بازگردانده نمی‌شود و این به اتفاق مسلمانان کفر است، لیکن چون جاهل بود و این را نمی‌دانست و چون مومن بود و از الله می‌ترسید که مجازاتش کند، پس خداوند به این خاطر او را بخشید.

و شخص اهل اجتهدی که به اشتباه نصوص پیامبر را تأویل کرده باشد، و در عین حال بر متابعت از رسول حریص می‌باشد، نسبت به چنین کسی، اولی‌تر به بخشیده شدن است.

و از ابن تیمیه دربارهٔ دو مردی سوال شد که دربارهٔ مساله تکفیر صحبت می‌کنند و جواب را طولانی داد و در آخر جواب گفت: {اگر فرض شود که یک شخص، کسی را تکفیر نکرده باشد که به نظرش معتقد بوده که کافر نیست، و این تکفیر نکردنش، به خاطر حمایت کردن از او و نصرت برادر مسلمانش باشد، پس این کار او از اغراض و کارهای نیک شرعی می‌باشد. پس اگر او در عدم تکفیر کردنش اجتهد کرده باشد و در اجتهداش مصیب باشد پس برایش دو اجر است و اگر در اجتهداش خطا کرده باشد پس برایش یک اجر است}. انتهى

۱- صحیح البخاری: ۵ / ۸ / ۲۳۷۸ ح ۶۱۱۶ کتاب الرقاق، سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۴۲۱ ح ۴۲۵۵

و رحمه الله می گوید: {زمانی باید یک شخص را تکفیر کرد که: چیزی که معلوم از دین به ضرورت باشد یا احکام متواتری که مورد اجماع هستند را انکار کند}.

پس به این سخنش نگاه کن و در آن تأمل کن.

و آیا این سخنش همانند سخن شماسست که می گویند: چنین کسی کافر است و هرکس تکفیرش نکند هم کافر است؟!}

و او رحمه الله می گوید: {اگر تکفیر را از او دفع کند و در این دفع تکفیر خطا کرده باشد، پس یک اجر دارد}.

و به سخن اولش نگاه و دقت کن که می گوید: یک سخن ممکن است کفر باشد اما گوینده یا انجام دهنده اش کافر نمی شود بخاطر احتمال داشتن اموری منجمله عدم رسیدن علم به او بر وجهی که بخاطر آن کافر شود یا علم به او نرسیده و یا رسیده اما آن را نفهمیده و یا فهمیده ولی معارضی در نزدش هست که باعث شده آن را تاویل کند یا دیگر از احتمالاتی که ذکر کرده است.

[فرقه وهابیت با این مخالف است]

پس ای بندگان خدا بیدار شوید و به سوی حق برگردید و به جایی که سلف رفته بروید و در جایی که ایستاده اند بایستید و شیطان شما را نفریبد و تکفیر اهل اسلام را برایتان نیاراید و میزان کفر و اسلام مردم را مخالفت و موافقتشان با شما قرار ندهد. فإنا لله و إنا إليه راجعون، به خداوند ایمان آوردیم و به آنچه که از طرف خداوند آمده بر طبق مراد خدا و مراد رسولش ایمان آوردیم. خداوند ما و شما را از پیروی از هوای نفس بیدار سازد.

کلام ابن القيم درباره عدم تکفیر مسلمانان]

ابن القيم رحمه الله هنگامی که انواع کفر را ذکر می کند، می گوید^۱: { کفر جحود دو نوع است. کفر مطلق عام و کفر مقید خاص.

مطلق این است که بطور کلی آنچه خداوند نازل کرده و رسالت پیامبر ﷺ را جحد و انکار کند.

و کفر خاص مقید این است که فرضی از فروض اسلام یا حرامی از محرمات اسلام یا صفتی که خداوند خودش را به آن وصف کرده یا خبری که خداوند، پیامبرش محمد ﷺ را به آن خبر داده است را عمداً جحد کند، یا عمداً و عالمانه و بخاطر غرضی از اغراض، سخن کسی دیگر را بر سخن خداوند و پیامبرش مقدم بدارد و چنین کاری را یا بخاطر جهل یا تاویل انجام بدهد و به آن پناه ببرد، پس چنین کسی کافر نمی شود، چون در صحیحین و سنن و مسانید از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «قال رجل لم يعمل خيراً قط لأهله، وفي رواية: أسرف رجل على نفسه، فلما حضر أوصى بنیه: إذا مات فحرقوه، ثم ذروا نصفه في البر، ونصفه في البحر، فوالله لأن قدر الله عليه ليعذبنه عذاباً ما عذب به أحداً من العالمين، فلما مات فعلوا ما أمرهم، فأمر الله البحر فجمع ما فيه، وأمر البر فجمع ما فيه، ثم قال: لم فعلت؟ قال: من خشيتك يا رب وأنت تعلم، فغفر له»؛ «مردی که هیچ وقت عمل خیری انجام نداده بود به خانواده اش گفت، و در روایت دیگری: بر نفس خودش زیاده روی کرده بود. هنگامی که به سر مرگ رسید فرزندان را وصیت کرد که هرگاه مُرد او را بسوزانند، سپس نصف خاکسترش را در خشکی و نصف دیگر را در دریا بریزند چرا که بخدا سوگند اگر خداوند بر او دست یابد او را چنان عذابی خواهد داد که کسی از عالمیان را چنین عذابی نداده باشد. هنگامی که مُرد فرزندان آنچه که به آن امر

شده بودند را انجام دادند، پس خداوند به دریا امر کرد و آنچه از خاکسترش در آن ریخته شده بود را جمع کرد و به خشکی دستور داد و آنچه در آن ریخته شده بود را جمع کرد، سپس فرمود: چرا چنین کاری کردی؟ آن مرد گفت: ای پروردگارا از ترس تو این کار را کردم و تو خودت می‌دانی. پس خداوند او را بخشید».

این شخص منکر قدرت خداوند بر خودش و منکر بعثت و معاد بود و با این حال خداوند او را بخشید و بخاطر جهلش او را معذور داشت، برای اینکه نهایت علمش همین بود و چنین چیزی را از روی عناد انکار نکرده بود.

و این روایت پایان بخش نزاع در باطل بودن سخن کسی است که می‌گوید: «خداوند برای ساقط شدن عذاب از بندگان، آنان را بخاطر جهلشان معذور نمی‌دارد؛ در صورتی که نهایت علمشان همان اندازه باشد».

[پاسخ ابن تیمیه درباره تکفیر]

از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله درباره تکفیر بوجود آمده در این امت سوال شد که اولین بار چه کسی آن را بوجود آورد و بدعت نهاد. جواب داد: {اولین کسی که تکفیر را در اسلام بوجود آورد معتزله بودند و دیگران هم این تکفیر را از آنها گرفتند و همچنین خوارج اولین کسانی بودند که این تکفیر را آشکار کردند و مردم درباره تکفیر اختلاف نظر دارند، بعضی‌ها از مالک درباره تکفیر دو قول حکایت می‌کنند و از شافعی هم همینطور، و از احمد دو روایت وجود دارد و ابو الحسن اشعری و اصحابش هم دو قول دارند.

و حقیقت امر در این باره این است که ممکن است یک سخن کفر باشد و بطور مطلق گوینده‌اش تکفیر شود و گفته شود: هرکس چنین بگوید کافر است. ولی شخص معینی که آن سخن را بگوید کافر نمی‌شود تا اینکه حجتی که تارکش را کافر می‌گرداند بر او اقامه شود، و حکم شرعی‌اش توسط سلطان یا امیری مطاع، برایش تعریف و شناسانده شود، چنانکه در کتب احکام آمده است. پس اگر حکم را شناخت

و جهالت از او برطرف گردید، در این صورت حجت بر او اقامه شده است. و نصوصی که در آن تهدید به وعید و عذاب شده است، در کتاب و سنت بسیار زیاد وجود دارد و سخن گفتن به موجب آن‌ها بر وجه عموم و اطلاق واجب است، بدون اینکه شخص معینی از اشخاص تعیین شود و گفته شود: این شخص ملعون است، و یا مورد غضب خداوند است، و یا مستحق دوزخ است. مخصوصاً اگر برای آن شخص فضایل و حسناتی وجود داشته باشد. چون بغیر از انبیا، برای دیگران جایز است که دچار گناهان صغیره و کبیره شوند و در عین حال ممکن است آن شخص از صدیقان یا شهیدان یا صالحان باشد. پس طبق آنچه که آمد، وقتی کسی گناهی می‌کند، ممکن است با توبه یا استغفار یا حسنات محو کننده‌ای که دارد، یا مصیبت‌هایی که دچارش شده و کفاره گناهانش می‌شوند، یا شفاعتی یا به محض مشیت و رحمت خداوند، بخشیده شود. پس اگر ما به موجب این قول خداوند متعال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ سَعِيرًا﴾ [النساء: ۱۰] «بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می‌برند و) می‌خورند، و به زودی به آتشی برافروخته درآیند».

و این قول خداوند متعال: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴]

«و هر کس از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند، وی را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او عذاب خوار کننده‌ای است».

و این قول خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا، وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُونًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

يَسِيرًا﴾ [النساء: ۲۹-۳۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از راه‌های نامشروع) نخورید، مگر اینکه تجارتی با رضایت شما (انجام گرفته) باشد و خودتان را نکشید، زیرا الله (نسبت به شما مهربان است) (۲۹) و هر کس که روی تجاوز و ستم چنین کند، پس بزودی او را در آتشی (سوزان) در آوریم، و این بر الله آسان است» (۳۰)».

و دیگر از آیات وعید سخن بگوییم،

یا به موجب این سخن پیامبر ﷺ: «خداوند لعنت کند کسی که خمر بنوشد یا والدینش را عاق کند یا نشانه‌های راه را تغییر دهد». یا: «خداوند دزد را لعنت کند». یا: «خداوند لعنت کند کسی که ربا می‌خورد و ربا می‌دهد و شاهدان و کاتبانش را». یا: «خداوند لعنت کند منع کننده صدقه و متجاوز در آن را». یا: «هرکس در مدینه بدعتی بگذارد یا بدعت گذاری را پناه بدهد پس لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». یا: «کسی که إزارش را از روی تکبر بر زمین به دنبال خود بکشد خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند». یا: «کسی که در قلبش مثقال ذره‌ای از تکبر وجود داشته باشد وارد بهشت نمی‌شود». و: «کسی که نسبت به ما حيله و فریب کند از ما نیست». یا: «کسی که خودش را به غیر از پدرش نسبت بدهد یا برده‌ای که خودش را به صاحبی دیگر نسبت بدهد پس بهشت بر او حرام است». یا: «کسی که به دروغ سوگند بخورد تا مال شخص مسلمانی را تصاحب کند در حالی با خداوند ملاقات می‌کند که خداوند بر او خشمگین است». یا: «کسی که مال شخص مسلمانی را با قسم دورغ برای خودش حلال کند، پس خداوند برای او آتش را واجب ساخته و بهشت را بر او حرام ساخته است». یا: «راهنز وارد بهشت نمی‌شود» و دیگر از احادیث وعید،

اگر به موجب این آیات و احادیث وعید سخن بگوییم، پس جایز نیست که شخصی که بعضی از این افعال را انجام داده است معین کنیم و بگوییم: «آن وعید بر این شخص معین اصابت نمود». برای اینکه امکان دارد توبه کند یا دیگر از اموری که مجازات را از او ساقط می‌کند داشته باشد. و جایز نیست که بگوییم: این آیات و

احادیث مستلزم لعنت مسلمانان و لعنت امت محمد ﷺ یا لعنت صدیقان یا صاحلان است، برای اینکه هرگاه بعضی از این افعال از شخص صدیق و صالح صادر شود پس باید مانعی وجود داشته باشد که همراه با قائم بودن سبب، مانع لحوق وعید به او شود. پس انجام این امور توسط کسی که گمان می‌کند این امور با اجتهادش یا تقلیدش یا نحو آن، مباح است، نهایت آن این است که نوعی از انواع صدیقین می‌باشد که بخاطر وجود یک مانع، از لحوق وعید به او جلوگیری می‌شود، به همان شکل که از لحوق وعید به او بخاطر توبه‌اش یا حسنات محو کننده‌اش یا دیگر موارد، جلوگیری می‌شود. و بدان که این راه، همان راهی است که پیمودن آن واجب است، و غیر از آن، دو راه خبیث وجود دارد:

یکی از آن دو: این است که گفته شود وعید به هر فردی از افراد به عینه ملحق می‌شود به این ادعا که چنین کاری، عمل کردن به موجب نصوص است! که این قول از قول خوارجی که با گناهان تکفیر می‌کنند و قول معتزله و غیر آنان، قبیح‌تر می‌باشد و فاسد بودن چنین قولی به اضطرار ملعوم می‌باشد و ادله آن در غیر این موضع معلوم می‌باشد. اما شخص معینی که آن را انجام می‌دهد گواهی به وعید بر او داده نمی‌شود، پس بخاطر از بین رفتن شروط یا بوجود آمدن موانع، بر شخص معینی از اهل قبله گواهی به دوزخی بودنش داده نمی‌شود.

و اقوالی که گوینده‌اش را کافر می‌کند نیز اینگونه است، ممکن است گوینده‌اش، نصوصی که باعث شناختن حق می‌شود به او نرسیده باشد، و ممکن است به او رسیده باشد اما (صحت آن) در نزد او به اثبات نرسیده باشد یا امکان شناختن و فهمیدن آن را نداشته باشد یا شبهه‌ای بر او عرضه شده باشد که خداوند بخاطر آن او را معذور بدارد.

پس کسی که مومن به خداوند و رسولش باشد و اظهار کننده اسلام باشد و خدا و رسولش را دوست داشته باشد، پس خداوند او را می‌بخشد اگرچه هم بعضی گناهان

قولی یا عملی را مرتکب شده باشد، و فرقی نمی‌کند که بر این گناهان، لفظ شرک اطلاق شود یا معاصی.

و اصحاب رسول الله ﷺ و جماهیر ائمه اسلام بر همین نظر می‌باشند. منتها مقصود این است که مذاهب اربعه بر این تفصیل بنا شده است که بین نوع و عین فرق وجود دارد، بلکه اصلاً اختلافی در سخنان امام احمد و دیگر ائمه اسلام مانند مالک و ابو حنیفه و شافعی وجود ندارد که: آنها مرجئه‌ای که می‌گفتند: «ایمان قول بدون علم است» را تکفیر نمی‌کردند و نصوصشان در امتناع و خودداری کردن از تکفیر خوارج و قدریه و دیگران، صریح می‌باشد. و امام احمد تنها جهمیه را بطور مطلق تکفیر کرد چون با آنها مورد آزمایش قرار گرفت تا اینکه حقیقت امر آنان را شناخت که سخنان بر حول تعطیل صفات خداوند دور می‌زند. و تکفیر جهمیه توسط سلف و امامان مشهور می‌باشد، لکن شخص معین از آنان را تکفیر نمی‌کردند، پس کسی که به قولی دعوت می‌کند بزرگتر از کسی است که آن قول را می‌گوید، و کسی که مخالفش را مجازات می‌کند بزرگتر از کسی است که فقط به سوی آن قول دعوت می‌کند. و کسی که مخالفش را تکفیر می‌کند بزرگتر از کسی است که مجازاتش می‌کند و با این حال؛ کسانی که از ولایة امور بودند قول جهمیه را می‌گفتند -اینکه قرآن مخلوق است و خداوند در آخرت دیده نمی‌شود و اینکه برای شناختن خداوند نباید به ظاهر قرآن و احادیث صحیحه احتجاج کرد و اینکه دین جز با آراء دروغینشان و خیالات باطل و عقل‌های فاسدشان، کامل نمی‌شود و اینکه خیالات و جهالاتشان دین خداوند را بهتر از کتاب خدا و سنت پیامبر و اجماع صحابه و تابعینشان، استحکام می‌بخشد! و اینکه اقوال جهمیه و معطله در نفی و اثبات، دین خداوند را مستحکم‌تر می‌کنند. و به سبب اینها مسلمانان را امتحان می‌کردند و امام احمد را زندانی کردند و جماعتی را به قتل رساندند و بعضی دیگر را به دار آویختند و با این حال اسیری را آزاد نمی‌کردند و از بیت المال جز به کسی که با آنان موافق بود و به سخن آنان اقرار می‌کرد، چیزی نمی‌دادند و اموری بر سر اسلام آوردند که

در دیگر جاها تفصیل داده شده است. و با همه این تعطیل کردن صفات خداوند توسط آنان که در واقع بدتر از شرک است، امام احمد رحمه الله تعالی برایشان دعای رحمت و طلب مغفرت می کرد و می گفت: برایم مشخص نشده که آنان تکذیب کننده رسول و جحد و انکار کننده آنچه که آورده است باشند، لیکن این برایم مشخص شده که آنان تأویل کرده و در تأویلشان خطا کرده اند و از کسانی که آن (قول به خلق قرآن) را می گفتند تقلید کرده اند. و امام الشافعی هنگامی که با حفص الفرد که یکی از امامان فرقه معطله بود، درباره مسأله قرآن مناظره کرد، و می گفت قرآن مخلوق است، امام الشافعی به او گفت: تو به خداوند بزرگ کافر گشتی. پس او را تکفیر کرد اما به مجرد آن، حکم به ارتدادش نداد، و اگر معتقد به ارتداد و کفرش بود، پس سعی در کشتنش هم می کرد.

و علما به کشتن داعیانشان مانند غیلان القدری و الجعد بن درهم و جهم بن صفوان - امام جهمیه - و دیگران، فتوا دادند. و مردم بر آنان نماز خواندند و همراه مسلمانان (در قبرستان مسلمانان) دفن شدند و کشتنشان به عنوان کشتن انسان صائل (انسان سرکش) بوده تا ضررش از بین برود، نه اینکه کشتنشان بخاطر ارتدادشان باشد. و اگر آنان کفار بودند، پس مسلمانان آنان را همانند دیگر کافرانی که وجود داشتند به شمار می آوردند. و این امور در دیگر مواضع مفصل آمده است. {
انتهای کلاش شیخ ابن تیمیه رحمه الله.

و این سخنش که طولانی بود را به این خاطر کامل نقل کردم تا توضیحی برای آنچه که قبلاً به آن اشاره شد و توضیحی برای آنچه که صحابه و سلف در آن اجماع دارند و توضیحی برای دیگر مطالبی که تفصیل داده شد باشد.

و این عقایدی که از آنان ذکر شد کفر آنان می باشد - که بزرگتر از شرک است، چنانکه بیان آن چندین بار از کلام شیخین (ابن تیمیه و ابن القیم) آمد - و با اینکه اهل علم از صحابه و تابعین و تابعین آنان تا زمان احمد بن حنبل، با آنها مناظره می کردند و برایشان روشن گری می دادند می کردند که عقایدشان مخالف با عقل و

نقل است، و با اینکه اهل علم برای آنها بطور کامل توضیح می‌دادند، همراه با همه اینها، آنها را تکفیر نکردند، حتی مسلمانان، آن داعیان نشان که کشته شدند را هم تکفیر نکردند. پس آیا در این باره درس عبرتی برای شما وجود دارد؟

[فرقه وهابیه با این امر مخالف است]

شماها عوام مسلمانان را تکفیر می‌کنید و خون‌ها و اموالشان را مباح می‌کنید و سرزمینشان را بلاد حرب قرار می‌دهید در حالی که یک دهم آنچه که در آن فرقه‌ها وجود داشت در این مسلمانان وجود ندارد.

و اگر چیزی از انواع شرک در آنان وجود داشته باشد - چه شرک اصغر باشد یا اکبر - پس آنان جاهل هستند و بر آنان حجتی که تارکش را کافر می‌گرداند اقامه نشده است.

آیا گمان می‌کنید که با سخنان آن بزرگان و امامان اسلام، حجت اقامه نشده بود؟ اما با شماها حجت اقامه شد؟

بلکه بخدا قسم اگر کسی آن شخصی که شماها تکفیرش کرده‌اید را تکفیر نکند شماها او را هم تکفیر می‌کنید؛ اگرچه هم در آن کس هیچ شرک و کفری وجود

نداشته باشد. الله اکبر! ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ [مریم: ۸۹]

«به راستی چیزی بسیار زشت (و زنده‌ای، در میان) آوردید».

ای بندگان خدا، از خدا بترسید! از خشم شدید خداوند بترسید، به راستی که

مردان و زنان مومن را اذیت کردید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا

اَكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَاِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

«و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که مرتکب شده باشند؛ آزار می‌دهند،

به راستی (بار) بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند».

بخدا قسم که بندگان خدا در نزد خدا گناهی ندارند جز اینکه از شماها در تکفیر کسی که نصوص صحیح به اسلام او گواهی داده‌اند و مسلمانان بر اسلامش اجماع دارند، پیروی نکرده‌اند. اگر از شماها پیروی کنند خداوند متعال و رسولش ﷺ را عصبانی کرده‌اند و اگر با آراء شما مخالفت کنند حکم به کفر و رده‌شان می‌دهید!

به راستی که از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «لَسْتُ أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي جُوعًا يَقْتُلُهُمْ، وَلَا عَدُوًّا يَجْتَا حُهُمْ، وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي أَيْمَةً مُضِلِّينَ، إِنْ أَطَاعُوهُمْ فَتَنُوهُمْ، وَإِنْ عَصَوْهُمْ قَتَلُوهُمْ».

ترجمه: «من بر اتمم از گرسنگی که آنان را بکشد و از دشمنی که آنان را ریشه‌کن کند نمی‌ترسم، بلکه بر اتمم از امامان گمراهی می‌ترسم، اگر امت از آن امامان گمراهی اطاعت کنند دچار فتنه‌شان می‌کنند و اگر با آنها مخالفت کنند، آنان را به قتل می‌رسانند». الطبرانی^۱ آن را از حدیث ابي امامه روایت کرده است.

و ابو بکر الصديق ﷺ می‌گفت: «أَطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِذَا عَصَيْتُ فَلَا طَاعَةَ لِي عَلَيْكَ».^۲

ترجمه: «در آنچه که از خداوند اطاعت می‌کنم از من اطاعت کنید، و اگر نافرمانی کردم پس بر شما اطاعتی از من نیست».

و می‌گفت: «من، هم دچار خطا می‌شوم هم به حق اصابت می‌کنم» و اگر می‌خواست کاری بکند، صحابه را جمع می‌کرد و با آنان مشورت می‌کرد. و عمر همانند آنچه ابوبکر گفته است را می‌گفت و همانند آنچه انجام می‌داد را انجام می‌داد و همچنین عثمان و علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

۱- المعجم الكبير للطبراني: ۸ / ۱۴۹ ح ۷۶۵۳.

۲- الإمامة والسياسة لابن قتيبة: ۱ / ۳۴، تاريخ الطبري: ۲ / ۴۵۰ حوادث سنة ۱۱ هـ.

[امامان مذاهب کسی را به مذهبشان ملزم نمی‌کردند]

و امامان اهل علم کسی را به گرفتن سخنشان ملزم نمی‌کردند، بلکه هنگامی که الرشید خواست تا مردم را به گرفتن موطاء امام مالک رحمه الله حمل کند، مالک به او گفت: «ای امیر المومنین این کار را نکن برای اینکه علم در نزد افرادی غیر من منتشر شده است» یا سخنی در همین معنا را گفت.

و همچنین همهٔ علمای اهل سنت به همین شکل کسی از مردم را به گرفتن سخنشان ملزم نکرده‌اند.

[وهابیت با این موضوع مخالف است]

و شماها کسی که معتقد به سخن شما نباشد و رأی شما را نداشته باشد تکفیر می‌کنید.

تو را به خدا از تو می‌پرسم، آیا شماها معصوم هستید تا گرفتن سخنتان واجب باشد؟

پس اگر گفتی: نه، پس چرا گرفتن سخنتان را بر امت واجب می‌دانید؟
یا گمان می‌کنید که شماها امامانی هستید که اطاعت کردن از شماها واجب است؟

پس شما را به خدا، از شما سوال می‌کنم، آیا در بین شما کسی هست که شروط امامتی که اهل علم ذکر کرده‌اند یا حتی یک خصلت از شروط امامت در او جمع شده باشد؟

شما را به خدا دست بردارید و این تعصبتان را رها کنید.

بالفرض ما برای آن شخص عامی جاهلی که چیزی از کلام اهل علم را نخوانده است عذر آوردیم، پس تو خودت چه عذری نزد خداوند خواهی داشت وقتی که با او ملاقات کنی؟

تو را به خدا قسم که آگاه شو و از مجازات جبار آسمان‌ها و زمین بر حذر باش. کلام اهل علم و اجماع اهل سنت و جماعت - فرقه ناجیه - را برای نقل کردیم و ان شاء الله در ادامه آنچه که سبب هدایت کسی که خداوند هدایتش را خواسته باشد خواهد آمد.

فصل [اتفاق اهل سنت بر عدم تکفیر مطلق مسلمانان]

ابن القیم در «شرح منازل السائرین» می‌گوید: {اهل سنت اتفاق نظر دارد بر اینکه یک شخص می‌شود از دو وجه مختلف هم ولایت خداوند را داشته باشد و هم عداوتش را، و از دو جهت مختلف می‌شود هم محبوب خداوند باشد و هم مبغوضش، بلکه می‌شود در او هم ایمان و هم نفاق، و هم ایمان و هم کفر وجود داشته باشد و به یکی از آنها نسبت به دیگری نزدیک تر باشد.

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [آل عمران: ۱۶۷]

«آنان در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]

«و بیشتر آن‌ها به الله ایمان نمی‌آورند؛ مگر اینکه آنان (به نوعی) مشرک اند».

خداوند تبارک و تعالی، در این آیه، ایمان را همراه با مقارن آن که شرک است اثبات کرده است.

ولی اگر همراه با این شرک، تکذیب رسولانش را هم داشته باشد، ایمانی که به همراه خود دارند به آنان نفعی نمی‌رساند.

و اگر رسولانش را تصدیق کنند - و مرتکب شرک‌هایی شوند که آنان را از ایمان به رسولانش و روز آخرت خارج نگرداند - پس آنان بیشتر از اهل کبائر مستحق وعید

هستند. و با این اصل است که اهل سنت ثابت می کنند که: اهل کبائر وارد دوزخ می شوند، سپس از آن بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند.

ابن القیم می گوید: {ابن عباس رضی الله عنهما درباره این فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَخُصَّ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]
«و هر کس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است».

می گوید: این کفری که در آیه آمده است آن نوع کفری نیست که از ملت بیرون گرداند. پس اگر آن را انجام دهد کفر ورزیده است، اما کفر او همانند کفر آن کسی نیست که به خداوند و روز قیامت کفر ورزیده است. و طاوس و عطاء نیز اینگونه گفته اند}.^۱ انتهای کلام ابن القیم

و شیخ تقی الدین می گوید: {صحابه و سلف می گفتند: می شود که در یک عبد، ایمان و نفاق وجود داشته باشد. و این آیه خداوند عزوجل بر آن دلالت دارد که می فرماید: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [آل عمران: ۱۶۷]
«آنان در آن هنگام، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان».

و چنین چیزی در کلام سلف بسیار وجود دارد و گفته اند که می شود در قلب یک شخص هم ایمان و هم نفاق وجود داشته باشد و کتاب و سنت بر این امر دلالت دارد. و برای همین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ».

ترجمه: «کسی که در قلبش مثقال ذره ای ایمان وجود داشته باشد از آتش بیرون می آید».

۱- مدارج السالکین: ۱ / ۳۴۵.

۲- إتحاف السادة المتقين للزبيدي: ۸ / ۵۶۲.

پس دانسته می‌شود که هرکس با خود کمترین اندازه از ایمان را داشته باشد در آتش جاودانه نمی‌ماند، اگرچه هم نفاق زیادی داشته باشد، پس چنین کسی به اندازه نفاقی که با خود دارد در آتش عذاب می‌شود، سپس از آن بیرون می‌آید}.

تا آنجا که می‌گوید: {و کل این مطلب این است که می‌شود در یک انسان هم شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان و هم شعبه‌ای از شعبه‌های کفر و هم شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق وجود داشته باشد. و ممکن است که مسلمان باشد و در او کفری پایین‌تر از آن نوع کفری که بطور کلی از اسلام بیرون می‌گرداند، وجود داشته باشد؛ چنانکه صحابه مانند ابن عباس و غیره گفته‌اند: کفر دون کفر است، و این قول عموم سلف می‌باشد}. **انتهی**

پس در این فصل تأمل کن و به حکایتشان از اجماع سلف نگاه کن و گمان نکنی که اینها درباره‌ی شخص خطاکار می‌باشد! برای اینکه چنانکه چندین بار آمد، گناه خطا از کسی که خطا کرده است برداشته شده است.

اوهابیت با این موضوع مخالف است]

اما اکنون شماها با چیزهایی بسیار کمتر از کفر تکفیر می‌کنید، بلکه با چیزهایی که گمان می‌کنید کفر است (و در حقیقت کفر نیستند) تکفیر می‌کنید، بلکه با چیزی که صریح اسلام است تکفیر می‌کنید! حتی کسی که از ترس خداوند در تکفیر کسی که شماها او را تکفیر کرده‌اید، و علامات اسلام در او دیده می‌شود، توقف کند، او نیز در نزد شما کافر است!

از خداوند بزرگ می‌خواهیم که شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد و ما و شما را به صراط مستقیم هدایت کند. راه کسانی که به آنان نعمت داده است از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان.

فصل [ایمان ظاهری]

شیخ تقی الدین در «کتاب الإیمان»^۱ می‌گوید: {ایمان ظاهری که در دنیا احکام بر آن اجرا می‌شود، مستلزم ایمان باطنی نیست، و منافقانی که می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۸]

«به الله و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، در حالی که ایمان ندارند».

در ظاهر مومن هستند و همراه مسلمانان نماز می‌خوانند و با آنان نکاح می‌کنند و از آنان ارث می‌برند، چنانکه منافقان در زمان پیامبر ﷺ اینگونه بودند، و پیامبر ﷺ به حکم کفاری که کفر را آشکار کرده بودند بر آنان حکم نکرد، نه در نکاح کردنشان و نه در ارث گرفتنشان و نه در امثال این موارد.

بلکه هنگامی که عبد الله بن ابی و فات کرد - و او از مشهورترین کسان در نفاق بود - پسرش عبد الله از او ارث برد - و پسرش از بهترین مومنان بود - و همچنین دیگر از منافقان که می‌مردند، ورثهٔ مومنان از آنان ارث می‌بردند و اگر وارثی از آن منافقان می‌مرد همراه دیگر مسلمانان از او ارث می‌بردند؛ اگرچه هم دانسته شود که او در باطن منافق است. و همچنین در حدود و حقوق همانند دیگر مسلمانان هستند، و همراه پیامبر ﷺ به جنگ می‌رفتند}.

تا آنجا که می‌گوید: {و خون‌ها و اموالشان معصوم می‌باشد و آنچه که از کافران حلال شده است از آنان حلال نشده است... برای اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا قَالُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»؛ «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی می‌دهند که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم، پس اگر

این را گفتند خون‌ها و اموالشان را از من حفاظت کرده‌اند مگر به حق آن و حسابشان با خداوند است».

و هنگامی که به اسامه گفت: آیا او را بعد از اینکه لا إله إلا الله گفت، کشتی؟ اسامه گفت: گفتم: او این را تنها بخاطر پناه بردن از کشته شدن گفت. پیامبر فرمود: آیا تو قلبش را شکافتی تا بدانی به چه خاطر این را گفت؟ و فرمود: «إِنِّي لَمْ أَوْمَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ، وَلَا أَشَقُّ بُطُونَهُمْ»؛ «من دستور داده نشده‌ام که قلب‌های مردم را سوراخ کنم و سینه‌هایشان را بشکافم (تا بدانم به چه خاطر لا إله إلا الله گفته‌اند)». و اگر برای کشتن نفری از او اجازه می‌گرفتند می‌فرمود: مگر نماز نمی‌خواند؟ مگر شهادت نمی‌دهد؟ و اگر به او می‌گفتند آن شخص، منافق است، پیامبر مجدداً این سوال‌ها را تکرار می‌کرد.

پس حکم پیامبر ﷺ دربارهٔ خون‌ها و اموالشان همانند حکم ایشان دربارهٔ خون‌های دیگران بود، و آن را حلال نمی‌کرد با اینکه منافق بودن بسیاری از آنان را می‌دانست. { انتهای کلام شیخ ابن تیمیه.

و ابن القیم در «إعلام الموقعین عن رب العالمین» می‌گوید: {امام شافعی می‌گوید: خداوند سبحان اطاعت کردن از خودش را بر مخلوقاتش فرض کرده است و چیزی از امور را به دست آنان نداده است و بر آنان فرض کرده که پشت سر کسی و در غیاب او، اقدام به حکم کردن بر او بر اساس ظن و گمانشان نکنند، بخاطر قصور علمشان نسبت به علم پیامبران، پیامبرانی که بر آنان فرض کرده که نسبت به اموری که در آن ظن و گمان دارند توقف کنند تا اینکه امر آن از طرف خداوند برایشان بیاید، برای اینکه خداوند سبحان با حجج و دلایلش پیامبران را یاری می‌دهد، پس حکم کردن در دنیا بر مردم را بر اساس آنچه که از آنان آشکار می‌شود قرار داده است.

پس بر پیامبرش ﷺ فرض کرده که با بت‌پرستان مبارزه کند تا اینکه مسلمان شوند، و به این شکل اگر اسلام را آشکار کنند خون‌هایشان را محفوظ می‌دارد.

و بدان که جز خداوند تبارک و تعالی، کسی صداقت آنان در مسلمان بودنشان را نمی‌داند، سپس خداوند متعال، پیامبرش ﷺ را از قومی آگاه گرداند که اسلام را آشکار می‌کردند و غیر آن را در باطن پنهان می‌کردند. و به پیامبرش اجازه نداد که بر آنان حکم به مسلمان بودنشان نکند و به او اجازه نداد که در دنیا بر خلاف آنچه که آشکار می‌کنند بر آنان قضاوت کند.

پس خداوند متعال به پیامبرش ﷺ فرمود: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ [الحجرات: ۱۴]

«اعراب (بادیه‌نشین) گفتند: ایمان آورده‌ایم (ای پیامبر!) بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید: اسلام آورده‌ایم».

یعنی از ترس کشته شدن و اسیر شدن اسلام آوردیم (تسلیم شدیم).

سپس خبر داده که اگر آنان از الله متعال و پیامبرش ﷺ اطاعت کنند، یعنی اطاعت از پیامبر ﷺ را در خودشان بوجد بیاورند، خداوند پاداش آنها را می‌دهد.

و درباره منافقان که صنف دیگری هستند می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ، اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾ [المنافقون: ۱-۲]

«هنگامی که منافقان نزد تو آیند، گویند: ما گواهی می‌دهیم که یقیناً تو فرستاده الله هستی و الله می‌داند که بی‌گمان تو فرستاده او هستی، و الله گواهی می‌دهد که منافقان یقیناً دروغگو هستند (۱) آنها سوگندهای خود را سپر قرار دادند».

یعنی سوگندهای خود را سپری برای جلوگیری از کشته شدنشان قرار دادند.

و می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ﴾ [التوبة: ۵۶]

«و آن‌ها (= منافقان) به الله سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند».

پس به پیامبرش امر کرد که آنچه از خودشان آشکار می‌کنند را از آنان قبول کند و خداوند سبحان برای پیامبرش ﷺ چنین قرار نداده که بر خلاف حکم ایمان بر

آنان حکم کند، در حالی که خداوند سبحان، پیامبرش ﷺ را آگاه ساخته بود که آنها در پایین ترین درجهٔ دوزخ هستند.

پس خداوند حکم خودش بر آنان را بر اساس اندرون و سرائرشان قرار داد و پیامبرش ﷺ هم در دنیا بر علانیت و ظاهرشان حکم می کرد.

تا آنجا که می گوید: {خداوند در همهٔ سخنانشان، منافقان را تکذیب کرد و پیامبر ﷺ به همین چیز به ما از خداوند سبحان خبر داده است، چنانکه مالک از ابن شهاب از عطاء ابن یزید از عبید الله بن یزید بن عدی بن الخیار به ما خبر داده که: «أَنَّ رَجُلًا سَارَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَلَمْ يَدْرِ مَا سَارَهُ حَتَّى جَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، فَإِذَا هُوَ يُشَاوِرُهُ فِي قَتْلِ رَجُلٍ مِنَ الْمُنافِقِينَ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَا شَهَادَةَ لَهُ، فَقَالَ: أَلَيْسَ يُصَلِّي؟ قَالَ: بَلَى، وَلَا صَلَاةَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: أُولَئِكَ الَّذِينَ نَهَانِي اللَّهُ عَنْ قَتْلِهِمْ»؛ «مردی (دربارهٔ اجازه خواستن برای کشتن شخص منافقی) با نجوا و در گوشی، با پیامبر ﷺ صحبت کرد و ما ندانستیم که چه چیزی را به پیامبر گفت تا اینکه رسول خدا ﷺ با صدای بلند فرمود: آیا مگر او گواهی به لا اله الا الله نمی دهد؟ اینجا بود که فهمیدیم او دربارهٔ کشتن یکی از منافقان با پیامبر ﷺ مخفیانه صحبت کرده بود. پیامبر ﷺ فرمود: آیا مگر او گواهی به لا اله الا الله نمی دهد؟ گفت آری اما نمازش قبول نیست. پیامبر ﷺ فرمود: آنها کسانی هستند که از کشتن آنها نهی شده ام».

سپس این حدیث را ذکر کرد: امر شده ام که با مردم بجنگم - تا اینکه فرمود-: پس حساب صادق بودن و کاذب بودن و اندرونشان بر خداوند آگاه به اندرون هاست و متولی حکم کردن بر آنان اوست؛ نه انبیا و حکام از مخلوقاتش.

و احکام رسول الله ﷺ به نسبت حدود بندگان و همه حقوقشان به همین حکم جریان یافت و آنان را آموخت که همه احکامش بر طبق آنچه که مردم ظاهر می کنند می باشد و خداوند است که سرائر و اندرونشان را محاسبه می کند.

پس هرکس بر مردم بر خلاف آنچه که ظاهر می کنند حکم کند، و به این استدلال کند که آنچه ظاهر می کنند بر خلاف آنچه که در باطن دارند است؛ حال چه با دلالت آنان باشد یا بدون دلالت، پس در نزد من از مخالفت با قرآن و سنت سالم نمانده است.}

تا آنجا که می گوید: {و هرکس که کلمه اسلام را آشکار کند و گواهی بدهد که هیچ الهی جز الله نیست و محمد رسول خداست، از او پذیرفته می شود و برای پی بردن از حالش یا از باطنش و از معنای آنچه که تلفظ کرده است سوال نمی شود، و باطن و اندرونش به سوی خداوند است نه به سوی کسی دیگر مثل پیامبران یا غیر آنان. پس این حکم خدا و دین اوست و علمای امت بر آن اجماع دارند}. **انتهای کلام امام الشافعی رحمه الله**

ابن القيم بعد از آنکه کلام امام الشافعی را حکایت می کند، می گوید: {این احکام از طرف پیامبر ﷺ اجرا شده سپس صحابه و تابعین و ائمه و دیگر پیروانشان از علمای امت تا روز قیامت، بر همین حکم حرکت کردند}. **انتهی**

فصل [شروط مجتهدی که تقلید کردن از او در علوم دین جایز

است]

پیشتر، کلام اهل علم و اجماع آنان آمد که در دین، جایز نیست از کسی تقلید و پیروی شود مگر از کسی که در او همه شروط اجتهاد جمع شده باشد. و آمد که هرکس در او شروط اجتهاد جمع نشده باشد، پس بر او واجب است که تقلید کند و در این باره خلافت وجود ندارد.

و همچنین اجماع اهل سنت آمد که هرکس که به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و ستم آورده است اقرار کند و به آن پایبند باشد، چنین کسی - اگر چه هم در او خصلتی از کفر اکبر یا شرک وجود داشته باشد - کافر نمی شود تا اینکه بر او حجتی که تارکش را کافر می گرداند اقامه شود، و اینکه حجت با اجماع قطعی اقامه می شود نه اجماع ظنی، و اینکه کسی که حجت را اقامه می کند، امام یا جانشین اوست و اینکه کفر بوجود نمی آید مگر با انکار ضروریات دین اسلام، مانند انکار وجود خداوند، و وحدانیت، و رسالت، یا انکار امور آشکاری مانند وجوب نماز.

و اینکه مسلمانی که اقرار به رسالت پیامبر دارد، اگر به نوعی از شبهه استناد کند که پاسخ و حقیقت آن شبهه بر افراد همانند او مخفی می ماند، چنین کسی کافر نمی شود.

و اینکه مذهب اهل سنت و جماعت از تکفیر کسی که به اسلام منتسب است رویگردان است، حتی اهل سنت و جماعت از تکفیر امامان اهل بدعت توقف کرده اند اگر چه هم به کشتن آنان بخاطر دفع ضررشان - نه بخاطر تکفیرشان - امر کرده باشند.

و اینکه در یک شخص، هم کفر و هم ایمان، و هم نفاق و هم شرک جمع می گردد و به کفر کلی، کافر نمی شود.

و اینکه هرکس به اسلام اقرار کند پس اسلامش از او پذیرفته می شود، و فرقی نمی کند که راست گفته باشد یا دروغ، اگر چه هم بعضی از علامات نفاق در او آشکار شده باشد.

و اینکه تکفیر کنندگان، اهل اهواء و بدعت هستند و اینکه در کفر، جهل عذر می باشد، و همچنین شبهه نیز عذر می باشد اگر چه هم شبهه اش ضعیف باشد.

پس اگر بفهمی، همین اندازه که نقل کردیم برای بیدار کردن از بدعتان کافی می باشد، بدعتی که با آن از جماعت مسلمین و امامانشان جدا شدید. و ما استنباط نکرده ایم بلکه کلام علما را حکایت کرده ایم و از اهل اجتهاد کامل نقل کرده ایم.

[ادلایل وهاّبیت بر مسلک باطلشان]

اکنون وجوهی را ذکر می‌کنیم که دلالت بر غیر صحیح بودن مذهبشان در تکفیر مسلمانان و خارج کردنشان از اسلام دارد؛ در صورتی که غیر الله را بخواند یا برای غیر الله نذر کند یا برای غیر الله ذبح کند یا به قبری تبرک کند یا آن را لمس کند یا دیگر چیزهایی که با آن شخص مسلمان را تکفیر می‌کنید، بلکه شماها کسی که انجام دهنده این کارها را تکفیر نکنند را هم تکفیر می‌کنید! حتی سرزمین اسلام را سرزمین کفر و جنگ قرار داده‌اید.

[اهل استنباط نیستند]

می‌گوییم: عمده آنچه که در اینباره می‌گویید استنباط و برداشت‌های شما از قرآن است. و پیشتر اجماع آمد که برای امثال شما استنباط کردن جایز نیست و برای شما حلال نیست که بدون اقتدا به اهل علم، به آنچه که فهمیده‌اید اعتماد کنید. و برای کسی که به الله و روز آخرت ایمان دارد حلال نیست که بدون اقتدا کردن به ائمه اسلام، از شما در آنچه که فهمیده‌اید تقلید کند.

پس اگر گفتید: ما در اینکه این کارها شرک هستند، به بعضی از اهل علم اقتدا کرده‌ایم.

می‌گوییم: بله، و ما هم با شما موافق هستیم که بعضی از این کارها شرک است. ولی از کجای کلام اهل علم آوردید که این همان شرک اکبری است که خداوند سبحان در قرآن ذکر کرده است و همان شرکی است که مال و خون صاحبش را حلال می‌کند و احکام مرتدان را بر صاحبش جاری می‌گرداند؟ و اینکه هر کس در کفر او شک کند او هم کافر می‌شود؟ برای ما بیان کنید، چه کسی از ائمه مسلمین این را گفته است؟

چون ما کلام بعضی از اهل علم را مطالعه کردیم ولی این کلام شما را پیدا نکردیم. بلکه آنچه که بر ضد آن دلالت دارد را پیدا کردیم؛ اینکه کفر، با انکار کردن ضروریات است، مانند انکار وجود خدا و وحدانیتش و رسالتش و مشابه اینها، یا با انکار کردن احکامی است که بر آن اجماعی آشکار و قطعی وجود دارد؛ همانند وجوب ارکان پنج‌گانه اسلام و مشابه آن.

با توجه به اینکه هرکس اینها را از روی جهل انکار کند، کافر نمی‌شود، تا اینکه برای او این مسائل چنان تعریف و شناسانده شوند که جهلش را از بین ببرد و در این هنگام است که تکذیب کننده الله متعال و رسولش ﷺ می‌شود. و این اموری که بخاطرش تکفیر می‌کنید از ضروریات نیستند! و اگر گفتید: از اموری هستند که مورد اجماع هستند، اجماعی آشکار که خاص و عام مردم آن را می‌دانند.

به شما می‌گوییم: کلام علما را در این باره برای ما بیان کنید، وگرنه کلام هزار نفر از آنان را بیان کنید، و حتی صد نفر یا ده یا یک نفر را. چه رسد به اینکه این امور به همانند نماز، اجماعی آشکار بر آن باشد!!

پس اگر جز عبارتی که در «الإقناع» به شیخ منسوب است را نیافتید که در آن گفته است: «مَنْ جَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَسَائِطَ يَدْعُوهُمْ وَيَسْأَلُهُمْ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ كَفَرَ إِجْمَاعًا»؛ «هرکس بین خودش و بین خداوند واسطه‌هایی قرار بدهد و آنان را بخواند و از آنان درخواست کند و بر آنان توکل کند به اجماع کافر می‌شود».

پس باید گفت که این عبارت، عبارتی مجمل می‌باشد و از شما تفصیل آن را از کلام اهل علم می‌خواهیم تا ناآگاهی ما نسبت به آن برطرف شود.

منتها از عجیب‌ترین عجایب این است که شماها برخلاف سخن گوینده این عبارت و برخلاف خصوصیت سخن کسانی که این عبارت را در کتاب‌هایشان آورده و نقل کرده‌اند - به نسبت این اموری که با آنها تکفیر می‌کنید - به این کلام شیخ ابن تیمیه استدلال می‌کنید. بلکه آنان نذر و ذبح و بعضی از دعاها را ذکر کرده‌اند و بعضی از

آنها این موارد را در شمار مکروهات آورده‌اند، مانند تبرک و تمسح و برداشتن خاک قبرها برای تبرک و طواف کردن آنها، و علما اینها را در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند مانند صاحب «الإقناع»^۱ که لفظ آن اینچنین است: «ویکره المیت عند القبر، وتخصیصه، وتزویقه، وتخلیقه، وتقبیله، والطواف به، وتبخیره، وكتابة الرقاع إلیه، ودسها فی الأنقاب، والاستشفاء بالتربة من الأسقام. لأن ذلك کله من البدع»؛ «شب را در نزد قبر خوابیدن و گنج‌کاری کردن و آراستنش و خوشبو ساختنش و بوسیدنش و طواف کردن به دورش و دود کردن دودهای خوشبو برایش و نوشتن نامه‌های کوچک برایش و پنهان کردنشان در سوراخ‌های قبر و طلب شفا از بیماری بوسیله خاکش، مکروه می‌باشد؛ برای اینکه همه این‌ها از بدعت‌ها می‌باشند». **انتهی**

و شماها با این امور تکفیر می‌کنید!

پس اگر گفتید: صاحب «الإقناع» و دیگر از علمای حنابله همانند صاحب «الفروع» انسان‌های جاهلی هستند که ضروریات را نمی‌شناسند، بلکه در نزد شما طبق لازمه مذہبتان - کفار هستند.

می‌گویم: آنها مذهب خودشان را حکایت نکرده‌اند، نه آنها و نه بزرگتر از آنها چنین کاری نکرده‌اند، بلکه آنها مذهب احمد بن حنبل را نقل و حکایت کرده‌اند که یکی از ائمه اسلامی است که امت بر امامتش اجماع دارد.

آیا گمان می‌کنید کسی که نمی‌داند بر او واجب است از شماها تقلید کند اما تقلید از ائمه اهل علم را رها کند؟

و چنانکه قبلاً آمد، ائمه اهل علم بر این اجماع دارند که تقلید جز از ائمه مجتهدین جایز نمی‌باشد. و کسی که به مرتبه اجتهاد نرسیده باشد فقط باید مذاهب اهل اجتهاد را حکایت کند و به آن فتوا دهد. و کسی که از این افراد (یعنی از کسانی که به مرتبه اجتهاد نرسیده باشند) فتوا بخواهد تنها این رخصت را دارد که از امثال این

افراد فتوای مجتهدان را درخواست کند (نه اینکه از این افراد تقلید کند) چون این افراد تنها مذاهب اهل اجتهاد را حکایت می‌کنند (و خودشان مجتهد نیستند) و شخص مقلد از مجتهد تقلید می‌کند نه از کسی که مذهب مجتهد را برایش حکایت می‌کند.

عموم اهل علم به چنین چیزی تصریح کرده‌اند و اگر سخنشان را می‌خواهی در جای خودش می‌توانی آن را پیدا کنی و آنچه که پیشتر آمد برای کفایت می‌کند. و مقصود این است که این عبارتی که برای تکفیر مسلمانان به آن استدلال می‌کنید، بر مراد شما دلالت نمی‌کند. و کسانی که این عبارت را نقل کرده و به آن استدلال کرده‌اند خودشان همان کسانی هستند که نذر و دعا و ذبح و غیره را در جاهای خودش ذکر کرده‌اند و آن را کفر خارج کننده از ملت قرار نداده‌اند! مگر آنچه که شیخ ابن تیمیه در بعضی از مواضع ذکر کرده به نسبت بعضی از انواع دعاها مانند درخواست بخشیدن گناهان و بارانیدن باران و رویانیدن گیاهان و امثال اینها که اینها هم اگرچه کفر هستند اما صاحبش کافر نمی‌شود مگر اینکه حجتی که تارکش را کافر می‌گرداند بر او اقامه شود و شبهه‌اش از او برطرف گردد.

و از این سخن ابن تیمیه - یعنی تکفیر با دعای مذکور - اجماعی نقل نشده، تا اینکه شماها برای آن به این عبارت استدلال کنید. بلکه بخدا قسم لازمه سخن شما تکفیر شدن خود شیخ و احزابش می‌باشد. نسأل الله العافیه.

و آنچه که بر ناصواب بودن فهم شما از این عبارت دلالت می‌کند، این است که آنها در هر مذهبی از مذاهب امت، مکفّرات را یکی به یکی در کتاب رده ذکر کرده‌اند، اما هیچ یک از آنان نگفته‌اند که هرکس برای غیر خدا نذر کند کافر می‌شود. بلکه خود شیخ ابن تیمیه که شماها به عبارت او استدلال می‌کنید، ذکر کرده که: نذر کردن برای مشایخ بخاطر استغاثه به آنان همانند سوگند خوردن به مخلوق است، چنانکه پیشتر کلامش ذکر شد، و سوگند خوردن به مخلوق شرک اکبر نیست، بلکه شیخ گفته است: {هرکس بگوید: "برای من نذر کنید تا نیازهایتان را برآورده کنم" استتابه

می‌شود پس اگر توبه کرد و گرنه کشته می‌شود بخاطر اینکه سعی کرده در زمین فساد ایجاد کند}.

در اینجا، شیخ کشتن چنین شخصی را به عنوان حد او قرار داده نه بخاطر اینکه کافر باشد.

و همچنین کلام ایشان در خصوص ندور به اندازه کافی آمد.

و همچنین نگفته‌اند که: هرکس از غیر خداوند درخواست کند کافر می‌شود. و این شاء الله تعالی آنچه که دلالت بر کفر نبودن چنین چیزی دارد خواهد آمد.

و نگفته‌اند: هرکس برای غیر خدا ذبح کند کافر می‌شود. آیا فکر می‌کنید آنها آن عبارت را حکایت کرده‌اند اما معنایش را نفهمیده‌اند؟ یا اینکه آنان مردم را دچار وهم کرده و اغوا نموده‌اند؟ یا اینکه جلوی مردم را گرفته‌اند از اینکه آن فهمی که شماها از آن عبارت فهمیده‌اید را فهم کنند؟ فهمی که، نه کسانی که آن عبارت را آورده‌اند و نه کسانی که آن عبارت را از آنان حکایت کرده‌اند، چنین نفهمیده‌اند؟ و یا اینکه از کلام آنان چیزی را فهمیده‌اید که آنان خودشان نفهمیدند؟ یا اینکه آنان کفر صراح و آشکاری که با آن شخص مسلمان کافر می‌شود و مال و خونس حلال می‌شود را رها کرده‌اند؟ چیزی که شب و روز و آشکارا و بدون پنهانی در نزدشان انجام می‌شده است؟! آیا چنین چیزی را ترک کرده و درباره‌اش روشن‌گری نکرده‌اند؟ و بلکه خلاف آن را بیان می‌کرده‌اند تا اینکه شماها آمدید و از کلامشان چنین استنباط کردید که این چیزها کفر است؟

نه به خدا قسم، که آنان آنچه که شما (از آن عبارت) اراده کرده‌اید را اراده نکرده‌اند، بلکه آنان در یک وادی و شماها در وادی دیگری هستید.

و آنچه که بر ناصواب بودن تکفیرتان دلالت دارد، این است که نماز بعد از شهادتین بزرگ‌ترین ارکان اسلام است و با این حال ذکر کرده‌اند که: هرکس از روی ریا نماز بخواند، خداوند نمازش را رد می‌کند و از او نمی‌پذیرد؛ بلکه خداوند متعال فرموده

است^۱: «أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشِّرْكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَبِشْرِكِهِ، ويقول له يوم القيامة: أطلب ثوابك من الذي عملت لأجله».

ترجمه: «من بی نیازترین بی نیازان از شرک هستم، هرکس عملی انجام دهد و دیگری را با من در آن شریک کند، آن عمل را برای خودش و کسی که شریک قرار داده است رها می‌کنم و در روز قیامت به او می‌گویم: پاداش عملت را از کسی بخواه که این عمل را بخاطر او انجام داده‌ای».

و ذکر کرده‌اند که ریا، عمل را باطل می‌کند، اما نگفته‌اند که هرکس چنین کند کافر حلال المال و الدم می‌شود و نگفته‌اند هرکسی او را تکفیر نکند هم کافر می‌شود! چنانکه مذهب شماها این چنین است که با چیزی خیلی کمتر از این هم تکفیر می‌کنید.

و سجده که بزرگترین هیئت نماز است، نمازی که بزرگتر از نذر و دعا و غیره است، نیز همینطور است و درباره‌اش فرق قائل شده‌اند و گفته‌اند: هرکس برای خورشید یا ماه یا ستاره یا صنم سجده کند کافر می‌شود، اما سجده برای غیر آنچه ذکر شد، پس با آن تکفیر نکرده‌اند، بلکه آن را جزو گناهان کبیره قرار داده‌اند. اما حقیقت امر این است که شماها نه از اهل علم تقلید کرده‌اید و نه از عباراتشان، بلکه مفهوم و استنباط خودتان را دارید که گمان می‌کنید حق است و هرکس آن را انکار کند، انکار ضروریات را کرده است!!

و اما استدلالتان به عبارات مشتبه هم، تلبیس شماهاست.

ولی مقصود من این است که برای دور کردن شبهه، از شماها می‌خواهم که برای ما و برای مردم، کلام ائمه اهل علم را درباره موافقتشان با مذهبتان بیان کنید و کلامشان را نقل کنید. و اگر نزد شما جز تهمت زدن و دشنام دادن و متهم کردن به دروغ و کفر چیز دیگری نیست، پس الله به داد ما برسد.

اول این امت، برای آخر این امت الگو می‌باشد، چون کسانی که در زمان آنان قرآن در خطاب به آنان نازل می‌شد از ضرر چنین کسانی سالم نماندند.

فصل [حدود، با شبهات دفع می‌گردد]

و آنچه که بر ناصواب بودن تکفیر کسانی که تکفیرشان می‌کنید دلالت می‌کند، این است که دعا و نذر از آن کفری نیست که از ملت خارج گرداند. برای اینکه پیامبر ﷺ در حدیث صحیح^۱ امر کرده که حدود با شبهات دفع شود.

و الحاکم در صحیحش و ابو عوانه و البزار با سند صحیح و ابن السنی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند^۲ از پیامبر ﷺ که فرمود: «إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّةً أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا، يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا، يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا - ثلاثا - فَإِنَّ لِلَّهِ حَاضِرًا سَيَحْبِسُهُ».

ترجمه: «هرگاه حیوان یکی از شما در دشتی فرار کرد پس سه بار چنین ندا دهد که: ای بندگان خدا آن را نگه دارید (متوقف گردانید)، چون برای خداوند حاضرانی وجود دارد و آن را نگه خواهند داشت».

و الطبرانی روایت کرده: «إِنْ أَرَادَ عَوْنًا فَلْيَقُلْ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيثُونِي»^۳. ترجمه: «اگر یاری و کمک خواست پس بگوید: ای بندگان خدا به داد من برسید». ائمه این حدیث را در کتاب‌هایشان ذکر و نقل کرده‌اند تا برای امت منتشر و حفظ شود و آن را انکار نکرده‌اند.

۱- کنز العمال: ۵ / ۳۰۵ ح ۱۲۹۵۷.

۲- فیض القدير للمناوي: ۱ / ۳۰۷، کنز العمال: ۶ / ۷۰۵ ح ۱۷۴۹۶.

۳- المعجم الكبير للطبراني: ۱۷ / ۱۱۸، کنز العمال: ۶ / ۷۰۶ ح ۱۷۴۹۸.

منجمله النووی در «الأذکار» و ابن القیم در کتابش «الکلم الطیب» و ابن مفلح در «الآداب الشرعیة». ابن مفلح بعد از اینکه در «الآداب» این اثر را ذکر می کند می گوید: «قال عبد الله بن الإمام أحمد: سمعت أبي يقول: حجبت خمس حجج، فضلت الطريق في حجة - وكنت ماشيا - فجعلت أقول: يا عباد الله دلونا على الطريق، فلم أزل أقول ذلك حتى وقعت على الطريق»؛ «عبد الله پسر امام احمد می گوید: شنیدم پدرم می گفت: پنج بار حج کردم، که در یکی از حج ها راه را گم کردم و من پیاده بودم، و شروع کردم به گفتن: ای بندگان خدا راه را به ما نشان دهید، و پیوسته این را می گفتم تا اینکه راه را پیدا کردم». انتهى

می گویم: شماها کسی را که از غایبی یا میتی درخواست کند تکفیر می کنید، بلکه گمان می کنید مشرکان و کافرانی که خداوند و رسولش را تکذیب می کردند شرکشان خفیفتر از شرک این کسانی است که در خشکی و دریا از غیر خدا درخواست می کنند، و به فهم خودتان استدلال می کنید، در حالی که نه برای شما و نه برای غیر شما جایز نیست که به فهم شما اعتماد کند، پس آیا این حدیث و عمل علما به مضمون آن را شبیه فعل کسانی می دانید که گمان می کنید عملشان شرک اکبر است؟ فإنا لله وإنا إليه راجعون.

(نجم الدین الطوفی) در «شرح مختصر الروضة» می گوید: «الصحيح أن من كان من أهل الشهادتين، فإنه لا يكفر ببدعة على الإطلاق، ما استند فيها إلى تأويل يلتبس به الأمر على مثله، وهو الذي رجحه شيخنا أبو العباس ابن تيمية»؛ «صحيح این است که هرکس اهل شهادتین باشد، پس او بطور اطلاق (و بی قید و بند)، با انجام بدعتی، تکفیر نمی شود، در صورتی که در بدعتش تاویلی داشته باشد که امر آن بر همانندان او ملتبس و پوشیده شده باشد، و این همان رأی است که شیخمان ابو العباس ابن تیمیه ترجیح داده است».

آیا گمان می‌کنی که دعا کردن شخص غایب، به ضرورت کفر می‌باشد، امّا ائمه اسلام این را ندانستند؟

و بر فرض صحیح و صواب بودن سختنان، آیا گمان می‌کنی که با کلام شما حجت بر مردم اقامه می‌شود؟

و ما در اینجا کلام دیگری از شیخ تقی الدین ابن تیمیه را ذکر می‌کنیم که شماها به عبارت او برای تکفیر مسلمانان بخاطر دعا و نذر، استدلال می‌کردید، گرچه در آنچه آمد کفایت است امّا بیشتر از آن نیز مفید می‌باشد.

شیخ رحمه الله در «اقتضاء الصراط المستقیم»^۱ می‌گوید: «من قصد بقعة یرجو الخیر بقصدها، ولم تستحبه الشریعة، فهو من المنکرات، وبعضه أشد من بعض، سواء کان شجرة، أو عینا، أو قناة، أو جبلا، أو مغارة... وأقبح أن ینذر لتلك البقعة، ویقال: إنها تقبل النذر - كما یقوله بعض الضالین - فإن هذا النذر نذر معصیة باتفاق العلماء، لا یجوز الوفاء به».

ترجمه: «هرکس قصد بقعه‌ای (بارگاهی) را بکند (و به سوی آن برود) و با این قصدش، خیر و خوبی را چشمداشت داشته باشد و شریعت چنین قصدی را مستحب ندانسته باشد، پس این کارش جزو منکرات است که در شدّت منکر بودنشان متفاوت هستند، فرقی نمی‌کند قصد درختی کرده باشد یا چشمه‌ای یا قناتی یا کوهی یا غاری... و زشت‌تر از آن این است که برای آن بقعه نذر شود و گفته شود که آن بقعه نذر را قبول می‌کند - چنانکه بعضی از گمراهان اینگونه می‌گویند - زیرا چنین نذری، به اتفاق علما نذر معصیت است و وفای به آن جایز نیست».

سپس رحمه الله می گوید: «این مکان ها بسیار هستند و در بیشتر سرزمین ها وجود دارد و در حجاز در چند جا وجود دارد».^۱

در جایی دیگر از کتاب مذکور می گوید: «سوال کنندگان با آن نوع دعایی که حرام است دعا می کنند، و هدف و غرضی که داشته اند با آن دعا حاصل می شود و همراه با آن، ضرری بزرگتر از آن غرضی که حاصل شده است، به آنان می رسد».^۲

سپس ذکر می کند که ممکن است نیکی هایی داشته باشد که گناه آن دعای حرام را پاک کند و خداوند بخاطر نیکی هایش او را ببخشد.

می گوید: «وحكي لنا أن بعض المجاورين بالمدينة إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم اشتهى عليه نوعا من الأطعمة، فجاء بعض الهاشميين إليه فقال: إن النبي صلى الله عليه وسلم بعث لك هذا، وقال: اخرج من عندنا، فإن من يكون عندنا لا يشتهي مثل هذا».

ترجمه: «و برای ما حکایت شده که بعضی از مقیمان در شهر مدینه، نزد قبر پیامبر ﷺ، اشتهای نوعی از غذا را کردند، که بعضی از هاشمیان نزد او آمده و گفتند: پیامبر ﷺ این غذا را به نزد تو فرستاده و فرموده است: از نزد ما بیرون برو، برای اینکه کسی که نزد ما باشد اشتهای چنین چیزی را نمی کند».^۳

و می گوید: «وآخرون قضيت حوائجهم ولم يقل لهم مثل ذلك، لاجتهادهم، أو تقليدهم، أو قصورهم في العلم، فإنه يغفر للجاهل ما لا يغفر لغيره، ولهذا عامة ما يحكى في هذا الباب إنما هو عن قاصري المعرفة، ولو كان هذا شرعا أو دينا لكان أهل المعرفة أولى به. ففرق بين العفو عن الفاعل والمغفرة له، وبين إباحة فعله. وقد علمت جماعة ممن سأل

۱- اقتضاء الصراط المستقيم: ص ۳۱۸.

۲- اقتضاء الصراط المستقيم: ص ۳۴۹.

۳- اقتضاء الصراط المستقيم: ص ۳۵۱.

حاجته لبعض المقبورین من الأنبياء والصالحین، ففضیت حاجته. وهؤلاء ینخرج مما ذکرته، ولس ذلك بشرع فیتع. وإنما یثبت استحباب الأفعال واتخاذها دینا بکتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم، وما کان علیه السابقون الأولون. وما سوى هذا من الأمور المحدثة فلا تستحب، وإن اشتملت أحياناً علی فوائد»^۱.

ترجمه: «و افراد دیگری که حاجاتشان برآورده شده اما همانند سخنی که به آن مقیمان گفته شده (اینکه از مدینه بیرون بروند) به آنان گفته نشده، حال یا بخاطر اجتهادشان بوده یا تقلیدشان یا قصورشان در علم. برای اینکه شخص جاهل بخشیده می‌شود در آن چیزی که غیر او در آن بخشیده نمی‌شود، و برای همین بیشتر چیزهایی که در این باب حکایت می‌شوند از طرف کسانی رخ داده است که در شناخت حقیقت کوتاهی کرده‌اند، و اگر چنین چیزی (یعنی درخواست حاجات از مردگان) شرعی یا دینی می‌بود پس اهل معرفت به شناخت آن اولی‌تر بودند. پس بین عفو و بخشیده شدن جاهل و بین مباح بودن عملش تفاوت وجود دارد. و جماعتی را می‌شناسم که حاجتش را از قبر بعضی از پیامبران و صالحان خواسته است و حاجتش برآورده شده است، و اینها شامل آنچه که ذکر کردیم (یعنی آن شرک اکبری که از اسلام خارج می‌گرداند) نمی‌شود و این کارها جزو شرع نیست که از آن تبعیت شود، و بلکه مستحب قرار دادن افعال و دین قرار دادن آنها تنها بوسیله کتاب خداوند و سنت رسولش ﷺ و آنچه که سابقین اولین بر آن بودند، می‌باشد. و ماسوای این امور نوپیدا، پس مستحب نمی‌باشند اگرچه هم در بعضی اوقات فوایدی به همراه داشته باشند».

و همچنین می‌گوید: «صارت النذور المحرمة فی الشرع مأکل السدنة، والمجاورین العاکفین علی بعض المشاهد وغیرها، وأولئك الناذرون یقول أحدهم: مرضت فنذرت،

و يقول الآخر: خرج علي المحاربون فنذرت، ويقول الآخر: ركبت البحر فنذرت، ويقول الآخر: حبست فنذرت. وقد قام في نفوسهم من هذه النذور [أنها] هي السبب في حصول مطلوبهم، ودفع مرهوبهم. وقد أخبر الصادق المصدوق صلى الله عليه وسلم أن نذر طاعة الله - فضلا عن معصيته - ليس سببا للخير. بل تجد كثيرا من الناس يقول: إن المشهد الفلاني، والمكان الفلاني يقبل النذر، بمعنى أنهم نذروا له نذورا - إن قضيت حاجتهم - فقضيت^۱.

ترجمه: «نذرهایی که در شرع حرام هستند، تبدیل به خوراکی و خوردنی پرده‌داران و مجاوران و عاکفان (گوشه‌نشینان) بعضی از مشاهد (بارگاه‌ها) و غیر آن شده است، و این نذر کنندگان بعضی هایشان می‌گویند: مریض شدم پس نذر کردم، و دیگری می‌گوید: بر جنگجویان بیرون آمدم پس نذر کردم، و دیگری می‌گوید: سوار کشتی در دریا شدم پس نذر کردم و دیگری می‌گوید: زندانی شدم پس نذر کردم. و در نفس هایشان چنین بوجود آمده که این نذرها سبب برآورده شدن حاجاتشان و دفع آنچه که از آن ترسیده‌اند بوده است. در حالی که پیامبر صادق مصدوق صلى الله عليه وسلم خبر داده که حتی آن نذری که طاعت خداوند باشد نیز سببی برای خیر نمی‌باشد چه رسد به نذری که معصیت باشد! بلکه بسیاری از مردم را می‌بینی که می‌گویند: مشهد و بارگاه فلانی و مکان فلانی، نذر را قبول می‌کند، به این معنا که آنان به شرط برآورده شدن حاجاتشان، برای آن مشاهد و مکان‌ها نذر می‌کنند، و حاجاتشان برآورده می‌شود».

تا آنجا که می‌گوید: «وما یروی أن رجلا جاء إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فشكى إليه الجذب عام الرمادة، فرآه وهو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن يخرج يستسقي بالناس.

قال: مثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي صلى الله عليه وسلم وأعرف من هذا وقائع. وكذلك سؤال بعضهم للنبي صلى الله عليه وسلم أو غيره من أمته حاجته، فتقضى له. فإن هذا وقع كثيرا. ولكن عليك أن تعلم أن إجابة النبي صلى الله عليه وسلم أو غيره لهؤلاء السائلين لا يدل على استحباب السؤال. وأكثر هؤلاء السائلين الملحين - لما هم فيه من الحال - لو لم يجابوا لاضطرب إيمانهم، كما أن السائلين له في الحياة كانوا كذلك»^۱.

ترجمه: «و آنچه روایت شده که مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و از خشکسالی عام الرماده شکایت کرد، که پیامبر را در خواب دید و به او امر کرد که نزد عمر برود و به عمر بگوید که با مردم برای خواندن نماز استسقی بیرون برود. ابن تیمیه می گوید: همانند این موارد برای بسیاری از کسانی که پایین تر از پیامبر ﷺ هستند رخ داده است و من خودم در اینباره وقایعی را می شناسم. و همچنین است درخواست بعضی از آنان حاجتی را از پیامبر ﷺ یا از غیر او از امتش، و حاجتش را برآورده کرده است. پس اینها بسیار رخ داده است... ولیکن بر تو است بدانی که، اینکه پیامبر ﷺ یا غیر ایشان، درخواست آن سائلان را اجابت می نمایند، دلیل بر مستحب بودن سوال از آنان نیست... و بیشتر آن سوال کنندگان و الحاح و اصرار کنندگان بخاطر حال و وضعی که در آن قرار دارند، اگر به درخواست آنان جواب داده نشود ایمانشان مضطرب می گردد؛ چنانکه درخواست کنندگان در زمان حیاتش اینگونه بودند».

و همچنین ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «حتی آن بعض القبور یجتمع عندها في اليوم من السنة، ویسافر إليها من الأمصار في المحرم، أو في صفر، أو عاشوراء، أو غیر ذلك، تقصد ویجتمع عندها فيه، كما تقصد عرفة ومزدلفة في أيام معلومة من السنة، وربما

كان الاهتمام بهذه الاجتماعات في الدين والدنيا أشد منكرا، حتى أن بعضهم يقول: نريد الحج إلى قبر فلان وفلان. وبالجمله: هذا الذي يفعل عند هذه القبور هو بعينه نهى عنه النبي صلى الله عليه وسلم، وهذا هو الذي أنكره أحمد بن حنبل رحمه الله.^۱

ترجمه: «حتی بعضی از قبور چنین هستند که در روزهایی از سال مردم نزد آنها جمع می‌شوند و از مکان‌های مختلف در ماه‌های محرم یا صفر یا عاشورا و دیگر ماه‌ها به سویشان سفر می‌کنند و قصد آنان را می‌کنند و در نزدشان جمع می‌شوند چنانکه در روزهای مشخصی از سال، قصد عرفه و مزدلفه را می‌کنند، و چه بسا اهتمام و اهمیتی که به این اجتماعات می‌شود از شدیدترین منکران در دین و دنیا باشد، حتی بعضی از آنان می‌گویند که می‌خواهیم به سوی قبر فلان و فلان حج کنیم! و در کل این کارهایی که در نزد این قبرها می‌شود به عینه همان چیزی است که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است و این همان چیزی است که احمد بن حنبل رحمه الله از آن انکار ورزیده است».

و می‌گوید: «قد أفرط الناس في هذا جدا وأكثروا، وذكر الإمام أحمد ما يفعل عند قبر الحسين رضي الله عنه»^۲ «و مردم در این باره بسیار زیاده روی کرده‌اند و امام احمد آنچه که نزد قبر الحسين ﷺ انجام می‌شود را آورده است».

شیخ می‌گوید: «ويدخل في هذا ما يفعل بمصر عند قبر نفيسة وغيرها، وما يفعل بالعراق عند القبر الذي يقال إنه قبر علي وقبر الحسين، إلى قبور كثيرة في بلاد الإسلام لا يمكن حصرها»^۳ «و در این باب وارد می‌شود، آنچه که در مصر نزد قبر نفیسه و دیگر

۱- اقتضاء الصراط المستقیم: ص ۳۷۵-۳۷۶.

۲- اقتضاء الصراط المستقیم: ص ۳۷۶.

۳- اقتضاء الصراط المستقیم: ص ۳۷۷.

قبرها انجام می دهند و آنچه که در عراق نزد قبری که گفته می شود قبر علی و قبر الحسین است و قبرهای بسیار دیگری که در سرزمین های اسلامی وجود دارد و در شمار نمی آید». انتهای کلام شیخ ابن تیمیه.

[عبارت ابن تیمیه و معنا (و مفاد) آن]

پس ای بندگان خدا، دقت کنید که در کلام فوق الذکر شیخ، چه نکته هایی وجود دارد که فهم شما را از این عبارتی که برای تکفیر مسلمانان به آن استدلال می کنید، رد می کند. و ما برای اتمام فایده بعضی از این نکته ها را ذکر می کنیم.

مانند این سخنش درباره قصد کردن بقیعه ها و نذر کردن در چشمه ها و درخت ها و غارها و دیگر مواردی که ذکر کرده و گفته که این کارها از منکرات است و وفا کردن به این نذرها واجب نیست.

و نگفت که: فاعل این کارها کافر مرتد حلال المال و الدم است؛ چنانکه شماها اینگونه می گوید!

و از جمله این سخنش که: بعضی از مردم به چنین نذرهایی فرا می خوانند و مردم را به انجام چنین چیزهایی، امر می کنند و ابن تیمیه آنها را گمراه نامیده است و تکفیرشان نکرده است؛ چنانکه شماها تکفیرشان می کنید.

و این سخنش که: سرزمین های اسلامی از قدیم پر شده از این مکان ها و از این قبرها و از این کارها، و او و نه کسی از اهل علم نگفته که این سرزمین ها بلاد کفر هستند، چنانکه شماها اهل این سرزمین ها را تکفیر می کنید، بلکه حتی کسی که آنان را تکفیر نکند هم تکفیر می کنید!

و این سخنش که: درخواست کردن حاجات از اهل قبور را ذکر می کند و می گوید که این کارها در بین مردم بسیار شده و شایع گشته و نهایتاً آن را حرام دانسته است. بلکه گناه خطا را از کسی که در این باره اجتهاد کرده یا تقلید کرده یا جاهل بوده

است، برداشته است. و اما شما آنها را بخاطر این کارها کافرتر از کفار قریشی می دانید که رسول الله ﷺ را تکذیب می کردند!

و این سخنش که: نهایتاً که به مسلمانان یاد داده شود که این کارها را خداوند مشروع قرار نداده است.

و اما شماها می گوید که به ضرورت معلوم است که این کارها کفر است! حتی یهود و نصاری هم این را می دانند! و هرکسی که فاعلش را تکفیر نکند هم کافر است! پس ای بندگان خدا بیدار شوید.

و این سخنش که: پاسخ دادن پیامبر ﷺ یا دیگران به درخواست های آن سوال کنندگان به این خاطر است که اگر به درخواست آنان جواب داده نشود ایمانشان مضطرب می شود. و آنها را مومن قرار داده و پاسخ دادن به دعایشان را رحمتی از طرف خداوند متعال برای آنان می داند تا در ایمانشان دچار اضطراب نشوند. و اما شماها می گوید که هرکس چنین بکند کافر است و هرکس او را تکفیر نکند هم کافر است!

و از جمله این سخنش که: این امور - یعنی درخواست کردن از پیامبر ﷺ - در زمان صحابه رخ داده است، همانند آن کسی که نزد پیامبر ﷺ از خشکسانی شکایت کرد و ایشان را در خواب دید که او را امر فرمودند تا نزد عمر برود. و نگفته که عمر رضی الله عنه کار او را انکار کرده باشد. اما شماها امثال چنین کسی را کافر می دانید!

و این سخنش که: این امور قبل از زمان امام احمد - در زمان ائمه اسلام - رخ داده است، و بعضی از آنان این امور را انکار کرده اند و این امور پیوسته انجام می شد تا اینکه همه سرزمین های اسلامی را در بر گرفت و همه این کارهایی که شماها بخاطرش تکفیر می کنید انجام می شد و از هیچ یک از ائمه مسلمین روایت نشده که آنها با این کارها تکفیر کرده باشند و نگفته اند که آنها مرتد هستند و دستور به جهاد کردن با آنان را نداده اند و سرزمین مسلمانان را بلاد شرک و حرب نامیده اند، چنانکه

شماها اینگونه می گوید! بلکه شماها کسی که بخاطر این امور تکفیر نکند را هم تکفیر می کنید؛ اگرچه هم خودش چیزی از این کارها را هم انجام نداده باشد.

آیا گمان می کنید که این امور شامل همان واسطه‌هایی هستند که در عبارت ابن تیمیه آمده بود؟ همان واسطه‌هایی که انجام دهنده‌اش به اجماع کافر می‌شود؟ و با اینکه هشتصد سال از زمان ائمه می‌گذرد، اما هیچ یک از علمای مسلمین نفهمیدند که این امور شامل همان واسطه‌هایی می‌شوند که به اجماع کفر هستند؟

بلکه اصلاً هیچ عاقلی چنین گمانی نمی‌برد!

بلکه بخدا قسم لازمهٔ سخت‌ناتان این می‌شود که همهٔ امت بعد از زمان امام احمد رحمه الله تعالی، با علمایش و امرایش و عوامش، همگی کفار و مرتد هستند! فإنا لله وإنا إليه راجعون. خدایا به فریاد ما برس، خدایا به داد ما برس.

آیا -چنانکه بعضی از عوامتان می‌گویند- می‌گویید که: حجت جز با شماها اقامه نمی‌شود؟ و قبل از شما کسی دین اسلام را نشناخته است؟^۱

۱- چنانکه محمد بن عبد الوهاب اینگونه می‌گوید: «وَأَنَا أَخْبَرُكُمْ عَنْ نَفْسِي وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ طَلَبْتُ الْعِلْمَ وَاعْتَقَدْتُ مِنْ عَرَفْنِي أَنَّ لِي مَعْرِفَةً وَأَنَا ذَلِكَ الْوَقْتُ لَا أَعْرِفُ مَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا أَعْرِفُ دِينَ الْإِسْلَامِ قَبْلَ هَذَا الْخَيْرِ الَّذِي مِنْ اللَّهِ بِهِ. وَكَذَلِكَ مَشَايِخِي مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ عَرَفَ ذَلِكَ، فَمَنْ زَعَمَ مِنْ عُلَمَاءِ الْعَارِضِ أَنَّهُ عَرَفَ مَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَوْ عَرَفَ مَعْنَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ هَذَا الْوَقْتِ أَوْ زَعَمَ عَنْ مَشَايِخِهِ أَنْ أَحَدًا عَرَفَ ذَلِكَ فَقَدْ كَذَبَ وَافْتَرَى وَلَبَسَ عَلَى النَّاسِ وَمَدَحَ نَفْسَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ».

ترجمه: «من از وضعیت خودم به شما خبر می‌دهم، قسم به الله که الهی جز او نیست، من طلب علم می‌کردم و کسانی که من را می‌شناختند اعتقاد داشتند که مرا معرفت و دانشی است، اما من، تا قبل از این خیری که خداوند آن را من منت نهاد، در آن وقت نه معنای لا اله الا الله را می‌دانستم، و نه دین اسلام را می‌شناختم! و همچنین در بین مشایخم هم هیچ کس نبود که آن را بشناسد. لذا هرکس از علمای منطقهٔ عارض گمان کند که معنی لا اله الا الله را دانسته و یا معنای اسلام را قبل از این مدت شناخته، یا گمان کند که مشایخ او آن را فهمیده‌اند، پس به تحقیق که دروغ و افتراء بسته است و بر مردم تلبیس نموده است و خودش را به چیزی مدح نموده که در او نیست».

ای بندگان خدا، دست بردارید.

بلکه به این کلام شیخ علیه شما استدلال می‌شود، اینکه فهم و برداشت شما که می‌گویید این کارها شرک اکبر است، خطا می‌باشد.

و همچنین این فهم و برداشت شما اشتباه است که می‌گویید این کارها داخل در معنای این عبارت است: «هرکس بین خودش و بین خداوند واسطه‌هایی قرار بدهد... تا آخر عبارت»

خداوند ما و شما را از گمراهی به هوش آورد.

فصل [بر حسب نصوص رسول الله ﷺ، این امت نجات می‌یابد]

و آنچه که بر باطل بودن سختان دلالت دارد، آنچه که مسلم در صحیحش از ثوبان از پیامبر ﷺ روایت کرده است می‌باشد که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَزْنَينِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بَسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءَ فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ، وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أُهْلِكَهُمْ بَسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ، وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا - أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا - حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا، وَيَسِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا».

ترجمه: «خداوند زمین را برای من جمع کرد و من مشرق‌ها و مغرب‌های آن را دیدم و بدون شک ملک امت من به آن جاهایی می‌رسد که برای من جمع شده و به من نشان داده شد. همچنین دو گنج سرخ و سفید به من عطا شد. من از پروردگارم

خواستیم که اُمّت را در اثر قحطی و خشکسالی عمومی هلاک نکند و بر آنان دشمنی غیر از خود مسلط نگرداند که ریشه کن کردنشان را برای خود حلال و مباح بدانند. پروردگارم در جواب فرمود: ای محمد، هرگاه من تصمیمی بگیرم کسی نمی تواند آن را برگرداند و من خواسته تو را مبنی بر عدم هلاکت اُمّت به خاطر قحطسالی فراگیر و عدم مسلط کردن بیگانه ای که کیان آنان را از بین ببرد پذیرفته ام. حتی اگر تمام مردم روی زمین علیه اُمّت اسلامی اتفاق کنند نمی توانند آنان را از بین ببرند، البته این ضمانت تا زمانی است که اُمّت با هم درگیر نشوند و همدیگر را به اسارت نگیرند».

وجه دلالت این حدیث این است که پیامبر ﷺ خبر داده که خداوند دشمنی جز خودشان را بر این اُمّت مسلط نمی گرداند، بلکه فقط بعضی از آنان را بر بعضی دیگر مسلط می گرداند. و نزد خاص و عامی که معرفتی به اخبار ندارند، معلوم می باشد که این اموری که بخاطر آنها تکفیر می کنید، سرزمین مسلمین را بیش از هفتصد سال است پر کرده است، و اگر این کارها، عبادت بت های بزرگ می بود، و آنها، واسطه ها بودند - چنانکه شماها گمان می کنید - پس می بایست مردم این سرزمین ها کفار می بودند و هرکس آنان را تکفیر نمی کرد هم کافر می بود! چنانکه شماها اکنون اینگونه می گوئید.

و معلوم است که علما و اُمرا آنان را تکفیر نکرده اند و احکام اهل ردّه را بر آنان اجرا نکرده اند، با اینکه این امور در بیشتر سرزمین های اسلامی بصورت آشکار و غیر پنهانی انجام می شد. بلکه همانطور که شیخ ابن تیمیه گفته است: (آن ندورات) خوراکی بسیاری از مردم قرار گرفت، و همچنین از همه شهرها به سوی آن شاهد مسافرت می کردند آن هم بیشتر از مسافرتی که به سوی حج می کردند.

با وجود همه اینها، پس از یک نفر از اهل علم یا اهل شمشیر به ما خبر بدهید که این سخنان شماها را گفته باشد.

بلکه همه شان احکام اهل اسلام را بر آنان اجرا کرده اند.

پس اگر آنان حقیقتاً کفار می‌بودند و با انجام این کارها پرستش‌گران اصنام (بت‌پرست) محسوب می‌شدند و با این حال، علما و اُمرأ هم، احکام اسلامی را بر آنان اجرا می‌کردند، پس باید علما و اُمرأ بخاطر این کارشان کافر می‌شدند! برای اینکه هرکس اهل شرکی که همراه الله إله دیگری قرار می‌دهد را تکفیر نکند خودش کافر می‌شود. پس در این صورت باید آنها از اهل این اُمّت محسوب نمی‌شدند، بلکه کفاری محسوب می‌شدند که بر این اُمّت تسلط یافته‌اند و کیانشان را مباح ساخته‌اند!

و چنین چیزی این حدیث را رد می‌کند، و هرکس در این حدیث تدبر کند، این مطلب برایش روشن می‌گردد.

و خداوند توفیق دهنده است و پروردگاری جز او نیست.

پس اگر گفتی: این حدیث را عیناً البرقانی^۱ روایت کرده و در آن اضافه کرده که:

«إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَيُّمَةَ الْمُضِلِّينَ، وَإِذَا وُضِعَ عَلَيْهِمُ السَّيْفُ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ، وَحَتَّى تَعْبُدَ فِئَامٌ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ، وَإِنَّهُ يَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورَةٌ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى».

ترجمه: «همانا من بر اُمّت از امامان گمراه کننده می‌ترسم، و هرگاه شمشیر بر آنان گرفته شود تا روز قیامت از آنان برداشته نمی‌شود و قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه طوایفی از اُمّت به مشرکان ملحق شوند و تا اینکه گروه‌هایی از اُمّت، اوثان را پرستند و اینکه در اُمّت سی کذاب ظهور خواهد کرد که همه‌شان گمان می‌کنند که پیامبر هستند، و من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری نیست، و پیوسته طایفه‌ای از اُمّت بر حق قرار دارند و نصرت‌یافته هستند و کسی که بخواد پشت آنان را خالی کند به آنان ضرری نمی‌رساند تا اینکه امر خداوند متعال (یعنی قیامت) می‌آید».

۱- سنن أبي داود: ۴ / ۹۷ ح ۴۲۵۲ کتاب الفتن والملاحم.

می‌گوییم: این حدیث نیز بر ضد شماسست، و اول کلام پیامبر که فرمود: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّينَ» با حدیث قبلی موافق است. پس این کلامش بر این دلالت دارد که پیامبر ﷺ بر اُمّتش از کفر و شرک اکبر نمی‌ترسد، بلکه از امامان گمراه کننده می‌ترسد. و اگر اُمّتش بعد از او کافر می‌شدند، پس انگار پیامبر دوست داشته است که خداوند کسانی را بر آنان مسلّط کند که هلاکشان گردانند!

و همچنین از آنچه که بر اُمّتش ترسیده: قرار گرفتن شمشیر بر آنان است، و خبر داده که هرگاه شمشیر قرار گرفت دیگر برداشته نمی‌شود - و همینگونه هم شده است - و این از نشانه‌های نبوّتش ﷺ است؛ چراکه همانطور شد که خبر داده است. و این فرموده اش: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَلْحَقَ حَيٌّ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ»، این نیز اتفاق افتاده است.

و این فرموده اش: «وَحَتَّى تَعْبُدَ فَنَامٌ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانُ»، این نیز حق است.

و این فرموده اش: «وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورَةٌ... تا انتهای حدیث» بر این دلالت دارد که این اموری که سرزمین‌های اسلامی را پر کرده است، عبادت اوثنان نمی‌باشد. و اگر این امور عبادت بت‌ها می‌بود پس طایفه منصوره با آنان می‌جنگیدند و هیچ کس سراغ ندارد و ذکر نشده که کسی از اُمّت قبل از شما - بخاطر چنین چیزی قتال کرده باشد و کسی که این کارها را انجام داده باشد را تکفیر کرده باشد و مال و خونسش را حلال کرده باشد.

پس اگر در زمان قدیم و جدید کسی را یافتید پس بیان کنید، و هیچ وقت هم نخواهید یافت!

و این چیزی که ذکر کردیم از اول تا آخر حدیث واضح می‌باشد و الحمد لله رب العالمین.

فصل: [آنچه بر باطل بودن مذهب وهابیت دلالت دارد]

و آنچه که بر باطل بودن مذهب‌تان در تکفیر کسی که تکفیرش می‌کنید دلالت دارد، آنچه است که البخاری^۱ در صحیحش از معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه روایت کرده که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَا يَزَالُ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ تَعَالَى». ترجمه: «هرکس خداوند در حق او اراده خیر داشته باشد فقه و فهم دین را به او می‌دهد، و همانا من تقسیم‌کننده هستم و خداوند عطا کننده، و پیوسته امر این امت راست و مستقیم باقی می‌ماند تا اینکه قیامت برپا می‌شود یا اینکه امر خداوند متعال می‌آید». انتهى

وجه دلالت این حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که امر این امت پیوسته و تا روز قیامت راست و مستقیم باقی می‌ماند. و معلوم است که این اموری که بخاطر آن تکفیر می‌کنید پیوسته از زمان قدیم سرزمین‌های اسلامی را پر کرده است. پس اگر این امور، بت‌های بزرگ باشند و هرکس این کارها را انجام دهد بت‌پرست می‌شود، پس امر این امت مستقیم نبوده است! بلکه برعکس بوده است! به این شکل که سرزمین‌شان بلاد کفر شده که در آن بت‌ها آشکارا عبادت شده‌اند و بر بت‌پرستان احکام اسلامی اجرا شده است!

پس در این صورت استقامت و راست بودن دین کجاست؟ و این خیلی واضح می‌باشد.

پس اگر گفتی: در احادیث صحیح آنچه که با این معارض باشد آمده است، مانند این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^۲ «از سنن و روش کسانی که قبل از شما بودند پیروی می‌کنید» و دیگر احادیثی که در همین معنا هستند.

۱- صحیح البخاری: ۶ / ۲۶۶۷ ح ۶۸۸۲ کتاب الاعتصام.

۲- مسند أحمد: ۳ / ۸۴، ۸۹، ۵ / ۲۱۸.

و این فرموده‌اش: «تَفَرَّقُوا هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً».^۱

ترجمه: «این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود که همه‌شان در آتش هستند مگر یکی».

می‌گویم: این حدیث حق است، و الحمد لله تعارضی وجود ندارد، و علما این حدیث را توضیح داده و تبیین نموده‌اند. و اینکه می‌فرماید این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود، پس این فرقه‌ها اهل اهواء هستند -چنانکه ذکر این فرقه‌ها قبلاً آمد- و کافر نیستند. بلکه همه‌شان مسلمان هستند، مگر آن کسی که بر تکذیب پیامبر ﷺ اسرار داشته باشد که چنین کسی منافق است - چنانکه در کلام شیخ ابن تیمیه در حکایت مذهب اهل سنت در این باره آمد -

و اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «همه‌شان در آتش هستند مگر یکی»، پس این یک نوع وعید است، همانند وعیدی که برای اهل کبائر آمده است، مثل قاتل نفس، و خورنده مال یتیم و خورنده ربا و دیگر موارد. و اما فرقه ناجیه که این فرقه از همه بدعت‌ها سالم است و پیرو هدایت پیامبر ﷺ می‌باشد؛ چنانکه اهل علم بیان کرده‌اند و این اجماع اهل علم است چنانکه پیشتر آمد.

و اما اینکه می‌فرماید: «از سنن و روش کسانی که قبل از شما هستند پیروی می‌کنید» شیخ رحمه الله می‌گوید: همه امت اینگونه نمی‌کند، چون به تحقیق از پیامبر ﷺ به تواتر رسیده که پیوسته طائفه‌ای از امتش بر حق هستند تا اینکه قیامت برپا می‌شود و خبر داده که امتش بر گمراهی جمع نمی‌شود و اینکه پیوسته در این دین کسی که با صلابت و استواری آنان را بر اطاعت خداوند به کار گیرد وجود خواهد داشت. پس با توجه به خبر راست پیامبر ﷺ فهمیدیم که در امتش قومی وجود دارد که به هدایتش چنگ می‌زنند، همان هدایتی که دین محض اسلام

است، و قومی وجود دارد که به شعبه‌ای از شعبه‌های یهود یا شعبه‌ای از شعبه‌های نصاری انحراف پیدا می‌کنند. و فهمیدیم که شخص به انحراف کلی، کافر نمی‌شود بلکه به کلی فاسق هم نمی‌شود.

و شیخ رحمه الله می‌گوید: {مردم در زمان مبعث پیامبر ﷺ در جاهلیت بودند و اما بعد از مبعث رسول الله ﷺ جاهلیت بطور مطلق و کلی برنمی‌گردد، برای اینکه پیوسته طایفه‌ای از امتش تا روز قیامت بطور آشکار بر این دین قرار دارند. و اما جاهلیت جزئی و مقید، پس در بعضی از بلاد اسلامی یا در بعضی از اشخاص جاهلیت وجود خواهد داشت، همانند این فرمودهٔ پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ «چهار چیز در امتم وجود دارد که از امور جاهلیت هستند...». پس دین زمان جاهلیت تا آخر زمان هنگامی که جان مومنان بطور عموم کشیده می‌شود، برنمی‌گردد}. **انتهای کلام شیخ.**

پس برای تو روشن شد که بنا به نص احادیث رسول الله ﷺ و طبق تفسیر علمای بزرگ از این احادیث، دین اسلام، همه سرزمین‌های اسلامی را پر کرده است و بر خلاف سخن شما، همهٔ فرقه‌ها بر اسلام قرار دارند. و اگر مذهب شما صحیح باشد پس هشتصد سال است که بر روی زمین مسلمانی جز شما وجود نداشته است!

و از همه عجیب‌تر این است که پیامبر ﷺ و همچنین اهل علم، فرقهٔ ناجیه را با اوصافی توصیف کرده‌اند که حتی یک خصلت از آن خصلت‌ها هم در شماها وجود ندارد! فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

و آنچه که بر اشتباه بودن مذهبشان دلالت دارد حدیثی است که البیهقی و ابن عدی و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُذُولُهُ، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِيْنَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ»^۱. ترجمه: «این علم را در هر دوره‌ای عادلان آن حمل می‌کنند، تا تحریف افراتیان و ادعاهای دروغ باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از آن دور نمایند». ابن مفلح در «الآداب» می‌گوید: «از احمد دربارهٔ این حدیث سوال کردم، گفت: این حدیث صحیح است». ابن القیم می‌گوید: «این حدیث از وجوه مختلفی روایت شده که همدیگر را تقویت می‌کنند».

و وجه دلالت حدیث این است که پیامبر ﷺ حاملان علمی که خداوند به او داده است، را به این وصف کرده که آنها، در هر طبقه از طبقات امت، عدول هستند. و چندین بار آمد که این کارهایی که شماها انجام دهنده‌اش را کافر می‌دانید، بیش از هفتصد سال است که در این امت به طور آشکار وجود دارد، بلکه ابن القیم ذکر کرده که این کارها زمین را پر کرده است و خبر داده که در شام و دیگر سرزمین‌های اسلامی، و بلکه در همهٔ سرزمین‌های اسلامی، بعضی از این کارها وجود دارد. و ابن القیم از امور عظیم و وحشتناکی خبر داده مثل سجده نزد قبرها و ذبح برای آنها و درخواست گشایش سختی‌ها و به فریاد رسیدن پناه برندگان و ندور و دیگر چیزها، سپس قسم خورده که در حکایت کردن از آنان خیلی کوتاه سخن گفته است! و اینکه کارهای آنها بزرگ‌تر و بیشتر از آنچه است که ذکر کرده است و می‌گوید که بدعت و شرّ آنان را مفصل ذکر نکرده است! و با همهٔ اینها نه او نه هیچ یک از اهل علم طبقهٔ او و نه طبقات قبل و بعد از او، از همهٔ آن علمایی که پیامبر ﷺ آنان را به داشتن عدالت و حفظ دین از غلو غالیان و تأویل جاهلان و ادعای دروغ باطل‌گرایان وصف

کرده است، هیچ یک از آنها احکام کفر آشکار را بر آنان اجرا نکردند و سرزمین مسلمانان را بلاد کفار ننمایند و با آن سرزمین‌ها و آن بندگان غزا و جنگ نکردند و آنان را مشرک ننمایند. با اینکه این علما همان کسانی‌اند که برای نصرت حق بپا خواستند و همان طایفه منصوره تا روز قیامت هستند.

حتی ابن القیم ذکر کرده که این کارها - که شماها با آن تکفیر می‌کنید و حتی کسی که با این کارها تکفیر نکند را هم تکفیر می‌کنید، و حتی گمان می‌کنید که این کارها عبادت بت‌های بزرگ است - در بلاد مسلمین بسیار زیاد شده است، حتی گفته است که افراد کمی از آن به دور اند، بلکه خیلی کم پیدا می‌شود که کسی با منکر این کارها دشمنی نورزد.

چنانکه می‌بینید ابن القیم ذکر کرده که بیشتر امت این کارها را انجام می‌دادند و کسی که این کارها را انجام نمی‌داد بر کسی که این کارها را انکار می‌کرد انکار می‌ورزید و اگر این کارها را انکار می‌کرد با او مخالفت می‌کرد. پس اگر این مذهبی که شما به آن رفته‌اید حق باشد پس همه امت العیاذ باللّه برای خداوند شرک از نوع شرک اکبر قائل شده‌اند و این کار را نیکو دانسته‌اند و قبل از زمان ابن القیم بر کسی که این کارها را انکار ورزیده، انکار ورزیده‌اند.

پس اینجاست که این حدیث و حدیثی که قبل از آن بود و احادیثی که ان شاء الله خواهد آمد سخن شما را رد می‌کند. و این برای کسی که توفیق یابد، روشن و واضح می‌باشد والحمد لله.

و آنچه بر باطل بودن مذهب‌تان دلالت دارد، آنچه است که در صحیحین آمده از پیامبر ﷺ که فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱.

ترجمه: «پیوسته گروهی از اُمّت من بر حق ظاهرند، و تا روز قیامت کسی که پشت آنان را خالی کند و با آنان مخالفت کند به آنان زبانی نمی‌رساند».

شیخ تقی الدین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: {این اُمّت چنان است که پیامبر ﷺ از آن خبر داده است، اینکه فرموده پیوسته طایفه‌ای نصرت یافته و ظاهر و آشکار با علم و شمشیر در این اُمّت وجود دارد و آنچه که قبلاً بر سر بنی اسرائیل و غیر آنان می‌آمد بر سر این اُمّت نمی‌آید، به این شکل که مقهور و شکست خورده دشمنان‌شان شوند. بلکه اگر در گوشه‌ای از زمین شکست بخورند در گوشه‌ای دیگر گروهی غالب و نصرت یافته هستند. و بر مجموع این امت، دشمنی جز خودشان را مسلط نمی‌گرداند، ولی در بینشان اختلاف و فتنه واقع می‌شود}.

می‌گوید: {مذهب اهل سنّت و جماعت تا روز قیامت ظاهر و آشکار می‌باشد و آنها همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ درباره‌شان می‌فرماید: لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي}.
انتهی

می‌گوییم: وجه دلالت این حدیث این است که این طایفه‌ای که رسول خدا ﷺ آنان را ذکر کرده است، ظاهر و آشکار می‌باشند، نه خفی و پنهان، چنانکه نزد شما گمان می‌رود. و همچنین نصرت یافته هستند نه خوار و ذلیل. و همچنین بلاد اسلامی یک روز هم از آنان خالی نمی‌باشد. و همچنین چنانکه شیخ گفت، دشمنان را بر آنان مسلط نمی‌گرداند تا شکستشان بدهند. پس اگر طبق نص حدیث پیامبر صادق مصدوق، اینها اوصاف طایفه منصوره باشد، پس چگونه خواهد بود در حالی که این اموری که بخاطر آنها تکفیر می‌کنید بلاد اسلامی را بیش از هفتصد سال است پر کرده است؟ و شماها گمان می‌کنید که این امور، عبادت غیر خداست، و اینکه این وسائط در قرآن ذکر شده است؟ و با این حال در هیچ زمانی نیامده که آنچه که شماها می‌گویید را کسی گفته باشد، یا آنچه که شما انجام می‌دهید را کرده باشد.

و چیزی که برای شبهه‌تان به آن احتجاج کنید را نمی‌یابید جز اینکه علی علیه السلام کسانی را کشته که به او گفتند تو خدا هستی! و ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم اهل رده را کشته است!

به عبارت کلی‌تر: هرکسی که سروکاری با علم داشته باشد می‌داند که فهم شما از اینها خیلی خنده دار است. پس شکر خدا برای زایل شدن التباس و اشتباه. اما به خدا قسم که اگر گوش شنوایی داشته باشید، این حدیث به تنهایی برای بطلان سخن شما کافی است. از خداوند می‌خواهیم که از این هلاکت بیدارتان کند، چرا که او بخشنده و بزرگوار است.

و آنچه بر باطل بودن مذهب‌تان دلالت دارد آنچه است که در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ»؛ «رأس کفر از جهت مشرق است».

و در روایتی: «الْإِيمَانُ يَمَانِي، وَالْفِتْنَةُ مِنْ هَاهُنَا، حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»؛^۱ «ایمان، یمانی است (ایمان مردم یمن که در سمت غرب هستند را تحسین کرده) و فتنه از آنجا است، جایی که شاخ شیطان طلوع می‌کند (یعنی سمت شرق)».

و همچنین در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله رو به مشرق کرده و فرمود: «إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا»؛^۲ «فتنه از آنجاست».

و در البخاری بصورت مرفوع از ابو هریره آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا وَيَمِينِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا وَيَمِينِنَا، قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا؟»، قال الثالثة: هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ، وَمِنْهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»؛^۳ «بارالهی در شام و یمن مان برکت بده،

۱- صحیح مسلم: ۵ / ۱۰۴ ح ۹۰۰۸۸، وص ۴۲۳ ح ۴۶، وص ۴۲۴ ح ۴۸ کتاب الفتن.

۲- صحیح مسلم: ۵ / ۴۲۳ ح ۴۷ کتاب الفتن.

۳- صحیح مسلم: ۵ / ۴۲۳ ح ۴۷ کتاب الفتن.

بارالهی در شام و یمن مان برکت بده. گفتند: و در نجدمان؟ در بار سوم فرمود: آنجا لغزش‌ها و فتنه‌ها رخ می‌دهد و از آنجاست که شاخ شیطان طلوع می‌کند».

و در مسند احمد از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما بصورت مرفوع آمده: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مَدِينَتِنَا، وَفِي صَاعِنَا، وَمُدَّنَا، وَيَمَنِنَا، وَشَامِنَا، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ فَقَالَ: مِنْ هَاهُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، مِنْ هَاهُنَا الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ»؛ «بارالهی در مدینه‌مان و در پیمانه صاع و مدّ مان و در یمن و شاممان برکت بده، سپس رو به سمت طلوع خورشید (مشرق) کرد و فرمود: از آنجا شاخ شیطان طلوع می‌کند، از آنجا لغزش‌ها و فتنه‌ها رخ می‌دهد».

می‌گوییم: گواهی می‌دهم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راستگوست پس صلوات خداوند و سلامش و برکاتش بر او و بر همه آل و اصحابش باد، به راستی که امانتش را ادا کرد و رسالتش را رساند.

شیخ تقی الدین می‌گوید: {محل طلوع خورشید (مشرق) در سمت راست مدینه است و از آنجا مسیلمه کذابی که ادعای نبوت کرد بیرون آمد و او اولین حادثه‌ای بود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد و مردمانی از او پیروی کردند و خلیفه‌اش صدیق با آنها جنگید}. **انتهی**

وجه دلالت این حدیث، از وجوه زیادی می‌باشد، که بعضی از آنها چنین است: از جمله اینکه: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده که ایمان، یمانی است و فتنه از مشرق بیرون می‌آید و چندین بار تکرار کرد.

و از جمله اینکه: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای حجاز و اهل آن چندین بار دعا کرد و از اینکه برای اهل مشرق دعا کند خودداری کرد؛ چون در بین آنان مخصوصا در نجد، فتنه‌هایی وجود دارد.

و از جمله اینکه: اولین فتنه‌ای که بعد از پیامبر ﷺ رخ داد، در این سرزمین ما^۱ (یعنی در نجد) رخ داد.

و می‌گوییم: این اموری که بخاطرش مسلمانان را تکفیر می‌کنید، و حتی کسی که آنان را تکفیر نکند هم تکفیر می‌کنید، مکه و مدینه و یمن را سال‌های طولانی است که پر کرده است، بلکه چنانکه به ما رسیده، سرزمینی نیست که بیشتر از یمن و حرمین این امور در آن وجود داشته باشد. و این سرزمین ما اولین سرزمینی است که در آن فتنه‌ها ظهور کرده است و از سرزمین مسلمانان در قدیم و جدید، سرزمینی را نمی‌شناسم که بیشتر این سرزمین نجد در آن فتنه وجود داشته باشد.

و اکنون شماها مذهب‌تان این است که بر عموم مردم واجب است از مذهب شما پیروی کنند و هرکس هم از مذهب شما پیروی کند اما نتواند مذهب شما را در شهرش اظهار کند و اهل شهرش را نتواند تکفیر کند، پس بر او واجب است که به سوی شما هجرت کند و اینکه شماها طایفه منصوره هستید!

و چنین چیزی بر خلاف این احادیث است! برای اینکه خداوند رسولش ﷺ را از آنچه که تا قیامت بر امتش می‌آید خبر داده است و پیامبر ﷺ از آنچه که بر سر این امت می‌آید و این امت انجام می‌دهد خبر داده است. و اگر می‌دانست که بلاد مشرق مخصوصاً نجد که بلاد مسیلمه کذاب است - تبدیل به دار الایمان می‌شود، و اینکه طایفه منصوره در آنجا خواهد بود و اینکه در این سرزمین نجد، ایمان آشکار می‌شود و در دیگر سرزمین‌ها پنهان می‌شود و اینکه حرمین شریفین و یمن تبدیل به بلاد کفر می‌شوند و در آنها بت‌ها پرستیده می‌شوند و هجرت از آنجا واجب می‌شود! پس از چنین چیزی حتماً به ما خبر می‌داد و حتماً برای اهل مشرق مخصوصاً نجد دعای خیر می‌کرد و بر ضد حرمین و یمن دعا می‌کرد و خبر می‌داد که مردم آنجا بت‌پرست می‌شوند و از آنان برائت می‌کرد!

۱- برای این گفته که در سرزمین ما رخ داد، چون نویسنده خودش اهل نجد است.

اما بر عکس این رخ داده است، برای اینکه پیامبر ﷺ مشرق را به طور عموم ذکر کرده و نجد را از آن مختص کرده به اینکه در آنجا شاخ شیطان طلوع می کند و از آنجا و در آنجا فتنه ها بوجود می آید و از دعا برای آنجا خودداری کرد. و چنین چیزی درست برعکس گمان شماست. چون کسانی که رسول الله ﷺ برایشان دعا کرده است امروز در نزد شما کفار هستند! و اما کسانی که پیامبر ﷺ از دعا کردن برایشان خودداری کرده و خبر داده که از آنجا شاخ شیطان طلوع می کند و اینکه از آنجا فتنه ها بوجود می آید، تبدیل به بلاد ایمان شده و هجرت به سوی آن واجب!! و چنین چیزی از احادیث، روشن و واضح می باشد ان شاء الله.

و آنچه بر باطل بودن مذهبتان دلالت دارد آنچه در صحیحین از عقبه بن عامر آمده است می باشد که پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و فرمود: «إِنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا، وَتَقْتَتِلُوا، فَتَهْلِكُوا، كَمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. قَالَ عُقْبَةُ: «فَكَانَتْ آخِرَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ»^۱ «من بر شما از اینکه بعد از من شرک بیاورید نمی ترسیم، بلکه از دنیا بر شما می ترسم که در دستیابی به آن با یکدیگر رقابت و همچشمی کنید و همدیگر را بکشید و هلاک گردید چنانکه کسانی که پیش از شما بودند هلاک شدند. عقبه می گوید: این آخرین سخنی بود که دیدم پیامبر ﷺ بر روی منبر گفت». انتهى

وجه دلالت حدیث این است که پیامبر ﷺ خبر از همه آنچه که بر امتش و از امتش تا روز قیامت به وقوع می پیوندد داده است؛ چنانکه در احادیث دیگر این وقایع آمد و اینجا جای تکرار آن نیست.

۱- صحیح البخاری: ۴ / ۱۴۸۶ ح ۳۸۱۶ کتاب المغازی، ۵ / ۲۴۰۸ ح ۶۲۱۸ ح ۶۲۱۸ کتاب

الرقاق، السنن الکبری للبیهقی: ۴ / ۱۴.

و آنچه که این حدیث صحیح از آن خبر می‌دهد این است که پیامبر ﷺ از اینکه امتش بت‌ها را بپرستند ایمن بود و از آن نمی‌ترسید و خبر داده که امتش بت‌ها را نمی‌پرستند، ولی آن چیزی که از آن بر امتش می‌ترسید (یعنی رقابت بر سر دنیا) و آنها را از آن باخبر و بر حذر نموده بود، بر سرشان آمد.

و این بر خلاف مذهب شماسست، برای اینکه -طبق سخن شما- امت همه‌اش اصنام را پرستیده و اوئان سرزمینشان را پر کرده است! مگر اندک کسی که در اطراف زمین باشد و خبری به او نرسیده باشد. و گرنه از مشرق تا مغرب از روم تا یمن همه‌شان پر شده‌اند از چیزهایی که شماها گمان می‌کنید اصنام هستند.

و می‌گویند که هرکس این امور و کارها را تکفیر نکند کافر است. در حالی که معلوم است که مسلمانان همگی‌شان احکام اسلام را بر کسی که به آن منتسب باشد اجرا کرده‌اند و کسی که این کارها را بکند تکفیر نکرده‌اند. پس طبق سخت‌ان همه سرزمین‌های اسلامی بغیر از سرزمین شما، کفار هستند!

و عجیب این است که این سخنان ده سال بیشتر نیست که در سرزمین شما بوجود آمده است!

پس با این حدیث خطای شما روشن گردید و الحمد لله رب العالمین.

و اگر گفتی: از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الشِّرْكَ»^۱ «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر امتم می‌ترسم شرک است».

می‌گویم: این حدیث حق است و احادیث پیامبر ﷺ با هم تعارضی ندارند، چون همه احادیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده که در آن فرموده است از امتش بر شرک می‌ترسد، آن را به شرک اصغر مقید کرده است، همانند حدیث شداد بن اوس و حدیث ابو هریره و حدیث محمد ابن لبید که همه‌شان به این مقید و مبین شده‌اند که آنچه پیامبر ﷺ بر امتش می‌ترسد شرک اصغر است.

و همینطور هم به وقوع پیوسته است، چنانکه زمین از آن پر شده است، درست به همان شکل که پیامبر بر امتش از فتنه‌ها و جنگیدن بر سر دنیا می‌ترسید و همینطور هم به وقوع پیوست.

و این شرک اصغر همانی است که اکنون شماها آن را شرک اکبر می‌نامید و مسلمانان را بخاطر آن تکفیر می‌کنید، بلکه هرکس که آنان را تکفیر نکند هم تکفیر می‌کنید. پس احادیث با هم متفق هستند و حق روشن و واضح شد والحمد لله.

و آنچه بر باطل بودن مذهب‌تان دلالت دارد آنچه است که مسلم در صحیحش از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيْسَأَنَّ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ فِي التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ»^۱ «شیطان از اینکه نماز گذاران او را در جزیره العرب عبادت کنند نا امید شده است، لیکن در حال فتنه‌انگیزی در بینشان است».

و الحاکم - و صحیحش دانسته - ابو یعلی و البیهقی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَيْسَأَنَّ أَنْ تُعْبَدَ الْأَصْنَامُ بِأَرْضِ الْعَرَبِ، وَلَكِنْ رَضِيَ مِنْهُمْ بِمَا دُونَ ذَلِكَ، بِالْمَحَقَّرَاتِ وَهِيَ الْمُؤَبَّاتُ»^۲ «شیطان از اینکه بت‌ها در زمین عرب عبادت شوند نا امید شده است، ولی به کمتر از آن به چیزها و گناهان کوچک از آنان راضی است».

و امام احمد و الحاکم - و صحیحش دانسته - و ابن ماجه، از شداد بن اوس روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَتَخَوِّفُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرْكَ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَشْرِكُ أُمَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. أَمَّا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا

۱- صحیح مسلم: ۵ / ۳۵۴ کتاب صفة القيامة والجنة والنار.

۲- مسند أبي يعلى: ۹ / ۵۷، ۱۵۶، شعب الإيمان للبيهقي: ۵ / ۴۵۵ ح ۷۲۶۳.

حَجَرًا وَلَا وَثَنًا، وَلَكِنْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛^۱ «از شرک بر امتّم می ترسم. گفتّم: ای رسول خدا آیا بعد از تو امتّم شرک می ورزد؟ فرمود: آری، امّا آنها خورشید و ماه و بت ها را نمی پرستند، بلکه با کارهایشان ریا می کنند».

می گویم: وجه دلالت حدیث این است که چنانکه پیشتر آمد خداوند سبحان از غیبش هر چه که بخواهد و از هر آنچه که تا روز قیامت رخ می دهد به پیامبرش خبر داده است و پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که شیطان از اینکه نمازگذاران در جزیره العرب او را عبادت کنند نا امید شده است. و در حدیث ابن مسعود آمده است: شیطان از اینکه در زمین عرب اصنام عبادت شوند نا امید شده است. و در حدیث شداد آمده که امتّم ب ها را عبادت نمی کنند. و این بر خلاف مذهب شماست. برای اینکه بصره و اطراف آن و عراق از پایین دجله یعنی جایی که قبر علی و حسین علیهما السلام در آن قرار دارد - و همچنین همه یمن و همه حجاز، جزو زمین عرب است، و مذهب شما این است که در همه این مواضع شیطان عبادت می شود و بت ها عبادت می شوند و همه شان کفار هستند و هرکس آنان را تکفیر نکند هم کافر است!

و این احادیث مذهب شما را رد می کند.

و نمی توان گفت که در زمان رگّه بعضی از انواع شرک در زمین عرب بوجود آمد، برای اینکه در زمانی کوتاه از بین رفت، و همانند امری عارضی و گذرا بود که مورد توجه نمی باشد، همانند این است که مثلاً شخصی یا اشخاصی از کفار وارد زمین عرب شوند و در مکانی خالی و بصورت پنهانی غیر الله را عبادت کنند. و امّا این اموری که شماها آن را شرک اکبر و عبادت بت ها می دانید، قرن ها است که سرزمین عرب را پر کرده است!

پس با توجه به این احادیث باطل بودن سخن شما که می گوئید این امور عبادت بت های بزرگ است، روشن می گردد.

و همچنین باطل بودن سختن روشن می گردد که می گوئید: فرقه ناجیه گاه در بعضی از اطراف زمین می باشد که خبری برایشان نمی رسد. پس اگر این امور بت پرستی و شرک اکبر می بود، پس اهل فرقه ناجیه که تا روز قیامت نصرت یافته و ظاهر هستند، با آنها می جنگیدند. و آنچه ذکر کردیم واضح و آشکار می باشد، والحمد لله رب العالمین. و از عجایب این است که شماها گمان می کنید که این امور - یعنی قبرها و آنچه نزد آنها انجام می شود و نذرها - همان عبادت بت های بزرگ است! و می گوئید: این امر چنان واضح است که به ضرورت دانسته می شود؛ حتی یهود و نصاری هم آن را می دانند!

پس در جواب این گمان فاسدتان می گویم: سبحانک هذا بهتان عظیم. چندین بار آمد که این امت همگی شان در همه طبقاتشان، نزدیک هشتصد سال است سرزمین شان از این قبرها پر شده است و نگفته اند که این چیزها، عبادت بت های بزرگ است. و نگفته اند که هرکس چیزی از این امور را انجام دهد پس به همراه الله، إله دیگری قرار داده است. و بر مردم آنجا حکم بت پرستان و حکم مرتدان - هر نوع ارتدادی که باشد - را اجرا نکرده اند.

پس اگر گفتید که: یهود - که قومی بهتان زننده هستند و همچنین نصاری و کسانی از مبتدعان این امت که در تهمت زدن همانند آنان هستند - می گویند که این کارها همان عبادت بت های بزرگ است.

می گوئیم: راست می گوئید، این تهمتشان به نسبت آن تهمت ها و حسادت ها و غلوهایشان و متهم کردن امت به گناهان بزرگ، زیاد هم نیست. ولی الله سبحانه و تعالی خوارشان می سازد و دینش را بر همه ادیان پیروز می گرداند چنانکه وعده داده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

«او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، اگر چه مشرکان کراحت داشته باشند».

ولیکن می‌گوییم: رسول خدا ﷺ راست گفت آنجا که برای مدینه و اطراف آن و برای یمن دعا کرد و کسانی که حاضر بودند به پیامبر گفتند: دعا برای نجد چه؟ فرمود: آنجا لغزش‌ها و فتنه‌ها رخ می‌دهد.

اما به خدا قسم فتنه شهوات، که گمراهی و فتنه‌ای است که هر خاص و عامی از اهلش، می‌داند که این فتنه، ظلم و تعدایی است که بر خلاف دین اسلام است و باید از آن توبه کرد اما، فتنه شهوات، بسیار خفیف‌تر از فتنه شبهاتی است که با آن از دین اسلام گمراه گردانده می‌شود و صاحبش از: ﴿لَا خَسْرِينَ أَعْمَلًا ۝۳۰ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝۳۱﴾ [الکھف: ۱۰۳-۱۰۴]

«(زبان کارترین (مردم) در کارها، می‌شود (۱۰۳) کسانی که تلاش و کوشش شان در زندگی دنیا تباه و ضایع شده، و با این حال گمان می‌کنند که کار نیک انجام می‌دهند».

و در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ سه بار فرمود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِعُونَ»^۱ «متنطعون (یعنی کسانی که بی‌مورد سختگیری کرده و در گفتار و کردارشان غلو می‌نمایند) هلاک شدند».

فإنا لله وإنا إليه راجعون. خداوند ما و شما را از هلاکت نجات دهد، چرا که او رحیم است.

و آنچه بر باطل بودن مذهب‌تان دلالت دارد آنچه است که امام احمد و الترمذی و صحیحش دانسته - و النسائی و ابن ماجه از حدیث عمرو بن الأحوص رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ در حجة الوداع می‌فرمود: «أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيْسَ أَنْ يُعْبَدَ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَبَدًا، وَلَكِنْ سَيَكُونُ لَهُ طَاعَةٌ فِي بَعْضِ مَا تَحْتَفِرُونَ

مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَيَرْضَى بِهَا»^۱؛ «بدانید که شیطان از اینکه در شهر شما عبادت شود برای همیشه نا امید شد، ولی در بعضی اعمالی که آنها را کوچک می‌شمایید از او اطاعت خواهد شد و به آن راضی می‌شود».

و در صحیح الحاکم از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع خطبه داد و فرمود: **«أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يُعْبَدَ فِي أَرْضِكُمْ، وَلَكِنْ يَرْضَى أَنْ يَطَاعَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ، فِيمَا تَحْقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْذَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ، وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ»^۲**؛ «شیطان از اینکه در زمین شما عبادت شود ناامید شده است ولی از اینکه در غیر از آن اطاعت شود راضی شده است، یعنی در آن اعمالی که آنها را کوچک می‌شمایید. پس ای مردم بر حذر باشید، به راستی که من در بین شما دو چیز به جا گذاشتم که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید، که عبارت‌اند از کتاب خدا و سنت پیامبرش». **انتهی**

وجه دلالت حدیث این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث خبر داده که شیطان از اینکه در شهر مکه عبادت شود ناامید شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با گفتن: **«أَبَدًا»** بر آن تاکید نموده است؛ تا کسی چنین توهم نکند که چنین چیزی رخ می‌دهد و سپس از بین می‌رود.

و این خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و او برخلاف آنچه که رخ می‌دهد خبر نمی‌دهد. و همچنین بشارتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امتش است و او جز به چیزی که راست باشد بشارت نمی‌دهد. و امتش را از غیر از عبادت بت‌ها بر حذر می‌دارد نه از آنچه که کوچک می‌شمارند، و این از حدیث، روشن و واضح می‌باشد.

۱- مسند أحمد: ۲ / ۳۶۸، سنن الترمذی: ۴ / ۴۰۱ ح ۲۱۹۵، سنن النسائی: ۶ / ۳۵۳ ح ۱۱۲۱۳،

سنن ابن ماجه د ۲ / ۱۰۱۵ ح ۱۰۵۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین ۱ / ۹۳ کتاب العلم أوله: أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ....

و این اموری که آن را شرک اکبر می دانید و اهل آن را بت پرست می نامید، بیشتر از همه جا در مکه مشرفه وجود دارد و اهل مکه - امرایش و علمایش و عوامش - مدت زمانی طولانی حدود ششصد سال است که بر همین امور قرار دادند و با این حال آنان اکنون دشمن شما هستند و شماها را بخاطر این مذهبتان دشنام و نفرین می کنند. و احکامشان و حکامشان جاری است و علما و امرایشان احکام اسلام را بر کسانی که این امور را انجام می دهند و شماها آن امور را شرک اکبر می دانید، اجرا می کنند.

پس اگر آنچه که شما گمان می کنید حق باشد، پس آنها آشکارا کفار هستند. و این احادیث گمان شما را رد می کند و باطل بودن مذهب شما را نشان می دهد.

و پیامبر ﷺ در احادیثی که در صحیحین^۱ و غیر آن آمده بعد از فتح مکه فرمود: **«لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْيَوْمِ»** «بعد از امروز دیگر هجرتی نیست». و اهل علم بیان کرده اند که منظور پیامبر ﷺ این است که از مکه هجرت نمی شود. و همچنین بیان کرده اند که کلام پیامبر ﷺ بر این دلالت دارد که مکه تا همیشه دار ایمان باقی می ماند. بر خلاف مذهب شما که هجرت از مکه را به سوی سرزمین خودتان که به زعم شما دار ایمان است واجب می دانید؛ حال آنکه رسول خدا ﷺ سرزمین شما را سرزمین فتنه ها نامیده است!

و این برای کسی که توفیق یابد و تعصب و مداومت بر باطل را ترک کند، روشن و آشکار و صریح می باشد. والله المستعان و علیه التکلان.

و آنچه بر باطل بودن مذهبتان دلالت می کند آنچه است که مسلم در صحیحش از سعد رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: **«الْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، لَا يَدْعُهَا أَحَدٌ رَغْبَةً عَنْهَا إِلَّا أَبَدَلَ اللَّهُ فِيهَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ، وَلَا يَنْبُتُ أَحَدٌ عَلَى لَأُؤَاهِهَا**

۱- صحیح البخاری: ۳ / ۱۰۴۰ ح ۲۶۷۰ کتاب الجهاد، صحیح مسلم: ۴ / ۱۳۶ ح ۸۶ کتاب الإمارة.

وَجَهْدَهَا إِلَّا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا، أَوْ شَهِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ «مدینه برای آنها بهتر است اگر بدانند، هیچ کس از مدینه رویگردانی نمی‌کند و آنجا را ترک نمی‌کند مگر اینکه خداوند در مدینه کسی که بهتر از او باشد را جایگزین می‌کند و هیچ کس بر سختی و مشکلات مدینه صبر نمی‌گیرد مگر اینکه من در روز قیامت شفاعت کننده (گناهاش) یا گواهی دهنده (بر ایمان او) او می‌شوم».

و همچنین مسلم در صحیحش از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَصِيرُ عَلَى لَأَوَاءِ الْمَدِينَةِ، وَشِدَّتِهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي، إِلَّا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ «هیچ کس از امت من بر مشکلات و سختی‌های مدینه پایداری نمی‌کند مگر اینکه من در روز قیامت شفیع او می‌شوم».

و در صحیحین از حدیث جابر بصورت مرفوع آمده که: «إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي حَبَبَهَا، وَيَنْصَعُ طَيْبُهَا»^۳ «مدینه مانند کوره است که ناخالص را بیرون می‌ریزد و خالص را نگه می‌دارد».

و همچنین در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاغُوتُ وَلَا الدَّجَالُ»^۴ «بر دالان‌ها (و راه‌های ورودی) مدینه ملائکه‌ای قرار دارند که نمی‌گذارند طاعون و دجال از آن وارد شوند».

و همچنین در صحیحین از حدیث انس رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، وَلَيْسَ نَقَبٌ مِنْ أَنْقَابِهِمَا إِلَّا عَلَيْهِ

۱- صحیح مسلم: ۳ / ۱۶۵ ح ۴۵۹ کتاب الحج.

۲- صحیح مسلم: ۳ / ۱۷۴ ح ۴۸۴ کتاب الحج.

۳- صحیح البخاری: ۲ / ۶۶۶ ح ۱۷۸۴ فضائل المدینة، صحیح مسم: ۳ / ۱۷۵ ح ۴۸۹.

۴- صحیح البخاری: ۲ / ۶۶۵ ح ۱۷۸۱، صحیح مسلم، ۳ / ۱۷۴ ح ۴۸۵.

المَلَائِكَةُ حَاقِقِينَ؛^۱ «هیچ شهری نیست مگر اینکه دجال وارد آن خواهد شد مگر مکه و مدینه، هیچ دالانی از دالان‌هایش نیست مگر اینکه ملائکه آن را در بر گرفته‌اند».

و در صحیحین از حدیث اَبی سعید رضی الله عنه بصورت مرفوع آمده که: **«لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ، إِلَّا اِنَّمَاعٌ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»**؛^۲ «هیچ کس در شهر مدینه مکر و حيله‌ای نمی‌کند مگر اینکه مکر و حيله‌اش همانند حل شدن نمک در آب، حل می‌شود و از بین می‌رود».

و در الترمذی از حدیث ابو هريره بصورت مرفوع آمده که: **«آخِرُ قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى الْإِسْلَامِ خَرَابًا الْمَدِينَةُ»**؛^۳ «آخرین شهر از شهرهای اسلام که خراب می‌شود، مدینه است».

دلال‌ت این احادیث، از وجوه بسیاری است، که بعضی از این وجوه را ذکر می‌کنیم:

اول اینکه: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سکونت در مدینه ترغیب کرده است و گفته که مدینه بهتر از جاهای دیگر است و هیچ کس از آن رویگردانی نمی‌کند مگر اینکه خداوند بهتر از او را جایگزینش می‌کند و خبر داده که پیامبر برای ساکنانش شفاعت می‌کند و در روز قیامت برایش شهادت می‌دهد و ذکر کرده که این‌ها برای همه امتش است نه برای قرنی از قرن‌ها. و اینکه هیچ کس جز از روی ناآگاهی‌اش مدینه را ترک نمی‌کند، و اینکه مدینه همانند کوره‌ای است که ناخالصی را بیرون می‌ریزد، و اینکه توسط ملائکه محافظت می‌شود و طاعون و دجال در آخر زمان، وارد آنجا نمی‌شود، و اینکه کسی در آنجا مکر و حيله‌ای نمی‌کند مگر اینکه همانند حل شدن نمک در آب، مکر و حيله‌اش حل می‌شود و از بین می‌رود. و می‌فرماید که: هرکس می‌تواند

۱- صحیح البخاری: ۲ / ۶۶۵ ح ۱۷۸۲.

۲- صحیح البخاری: ۲ / ۶۶۴ ح ۱۷۷.

۳- سنن الترمذی: ۵ / ۶۷۶ ح ۳۹۱۹ کتاب المناقب.

که در مدینه بمیرد پس در آنجا بمیرد، و خبر داده که مدینه آخرین شهر از شهرهای اسلام است که خراب می‌شود. و هر لفظی از این الفاظ بر خلاف سخن شما دلالت دارد.

یعنی این اموری که بخاطرش تکفیر می‌کنید و آن را اصنام می‌نامید و اینکه می‌گویید هرکسی چیزی از این امور را انجام بدهد مشرک به شرک اکبر و بت پرست شده است، و اینکه هرکسی که چنین کسی را تکفیر نکند او هم -در نزد شما- کافر است، هرکسی که مدینه و اهل آن را بشناسد، برایش مشخص است که این امور در مدینه بسیار وجود دارد. و بیشتر این امور در الزبیر است و در همه شهرهای اسلام چندین قرن است یعنی بیش از ششصد سال است که این امور در این شهرها وجود دارد. و همه اهالی این شهرها -رؤسا و علما و امرا- احکام اسلام را بر اهالی این شهرها اجرا کرده‌اند و مردمان این شهرها دشمنان شما هستند و شما و مذهبتان که تکفیر کردن و نامیدن اینها به صنم و آلهه مع الله است، را دشنام می‌دهند.

پس طبق مذهب شما آنها کافر هستند! اما این احادیث مذهب شما را رد می‌کند. و طبق مذهب شما بیرون رفتن از مدینه بر مسلمانان واجب است! و این احادیث مذهب شما را رد می‌کند.

و طبق گمان شما، در این شهر بت‌های بزرگ عبادت می‌شود! و این احادیث گمان شما را رد می‌کند.

و طبق مذهب شما هجرت به سوی شما برای آنان بهتر است! و این احادیث گمان شما را رد می‌کند.

و طبق مذهب شما رسول خدا برای اهل مدینه شفاعت نمی‌کند برای اینکه آنها همراه الله إله دیگری قرار داده‌اند! و به اجماع، پیامبر شفيعی اطاعت شونده است. و این احادیث گمان شما را رد می‌کند.

و آنچه که این موضوع را بیشتر روشن می‌سازد این است که از آن چیزهایی که رسول خدا ﷺ به آن بشارت داده است این است که دجالی که در آخر الزمان می‌آید،

نمی‌تواند وارد مدینه شود و فتنه‌ای بزرگ‌تر از فتنهٔ دجال وجود ندارد و نهایت آنچه که دجال از مردم می‌خواهد این است که غیر الله را عبادت کنند. پس اگر این اموری که انجام دهنده‌اش را کسی می‌نامید که به همراه الله، إله دیگری قرار داده است، و انجام دهنده‌اش را بت‌پرست می‌نامید و انجام دهنده‌اش را مشرک به خداوند به شرک اکبر، می‌نامید، -حال آنکه حدود ششصد سال است که مدینه از این امور پر شده است، حتی اهل مدینه همگی بر کسی که این امور را انکار کند دشمنی و انکار می‌ورزند- پس چه فایده‌ای در عدم وارد شدن دجال به مدینه وجود خواهد داشت حال آنکه او از مردم جز شرک ورزیدن را نمی‌خواسته است؟

و در این حالت، چه فایده‌ای در بشارت پیامبر ﷺ به عدم وارد شدن دجال بر مشرکان (یعنی بر مردم مدینه که در پندار شما مشرک هستند) وجود خواهد داشت؟ إنا لله وإنا إليه راجعون.

اگر لازمهٔ مذهب‌تان، و بلکه صریح سخت‌تان را می‌دانستید، اگر از خدا خجالت نمی‌کشیدید، پس از مردم خجالت می‌کشیدید. افسوس کسی را صدا می‌زنی که زنده نیست!^۱

و آنچه بر باطل بودن مذهب‌تان دلالت دارد آنچه است که مسلم در صحیحش از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لِأَظُنُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ سورة التوبة آية ۳۳، أَنَّ ذَلِكَ تَأَمَّماً، قَالَ: إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ

۱- لقد أسمعت لو ناديت حيا * ولكن لا حياة لمن تنادي.

«اگر زنده را صدا می‌زدی می‌شنیدی، اما افسوس که کسی را صدا می‌زنی که زنده نیست».

رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَقَّى كُلُّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ
فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ»^۱

ترجمه: «شب و روز تمام نمی‌شوند (قیامت نمی‌آید) تا اینکه اللات و العزی دوباره پرستش شوند. عایشه گفت: ای پیامبر خدا، وقتی این آیه نازل شد: {او کسی است که پیامبرش را بر راه راست و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان دیگر فائق گرداند گرچه مشرکان ناپسند بدانند} گمان بر دم عبادت اللات و العزی تمام شده است. پیامبر فرمودند: تا خدا بخواهد این امر صورت نمی‌پذیرد، سپس خداوند باد خوشبویی را می‌فرستد تا روح کسانی را که مؤمنند، و لو مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند، بگیرد و بقیه را رها سازد، تا به دین اباء و اجدادشان (عبادت اللات و العزی) برگردند».

و از عمران بن حصین آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يُقَاتِلَ آخِرُهُمُ الْمَسِيحَ»^۲

ترجمه: «پیوسته گروهی از اُمّت بر حق می‌جنگند تا اینکه آخرینشان با مسیح دجال می‌جنگد».

و از جابر بن سمرة ؓ آمده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «لَنْ يَبْرَحَ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا يُقَاتِلُ عَلَيْهِ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»^۳

ترجمه: «پایداری این دین از بین نمی‌رود و گروهی از مسلمانان بر سر پایدار ماندن این دین می‌جنگند تا اینکه قیامت برپا می‌شود». مسلم روایتش کرده است.

و از عقبه بن عامر ؓ آمده که گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «لَا تَزَالُ عَصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، فَاهِرِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى

۱- صحیح مسلم: ۵ / ۴۲۵ ح ۵۲ کتاب الفتن.

۲- صحیح مسلم: ۱ / ۱۸۵ ح ۲۴۷ کتاب الإیمان.

۳- صحیح مسلم: ۴ / ۱۷۲ ح ۱۷۲ کتاب الإمارة.

تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَجَلٌ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمِسْكِ مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَذُرُّكَ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ»^۱.

ترجمه: «پیوسته جماعتی از ائمتّم برای برپایی امر خداوند می‌جنگند، و بر دشمنان نشان یعنی کسانی که با آنان مخالفت کنند چیره می‌شوند تا اینکه قیامت می‌آید و آنان بر امر خداوند استوار هستند.. عبد الله بن عمر گفت: درست است، سپس خداوند نسیمی همانند بوی مشک و نرم مانند حریر، می‌فرستد و هیچ انسانی که در قلبش به اندازه مِثْقَال حبه‌ای از ایمان باشد رها نمی‌کند مگر اینکه روح او را قبض می‌کند، سپس مردمان شرور باقی می‌مانند و قیامت بر آنان برپا می‌شود». مسلم روایتش کرده است.

و همچنین مسلم از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يَخْرُجُ الدَّجَالُ فِي أُمَّتِي، فَيَمَكُثُ أَرْبَعِينَ»؛ «دجال در امتّ من بیرون می‌آید و چهل سال باقی می‌ماند». و حدیث را ذکر می‌کند و در آن آمده است که عیسی، دجال را می‌گشتد و آمدن نسیم و قبض شدن ارواح مومنان و باقی ماندن شرار مردم را ذکر می‌کند، تا آنجا که می‌گوید: «وَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ أَلَا تَسْتَجِيبُونَ فَيَقُولُونَ فَمَا تَأْمُرُنَا فَيَأْمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ»^۲؛ «و شیطان برایشان نمایان می‌شود و به آنان می‌گوید: آیا مرا اجابت نمی‌کنید؟ می‌گویند: به چه چیزی ما را امر می‌کنی؟ پس شیطان آنان را به عبادت بت‌ها امر می‌کند».

می‌گوییم: در این احادیث صحیح، روشن‌ترین دلایل بر باطل بودن مذهب‌تان وجود دارد. و در همه این احادیث به این تصریح شده که در این امتّ اصنام عبادت

۱- صحیح مسلم: ۴ / ۱۷۳ ح ۱۷۶ کتاب الإمارة.

۲- صحیح مسلم: ۵ / ۴۵۳ ح ۱۱۶ کتاب الفتن.

نمی‌شوند مگر بعد از کشیده شدن روح همهٔ مومنان در آخر زمان. و بعد از آن است که پیامبر ﷺ عبادت اوئان را ذکر می‌کند و در آن زمان است که بت‌پرستی رخ می‌دهد. و عایشه صدیقه رضی الله عنها برداشت خودش از آن آیهٔ کریمه را بر پیامبر عرضه می‌کند، اینکه دین محمد صلی الله علیه و آله پیوسته بر همهٔ ادیان چیره می‌باشد و بت‌پرستی با چیره بودن دین ممکن نمی‌باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله منظورش از عبادت شدن بت‌ها را برای عایشه بیان می‌کند و به او خبر می‌دهد که برداشت او از آیه درست است، اما عبادت اصنام رخ نمی‌دهد مگر بعد از کشیده شدن جان همهٔ مومنان، و قبل از آن پس اصنام عبادت نمی‌شوند. و این بر خلاف مذهب شما می‌باشد.

برای اینکه بر طبق سخنان شما اللات و العزی چندین قرن است که در همهٔ شهرهای مسلمانان عبادت می‌شوند! و جز شهر شما باقی نمانده که آن هم از زمان ظهور سخن شما می‌باشد یعنی نزدیک هشتاد سال است!

و شماها گمان می‌کنید که هرکس با شما در همهٔ آنچه که می‌گویید موافق باشد پس مسلمان است و هرکس با شما مخالفت کند کافر است!

و این حدیث، صحیح می‌باشد و برای کسی که گوش شنوایی داشته باشد، باطل بودن مذهبتان را نشان می‌دهد.

و همچنین در حدیث عمران آمده که: طایفهٔ منصوره پیوسته بر حق می‌جنگد تا اینکه آخرین طایفه‌اش با مسیح دجال می‌جنگد. و همچنین حدیث عقبه که در آن آمده: جماعتی از این امت بر حق می‌جنگند و پیوسته بر دشمنانشان چیره هستند تا اینکه قیامت می‌آید و آنان بر این حق استوار هستند. و معلوم است که نهایت آنچه که دجال مردم را به سوی آن فرا می‌خواند، عبادت شدن غیر الله متعال است. و اگر عبادت غیر الله در همهٔ بلاد اسلامی ظاهر و آشکار بوده است پس چه فایده‌ای در فتنهٔ دجال وجود خواهد داشت؟ فتنه‌ای که همهٔ پیامبران امت‌هایشان را از آن بر حذر داشته‌اند؟ و همچنین پیامبرمان صلی الله علیه و آله که از فتنه‌اش بر حذر داشته است.

و کجایند آن جماعتی که بر سر دین حق قتال می کنند، و آخرینشان با دجال می جنگند، تا بیایند و با این مشرکان، یعنی این مردمی که به زعم شما هفتصد سال است مشرک شده اند و به همراه الله، إله دیگری قرار داده اند، بجنگند؟ آیا می گوئید که مخفی شده اند؟ اما در این احادیث آمده که آنها ظاهر و آشکار هستند.

آیا می گوئید که آنها مستضعف و ناتوان اند؟ ولی در این احادیث آمده که آنها بر دشمنانشان چیره هستند!

آیا می گوئید که در زمان دجال می آیند؟ ولی در این احادیث آمده که آنها پیوسته و همیشه وجود دارند!

آیا می گوئید که آنها، شما هستید؟ ولی مدت زمان ظهور شماها نزدیک به هشتاد سال است! به ما خبر بدهید که چه کسی قبل از شما سخن شما را گفته است تا اینکه ما هم سخن شما را تصدیق کنیم! وگرنه پس شما آن طایفه نیستید.

و بخدا قسم که این مطالب بزرگترین رد بر شما، و بیان فاسد بودن سخن شما می باشد. پس درود خدا و سلامش بر کسی که با شریعت کاملی آمد که در آن بیان گمراهی هر گمراهی وجود دارد.

و همچنین در حدیث عبد الله بن عمرو آمده که: بعد از اینکه جان همه مومنان گرفته می شود شیطان برای مردم نمایان می شود و آنان را به اجابت کردن خودش دعوت می کند و مردم به او می گویند که ما را به چه چیزی امر می کنی؟ و شیطان هم آنان را به عبادت او ثان امر می کند.

پس اگر بر طبق گمانتان، بلاد اسلامی، حجاز و یمن و شام و شرق و غربش، از اصنام و عبادتشان پر شده است، پس چه فایده ای در این احادیث وجود خواهد داشت؟ احادیثی که خبر داده اند او ثان عبادت نمی شوند مگر بعد از آنکه الله سبحانه و تعالی روح کسی که در قلبش اندازه دانه خردلی ایمان وجود داشته باشد را بگیرد؟

و چه فایده‌ای در جنگیدن طایفه منصوره با دجال در آخر الزمان وجود خواهد داشت؟ در حالی که مدت زمانی طولانی نزدیک به ششصد یا هفتصد سال است که این طایفه با اهل اوثان و اصنام بنا بر زعم شما - نجنگیده‌اند!

بخدا قسم همانطور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶]

«پس بی‌گمان چشم‌های (ظاهر) نابینا نمی‌شود، و لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست؛ نابینا می‌شود».

و در این وجوهی که از این احادیث ذکر کردیم برای کسی که هدفش پیروی از حق و پیمودن صراط مستقیم باشد، کفایت است. ولی کسی که هوا و خودبینی او را کور کرده باشد پس او، چنانکه خداوند جل و علا می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۱]

«و اگر فرشتگان را بر آن‌ها نازل می‌کردیم، و مردگان با آن‌ها سخن می‌گفتند، و همه چیز را در برابرشان گرد می‌آوردیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه الله بخواهد، ولی بیشترشان نمی‌دانند».

و ما حقیقتاً از کسی که با شرع مخالفت کند رویگردانیم، و از او بخاطر اللهی که هیچ الهی جز او نیست درخواست می‌کنیم تا شرع خداوندی که رسولش را با آن نازل کرده است بیاورند و بین ما و بین آنان هرکس از علمای امت را که خواستند داور قرار دهند و ما به آنها عهد و پیمان می‌دهیم که اگر حق با آنان بود حتماً از آنان پیروی کنیم.

[استدلال به کشتن کسی که خمر را با تأویل حلال کرده بود]

و از عجیب‌ترین عجایب، استدلال بعضی از شما به قصه قدامة بن مظعون و همراهانش است آنجا که خمر را حلال کردند و این فرموده خداوند را تأویل کردند:

﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا﴾ [المائدة: ۹۳]

«بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست». و عمر و همه صحابه اجماع داشتند که اگر اینها برگشتند و به تحریم خمر اقرار کردند که خوب است و گرنه کشته می‌شوند.

می‌گویم: تحریم خمر به ضرورت دین اسلام و طبق کتاب و سنت و همه علمای امت، معلوم می‌باشد، و همراه با آن، مهاجرین و انصار و همه مسلمان در آن زمان بر تحریمش اجماع داشتند. و امام در آن زمان برای همه امت، یک امام واحد بود و دین در نهایت ظهور خودش قرار داشت. و با همه اینها، عمر و هیچ یک از صحابه، آن کسانی که خمر را حلال کردند، تکفیر نکردند، مگر در صورتی که عناد کنند و امام آنان را فراخواند و برایشان به روشنی و واضحی بیان کند و هیچ التباسی برایشان باقی نماند. پس اگر بعد از اقامه حجت توسط کتاب و سنت و اجماع قطعی امت، و امام عادل که همه امت بر امامتش اجماع دارند، پس اگر بعد از این عناد کردند، حد قتل بر آنان اقامه می‌شود.

و با همه اینها، کسی که با برداشت‌های فاسد شما مخالفت کند را کافر می‌دانید! برداشت‌هایی که جایز نیست برای کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد در آن برداشت‌ها از شما پیروی کند و در آن از شما تقلید کند.

و به این قصه احتجاج می‌کنید! بلکه بخدا قسم اگر کسی به این قصه بر ضد شما احتجاج کند و راه شما را راه همان کسانی قرار بدهد که خمر را حلال کردند، پس احتجاج او به صواب نزدیک‌تر است نسبت به احتجاج شما به این قصه بر ضد مخالفاتان!

شماها خودتان را همانند عمر در بین همه مهاجرین و انصار قرار داده‌اید؟! فإنا لله وإنا إليه راجعون! چه بلای وحشتناکی!

[استدلالی سست و ضعیف]

و همچنین از عجایب، استدلالتان به عبارت شیخ که در «الإقناع» آمده است می‌باشد که می‌گوید: «أن من قال: إن عليا إله، وإن جبريل غلط فهذا كافر، ومن لم يكفره فهو كافر»؛ «هرکس بگوید علی، إله است و جبریل [در نازل کردن وحی بر محمد، به جای علی] دچار خطا شد، کافر است و هرکسی که تکفیرش نکند او هم کافر است». بسیار عجیب است! آیا هیچ مسلمانی شک می‌کند که کسی که می‌گوید همراه الله، إله دیگری وجود دارد - چه علی باشد چه غیر او - مسلمان است؟ آیا مسلمانی شک می‌کند که کسی که می‌گوید روح الامین نبوت را از کسی دیگر برگردانده و به محمد داده است، مسلمان است؟

ولی شماها، عبارت: «هرکس بگوید علی إله است» را به «کسی که شماها او را إله نامیده‌اید» و اینکه می‌گویید هرکس چنین و چنان بکند پس او را إله گرفته است، منتقل و تبدیل نموده‌اید! و بر نادانان تبلیس کرده‌اید. پس چرا اهل علم نگفته‌اند که هرکس از مخلوقی چیزی بخواهد پس او را إله قرار داده است؟ یا چرا نگفته‌اند که هرکس برای مخلوقی نذر کند یا چنین و چنان کند پس او را إله قرار داده است؟ بلکه اینها، نامگذاری‌هایی است که شماها از بین سایر اهل علم، اختراع کرده‌اید و کلام الله متعال و رسولش ﷺ و کلام اهل علم رحمهم الله را بر فهم و برداشت‌های فاسدتان حمل کرده‌اید. فإنا لله وإنا إليه راجعون.

فصل [حقیقت شرک و اسباب آن]

و اکنون بعضی از سخنان اهل علم در توصیف مذهب مشرکانی که رسولان صلوات الله وسلامه علیهم را تکذیب می کردند می آوریم.

ابن القیم می گوید: {مردم بر هدایت و دین حق بودند، و اولین کسی که آنان را به عبادت اصنام و انکار زنده شدن فریفت، شیطان بود و اولین کسی بود که آنان را از جهت عکوف بر قبرها و تصاویرشان فریفت؛ چنانکه خداوند در کتابش آن را آورده و می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ

وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]

«و گفتند: إله‌های خود را رها نکنید و (بخصوص) ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید».

ابن عباس می گوید: اینها اسامی مردان صالح قوم نوح بودند، هنگامی که مردند شیطان به قوم آنان وحی کرد که در مجالس و محل اجتماعشان مجسمه‌هایی برایشان نصب کنند و آن مجسمه‌ها را به اسم آن صالحان نامگذاری کنند. و چنین کردند و (در این مرحله هنوز) مورد عبادت قرار نگرفته بودند تا اینکه آن نسل مردند و علم و آگاهی نسبت به علت و هدف اصلی ساختن مجسمه‌ها از بین رفت و سپس عبادت شدند.

پس خداوند نوح را به سوی آنان فرستاد تا فقط خداوند یکتا را عبادت کنند، اما آنها نوح را تکذیب کردند. و شیطان بت‌های قوم نوح را از کناره‌های دریا بیرون آورد و عرب را به عبادت آنها فراخواند و عبادتش کردند. سپس عرب‌ها بعد از آن مدت، آنچه را که نیکو می‌پنداشتند عبادت کردند و آن دینی که بر آن بودند را فراموش کردند و دین ابراهیم را با عبادت بت‌ها عوض کردند و از دین ابراهیم تنها تعظیم خانه کعبه و حج باقی ماند و قبیله نزار در تلبیه‌اش می گفت: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ،

إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكٌ؛ «آماده و در خدمتیم، شریکی نداری، مگر شریکی که برای توست، و تو مالک او و آنچه دارد هستی».

تا آنجا که ابن القیم می‌گوید: {و هر منطقه‌ای، بتی داشت و آن را عبادت می‌کردند سپس خداوند، محمد ﷺ را برانگیخت. قریش گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْأِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا (همه) اِله‌ها را یک اِله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

و هرگاه شخصی مسافرت می‌کرد و در منزلگایی توقف می‌کرد چهار تا سنگ برمی‌داشت و هرکدام که بهتر بود را به عنوان رب خود می‌گرفت و سه سنگ دیگر را به عنوان پایه قرار می‌داد، و وقتی که به سفرش ادامه می‌داد آن سنگ‌ها را رها می‌کرد و هرگاه در منزل دیگری توقف می‌کرد همین کار را دوباره انجام می‌داد. و حنبل از رجاء العطاردی روایت کرده که گفت: «ما در جاهلیت سنگ‌ها را عبادت می‌کردیم و هرگاه سنگی بهتر از سنگی که داشتیم پیدا می‌کردیم سنگ خودمان را رها کرده و آن را برمی‌داشتیم. و اگر هم سنگی پیدا نمی‌کردیم مشتی خاک بر می‌داشتیم سپس گوسفندی می‌آوردیم و شیرش را بر آن می‌ریختیم سپس دور آن طواف می‌کردیم».

و از اَبی عثمان النهدي آمده که گفت: «ما یک بار در زمان جاهلیت، در یک مسافرت، سنگی را عبادت می‌کردیم، که یک دفعه مندای ندا داد که ای همسفران، رب شما هلاک شد، به دنبال رب دیگری بگردید. پس هر پستی و بلندی را به دنبال سنگ می‌گشتیم و در حال گشتن بودیم که مندای دیگری ندا داد که ما رب شما یا مشابه آن را پیدا کردیم، که آن سنگی بود، و ما بر آن قربانی می‌کردیم».

و هنگامی که رسول خدا ﷺ، مکه را فتح کرد، حول خانهٔ کعبه ۳۶۰ بت وجود داشت که با عصایش بر سر و صورت آنها می‌زد و می‌فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ

الْبَطْلُ [الإسراء: ۸۱] «حق آمد، و باطل نابود شد». و آن بت‌ها بر روی صورت‌هایشان می‌افتادند سپس دستور داد که از مسجد بیرون انداخته و سوزانده شوند}.

ابن القیم می‌گوید: {بازی کردن شیطان با مشرکان اسباب مختلفی دارد: گروهی را به عبادت خودش فرا خواند از جهت تعظیم کردن مردگانی که آن اصنام (بت‌ها) را بر اساس تصویر آنها ساخته بودند؛ چنانکه درباره قوم نوح آمد. و بعضی دیگر اصنام را بر طبق تصویر ستارگانی ساختند که گمان می‌کردند در جهان موثر هستند و برایشان خانه‌ها و دربانان و پرده‌ها و حج‌ها و قربانیانی قرار دادند.

و بعضی از بت‌پرستان، خورشید را عبادت می‌کردند که گمان می‌کردند خورشید فرشته‌ای از فرشتگان است که جان و عقل دارد و اصل نور ماه و ستارگان از اوست و در نزد آنها، همه موجودات عالم پایین از خورشید است و در نزد آنها، خورشید پادشاه آسمان است، برای همین مستحق تعظیم و سجود است.

و از شرایعشان در عبادت خورشید این بود که آنها برای خورشید صنمی برگرفته بودند و آن صنم خانه خاصی داشت که به آن خانه می‌رفتند و در آنجا روزانه سه بار برای خورشید نماز می‌خواندند. و کسانی که مشکل و گرفت داشتند به آن خانه می‌رفتند و برای آن صنم نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و تعظیمش می‌کردند. آنها هنگامی که خورشید طلوع می‌کرد و غروب می‌کرد و به وسط آسمان می‌رفت همگی برایش سجده می‌کردند.

و گروه دیگری برای ماه، صنمی برگرفتند و گمان کردند که ماه مستحق تعظیم و عبادت است و تدبیر عالم پایین به سوی ماه برمی‌گردد و ماه را عبادت می‌کردند و برایش نماز می‌خواندند و سجده‌اش می‌کردند و روزهای مشخصی از هر ماه را برایش روزه می‌گرفتند؛ سپس با غذا و نوشیدنی و شادی نزد آن صنم می‌رفتند.

و بعضی از آنان اصنامی که بر صورت ستارگان ساخته شده بود را عبادت می کردند و برای آن ستارگان، هیکل‌ها و معبدهایی بنا کردند و هر یک از آن ستاره‌گان، صنم‌های خاص خودش و عبادت مختص به خودش را داشت}.

تا آنجا که می‌گوید: {و بعضی از آنان، آتش را عبادت کردند تا اینکه آن را إله معبود قرار دادند و برای آتش خانه‌های زیادی ساختند و برای آن خانه‌ها پرده داران و نگهبانانی قرار دادند تا اینکه یک لحظه هم خاموش نشود.

و از عبادت‌هایشان این بود که آنها دور آن آتش طواف می کردند و بعضی از آنان خودش را برای تقرب به آتش، داخل آن می‌انداخت و بعضی دیگر فرزندش را برای تقرب به آن، در آن می‌انداخت و عابدان و زاهدان و عاکفان و روزه دارانی برای آن آتش وجود داشت و وضع عبادتشان به گونه‌ای بود که در آن خللی وارد نمی کردند. و بعضی از مردم آب را عبادت کردند و گمان کردند که آب، اصل هر چیزی است و عبادت‌هایی برایش داشتند مانند تسبیح و تحمید و سجود برایش.

و بعضی از مردم حیوانات را عبادت کردند، بعضی‌ها گاو را عبادت کردند و بعضی دیگر اسب را و بعضی دیگر بشر را و بعضی دیگر درخت را و بعضی دیگر شیطان را عبادت کردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ۖ وَأَنْ أَعْبُدُونِیْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ﴾ [یس:

[۶۰-۶۱]

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکار است؟! و اینکه مرا پرستید، این راه مستقیم است»}.

ابن القیم می‌گوید: {و بعضی از آنان به اینکه برای این جهان، آفریدگاری فرهیخته و حکیم و پاکیزه از عیوب و نقائص وجود داشته باشد اقرار می کردند و می‌گفتند ما راهی برای رسیدن به او جز با واسطه‌ها نداریم، پس بر ما واجب است که بوسیله آنها به او نزدیک شویم، پس آن واسطه‌ها ارباب ما و آلله ما و شفیعان ما نزد رب الأرباب و إله الألهه هستند، پس ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند

نزدیک گردانند، و اینجاست که ما نیازهایمان را از آن واسطه‌ها درخواست می‌کنیم و احوال خود را بر آنها عرضه می‌داریم و در همهٔ امورمان به سمت آنان رو می‌کنیم. پس آنان نزد إله ما و إله خودشان شفاعت می‌کنند و چنین چیزی حاصل نمی‌شود مگر از جهت استمداد از روحانیات و چنین چیزی با تضرع و زاری کردن برایشان با خواندن نماز و دادن زکات و ذبح و قربانی کردن برایشان و تقدیم کردن بخورات (دودهای خوشبختی) برای آنها خواهد بود، و اینها کافر شدند بخاطر دو اصلی که همهٔ رسولان با این دو اصل آمده‌اند. یکی: عبادت کردن الله یکتای بدون شریک و کفر ورزیدن به آن إله‌هایی که بجای او عبادت می‌شوند. و دوم: ایمان به رسولانش و به آنچه که از طرف الله آورده‌اند از روی تصدیق و اقرار و انقیاد. و این مذهب مشرکان در همه امت‌ها می‌باشد.

و (ابن القیم) می‌گوید: {قرآن و کتاب‌های إلهی به باطل بودن این دین و کافر بودن اهل آن تصریح دارد}.

و می‌گوید: {برای اینکه خداوند سبحان از اینکه غیر او، همانند او و همتای او و شبیه او قرار داده شود، نهی کرده است، چون مشرکان کسانی که او را تعظیم و عبادت می‌کردند را به خالق تشبیه کرده بودند و خصائص إلهیت را به آنها اعطا کرده بودند و تصریح کردند که آنها إله هستند و اینکه همهٔ إله‌ها یک إله قرار داده شود را انکار کردند و گفتند: بر عبادت إله‌هایتان پایداری کنید و تصریح کردند به اینکه بت‌هایشان إله معبود هستند که از آنان رجا و خوف می‌رود و تعظیم می‌شوند و برایشان سجده می‌شود و برایشان قربانی‌ها تقدیم می‌کردند و دیگر از خصائص عبادتی که جز برای خداوند متعال شایسته نمی‌باشد.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ انداداً﴾ [البقرة: ۲۲]

«بنا براین برای الله همتایانی قرار ندهید».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ انداداً﴾ [البقرة: ۱۶۵]

«و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می‌کنند».

این افراد مخلوقات را همانند خالق قرار دادند. و «الند»، به معنای شبیه است، گفته می‌شود فلانی ند و شبیه فلانی است. و ندنده یعنی شبیه و همانندش.

ابو زید درباره: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ می‌گوید: یعنی إله‌هایی که همراه الله قرار دادند. و الزجاج می‌گوید: یعنی همراه الله، امثال و نظرائی قرار ندهید.

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱]

«ستایش برای الله است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریک‌ها و نور را پدید آورد، و با این همه آن‌هایی که کافر شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند (و به او شرک می‌آورند)». یعنی غیر او را با او معادل و برابر قرار دادند. و مخلوقاتش را عدل و شبه او قرار دادند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: (خداوند می‌گوید) می‌خواهند از مخلوقاتم اصنام و سنگ‌ها را معادل من قرار دهند، بعد از آنکه به نعمت من و ربوبیت من اقرار کردند. الزجاج می‌گوید: بدان که اوتعالی خالق آنچه که در این آیه ذکر کرده است می‌باشد و اینکه هیچ چیزی شبیه خالقش نیست و بدان که کافران برای او عدلی قرار دادند و عدل یعنی مساوی قراردادن، گفته می‌شود آن چیز معادل آن چیز دیگر است؛ در صورتی که با آن مساوی باشد.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵]

«آیا (مانند و) هم‌نامی برای او می‌شناسی؟».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شبیه و همانند اش همان کسی است که همانم او می‌شود، و این آیه نفی کرد که مخلوق، مشابه و مماثل خالقش باشد طوری که مستحق عبادت و تعظیم باشد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]

«و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست».

و می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]

«هیچ چیز همانند او نیست».

همانا مقصودش از این آیه نفی این بوده که برای او شریکی یا معبودی مستحق عبادت و تعظیم وجود داشته باشد. و این شبیه - که با نفی و نهی کردن از آن را باطل نموده است - اصل شرک عالم است. { انتهای سخن ابن القیم بصورت خلاصه. و به این خاطر این سخن ابن القیم را نقل کردیم تا صفت شرک مشرکان را بدانید. و بدانید که این اموری که بخاطرش تکفیر می کنید و مسلمان را بخاطر آن از اسلام خارج می کنید، شرک اکبر نیست، -چنانکه شماها گمان می کنید- همان شرک مشرکانی که همه پیامبران را تکذیب می کردند. و بلکه این کارهایی که بخاطرش تکفیر می کنید، از فروع شرک اصغر است. و بعضی ها این کارها را شرک ننمیده و بلکه در بین امور حرام ذکر کرده اند. و بعضی دیگر این کارها را در مکروهات ذکر کرده اند. چنانکه در کتب اهل علم ذکر شده و هرکس بخواهد می تواند آن را پیدا کند.

خداوند سبحان ما و همه مسلمانان را از همه آنچه که او را خشمگین می سازد، دور نگه دارد. آمین والحمد لله رب العالمین.

فصل [حقیقت اسلام و صفت مسلمان]

و این رساله را با بعضی از احادیث پیامبر ﷺ درباره صفت مسلمان به پایان می رسانی.

حدیث اول: حدیث عمر است، که جبرئیل علیه السلام از پیامبر ﷺ درباره اسلام سوال می کند. پیامبر فرمود: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتُحَجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ قَالَ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ وَتُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ، قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ؟ قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ قَالَ: صَدَقْتَ».

ترجمه: «اسلام اینست که شهادت دهی اینکه هیچ الهی جز الله (تعالی) نیست و محمد فرستاده خداست و نماز بر پا داری و زکات بدهی و رمضان را روزه بگیری، اگر توانایی داشتی به حج خانه خدا بروی، گفت: راست گفتی! گفت: پس خبر ده مرا از ایمان. فرمود: اینکه ایمان بیاوری به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت و ایمان بیاوری به قدر، خیرش و شرش. گفت: راست گفتی. پس خبر ده مرا از احسان. فرمود: اینکه خدا را چنان بپرستی که گویی او را می بینی». تا آخر حدیث که در آن آمده: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ»؛ «این جبرئیل بود که برای تعلیم دین به شما آمده بود». مسلم^۱ و البخاری^۲ آن را روایت کرده اند.

حدیث دوم: از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «بُنيَ الإسلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ».

ترجمه: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن به اینکه هیچ الهی جز الله وجود ندارد و محمد رسول خداست. دوم: اقامه نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان». به روایت البخاری^۳ و مسلم^۴.

۱- صحیح مسلم: ۱ / ۶۴ کتاب الإیمان.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۲۷ ح ۵۰ کتاب الإیمان.

۳- صحیح البخاری: ۱ / ۱۲ ح ۸ کتاب الإیمان.

۴- صحیح مسلم: ۱ / ۷۳ ح ۲۱ کتاب الإیمان.

حدیث سوم: در صحیحین^۱ از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت: «قَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيَكَ إِلَّا فِي شَهْرِ حَرَامٍ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْيَمُّ مِنْ كُفَّارٍ مُضَرٍّ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَضْلِي نُخْبِرَ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا وَنَدْخُلَ بِهِ الْحِجَّةَ. فَأَمَرَهُمْ بِالْإِيْمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا الْإِيْمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمْسَ. وَقَالَ: احْفَظُوهُمْ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ».

ترجمه: «نمایندگان عبد القیس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما جز در شهر حرام نمی‌توانیم نزد تو بیاییم، و بین ما و بین شما قبیله کافر مضر وجود دارد، پس ما را به امر فصیله کننده‌ای امر نما تا کسان خود را به آن خبر دهیم و با آن وارد بهشت شویم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به ایمان آوردن به خداوند یکتا امر نمود و فرمود: آیا می‌دانید ایمان به خدای یکتا چیست؟ گفتند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: گواهی دادن به اینکه هیچ الهی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد رسول خداست، و برپاداشتن نماز و دادن زکات و روزه رمضان و اینکه خمس غنایم داده شود. و فرمود: اینها را حفظ کنید و افراد خود را از آن باخبر سازید».

حدیث چهارم: از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «إِنَّكَ تَأْتِي أَقْوَامًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَعْيَانِهِمْ فَتُرَدُّ فِي فُقَرَائِهِمْ».

ترجمه: «تو به سوی قومی از اهل کتاب می‌روی، پس آنان را دعوت کن به این که شهادت بدهند که خدایی جز الله نیست و من پیامبر او هستم؛ اگر این دعوت را اطاعت کردند، به آنان اعلام کن که خداوند هر شبانه روز پنج بار نماز را بر آنان فرض کرده است؛ اگر اطاعت نمودند، آنگاه به آنها خبر بده که خداوند زکات را بر آنان واجب گردانیده است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرای آنان داده شود». به روایت البخاری.^۱

حدیث پنجم: از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ».

ترجمه: «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی می‌دهند که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم، پس اگر این را گفتند خون‌ها و اموالشان را از من حفاظت کرده‌اند مگر به حق اسلام و حسابشان با خداوند است». به روایت البخاری و مسلم.^۲

حدیث ششم: و از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۱- صحیح البخاری: ۴ / ۱۵۰۸ ح ۴۰۹۰ کتاب الغازی.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۱۷ ح ۲۵، صحیح مسلم: ۱ / ۸۱ ح ۳۶.

ترجمه: «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند هیچ الهی جز الله نیست، پس اگر این را گفتند خون‌ها و اموالشان را از من نگه داشته‌اند؛ مگر به حق آن و حسابشان با خداوند است». به روایت البخاری و مسلم.^۱

و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة با این زیادت آن را روایت کرده‌اند: «... وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، ثُمَّ قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَدِمَائِهِمْ». ترجمه: «... و اینکه محمد رسول خداست و نماز بپا دارند و زکات بدهد، در این صورت اموال و خون‌هایشان بر من حرام است».

حدیث هفتم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيُؤْمِنُوا بِي، وَبِمَا جِئْتُ بِهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا».

ترجمه: «دستور یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهد که هیچ الهی جز الله نیست و به من و آنچه آورده‌ام ایمان بیاورند، پس اگر چنین کردند خون‌ها و اموالشان را از من نگه داشته‌اند مگر به حق آن». مسلم روایتش کرد است.^۲

حدیث هشتم: حدیث بریده ابن الحصیب رضی الله عنه است که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه جیشی را می‌فرستاد - و حدیث را ذکر می‌کند که در آن آمده - «إِذَا حَاصَرْتُمْ أَهْلَ مَدِينَةٍ، أَوْ أَهْلَ حِصْنٍ، فَإِنْ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَهُمْ مَا لَكُمْ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَيْكُمْ».

۱- صحیح البخاری: ۳ / ۱۰۷۷ ح ۲۷۸۶ کتاب الجهاد، صحیح المسلم: ۱ / ۸۰ ح ۳۳ کتاب الإیمان،

مسند أحمد: ۲ / ۳۴۵، سنن ابن ماجه: ۱ / ۲۷ ح ۷۱ / المقدمة، صحیح ابن خزيمة: ۴ / ۸ ح ۲۲۴۸ کتاب الزکاة.

۲- صحیح مسلم: ۱ / ۸۱ ح ۳۴ کتاب الإیمان.

ترجمه: «هرگاه اهل شهری یا قلعه‌ای را محاصره کردید، پس اگر گواهی دادند که هیچ إلهی جز الله نیست، پس هر آنچه برای شما هست برای آنان هم هست و هر آنچه که علیه شماست علیه آنان هم است». به روایت مسلم.

حدیث نهم: از المقداد بن الأسود رضی الله عنه آمده که گفت: «قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَاتَلَنِي فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، وَقَالَ: أَسَلَمْتُ لِلَّهِ، أَقْتُلُهُ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقْتُلُهُ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ».

ترجمه: «یا رسول الله! اگر با کافری، روبرو شدم و او با من جنگید و یکی از دست‌هایم را با شمشیر زد و قطع کرد. بعد از آن، فرار نمود و به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم. آیا بعد از اینکه این سخن را به زبان آورد، او را به قتل برسانم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نکش. مقداد می‌گوید: گفتیم: یا رسول الله! او دستم را قطع کرده و بعد از آن، این کلمه را به زبان آورده است! آیا او را به قتل برسانم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را به قتل نرسان؛ زیرا او مانند تو است قبل از این که او را به قتل برسانی». به روایت البخاری و مسلم.^۱

حدیث دهم: حدیث اسامه رضی الله عنه است که مردی را بعد از آنکه لا إله إلا الله گفته بود کشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت با لا إله إلا الله چه می‌کنی؟ اسامه گفت: ای رسول خدا، او تنها بخاطر پناه بردن از کشته شدن این را گفت. فرمود: مگر قلبش را شکافتی؟ و مدام تکرار می‌کرد که: روز قیامت با لا إله إلا الله چه می‌کنی؟ اسامه

۱- صحیح البخاری: ۵ / ۲۵۱۸ ح ۶۴۷۲ کتاب الدیات، صحیح مسلم: ۱ / ۱۳۴ ح ۱۵۹ کتاب الإیمان.

گفت: تا اینکه آرزو کردم ای کاش تا آن روز مسلمان نشده بودم. و حدیث در صحیح مسلم آمده است.

لفظ حدیث اسامه در صحیحین^۱ چنین است: «عن أسامة قال: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْحَرَقَةِ مِنْ جُهَيْنَةَ، قَالَ: فَصَبَحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، قَالَ: وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، قَالَ: فَلَمَّا غَشَيْنَاهُ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: فَكَفَّ عَنْهُ الْأَنْصَارِيُّ، فَطَعْنَتْهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَّغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَا أُسَامَةُ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا كَانَ مُتَعَوِّذًا، قَالَ: «أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكْرِرُهَا عَلَيَّ، حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ».

ترجمه: «از اسامه بن زید رضی اللہ عنہ روایت شده است که گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ما را به منطقه حرقه از قبیله جهینه فرستاد، و ما سپیده دم مردم را در سر آبهایشان یافتیم. من و مردی از انصار یکی از آنان را تعقیب کردیم و چون به وی رسیدیم گفت: لا اله الا الله، انصاری خود را از او بازداشت و من او را به نیزه زده کشتم و چون به مدینه رسیدیم این خبر به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم رسیده و به من فرمود: آیا بعد از آنکه لا اله الا الله گفت، وی را کشتی؟ گفتم: یا رسول الله او پناه جوینده بود. باز فرمود: آیا او را بعد از آنکه لا اله الا الله گفت، کشتی؟ و این سخن را به اندازه‌ای تکرار فرمود که آرزو کردم کاش پیش از این روز مسلمان نشده بودم».

و در روایت دیگری آمده که فرمود: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ؟»^۲ «آیا قلب او را شکافتی (تا بدانی قلبش هم آن را گفته است یا خیر)».

۱- صحیح البخاری: ۱/ ۱۳۵ ح ۱۵۹ کتاب الإیمان، صحیح مسلم: ۱/ ۱۳۴ ح ۱۵۹ کتاب الإیمان.

۲- صحیح البخاری: ۱/ ۱۳۴ ح ۱۵۸.

و ابن مردویه از ابراهیم التیمی از پدرش از اسامه روایت کرده که گفت: «لَا أَقْتُلُ رَجُلًا يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَبَدًا».

ترجمه: «هرگز کسی که لا اله الا الله می گوید را نکش».

حدیث یازدهم: از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن الولید رضی الله عنه را به سوی بنی حذیفه فرستاد، و او آنان را به اسلام دعوت کرد اما به خوبی نگفتند که اسلام آوریدیم، بلکه به جای آن گفتند: صباُنا صباُنا (از دینی وارد دین دیگری شدیم). به این خاطر خالد آنان را اسیر می کرد و می کشت. - تا آنجا که ابن عمر می گوید- پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم و ماجرا را برایش تعریف کردیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دستانش را بلند کرد و دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ»؛ «بارالهی من از آنچه خالد انجام داده به سوی تو برائت می جویم». به روایت احمد و البخاری.^۱

حدیث دوازدهم: از انس رضی الله عنه آمده که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا غَزَا قَوْمًا لَمْ يُغِرْ حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ».

ترجمه: «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با قومی جنگ می کرد تا صبح نمی شد به آنان حمله نمی کرد، پس اگر صدای اذان می شنید، دست نگه می داشت و اگر اذان نمی شنید، بعد از آنکه صبح می شد حمله می کرد». به روایت احمد و البخاری.^۲

همچنین از انس آمده که: «كَانَ يُغِيرُ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ، وَكَانَ يَسْتَمِعُ الْأَذَانَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ وَإِلَّا أَغَارَ، وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

۱- مسند أحمد: ۲ / ۱۵۰، صحیح البخاری: ۴ / ۱۵۷۷ ح ۴۰۸۴ کتاب المغازی.

۲- مسند أحمد: ۳ / ۱۵۹، صحیح البخاری: ۱ / ۲۲۱ ح ۵۸۵ کتاب الأذان.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَى الْفِطْرَةِ. ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ: خَرَجْتَ مِنَ النَّارِ، فَنَظَرُوا إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ رَاعِي مَعْزٍ.

ترجمه: «پیامبر ﷺ هرگاه صبح می شد حمله می کرد، پیامبر منتظر می شد تا اذان را بشنود پس اگر اذان می شنید دست نگه می داشت و گرنه حمله می کرد. پس پیامبر شنید که مردی می گفت: الله اکبر الله اکبر. پیامبر ﷺ فرمود: بر فطرت قرار داری. سپس گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. پیامبر فرمود: از آتش بیرون آمدی. پس به او نگاه کردند دیدند که او چوپان گله بز است». مسلم روایتش کرده است.^۱

حدیث سیزدهم: از عصام المزنی رحمه الله آمده که گفت: هرگاه رسول خدا سربهای را می فرستاد می فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَسْجِدًا أَوْ سَمِعْتُمْ مُنَادِيًا، فَلَا تَقْتُلُوا أَحَدًا».

ترجمه: «هرگاه مسجدی را دیدید یا صدای ندا دهنده (اذان گوینده) ای را شنیدید پس کسی را نکشید». به روایت احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه.^۲

حدیث چهاردهم: از ام سلمه رضي الله عنها آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِئَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا نَقَاتِلُهُمْ؟ قَالَ: لَا، مَا صَلَّوْا».

ترجمه: «همانا آمرایی بر شما حاکم خواهند شد که بعضی از کارهای آنها را نیک و موافق شرع و برخی را مخالف آن می بینید، و هرکس که آن را (در دل) ناپسند دانست (ولی توانایی عملی یا قولی برای مبارزه نداشت، تنها با همین ناپسند دانستن، وظیفه اش را ادا کرده و) از گناه بری می شود، و هرکس با آن مخالفت و به قدر توانایی خود مبارزه کند، (از گناه تأیید ظلم و منکر) سالم می ماند، ولی کسی که به عمل

۱- صحیح مسلم: ۱ / ۳۶۶ ح ۹ کتاب الصلاة.

۲- مسند أحمد: ۳ / ۴۴۸، سنن أبي داود: ۳ / ۴۳ ح ۲۶۳۵ کتاب الجهاد، سنن الترمذی: ۴ / ۱۰۲

ح ۱۵۴۹ کتاب السيرة، مجمع الزوائد: ۶ / ۲۱۰.

آنان راضی باشد و از آنها پیروی کند، (عاصی و نافرمان و گناهکار است). گفتند: ای رسول خدا آیا با آنها نجنگیم؟ فرمودند: تا هنگامی که در میان شما نماز را اقامه کنند، نه». به روایت مسلم.^۱

حدیث پانزدهم: از انس رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ».

ترجمه: «هرکس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید». به روایت بخاری.^۲

حدیث شانزدهم: از ابی سعید رضی الله عنه در حدیث خوارج آمده که: «فَقَالَ ذُو الْخَوِصِرَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اتَّقِ اللَّهَ، فَقَالَ: وَيْلَكَ أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ، قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ فَقَالَ: لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّيَ قَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي لَمْ أَوْمَرْ أَنْ أَنْفُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ، وَلَا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ».

ترجمه: «ذو الخویصره به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: از خدا بترس! پیامبر فرمود: وای بر تو مگر من سزاوارترین کس روی زمین نیستم که از خدا بترسم؟ ابی سعید می‌گوید: سپس آن مرد برگشت و رفت. خالد بن الولید گفت: ای رسول خدا آیا گردنش را زنم؟ فرمود: نه، شاید نماز بخواند. خالد گفت: چه بسیار نماز گذارانی که با زبانش چیزی می‌گوید که در قلبش نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من امر نشدم که

۱- صحیح مسلم: ۴ / ۱۲۸ ح ۶۳ کتاب الإمارة.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۱۵۳ ح ۳۸۵ کتاب الإیمان.

قلب‌های مردم را سوراخ کنم و سینه‌هایشان را بشکافم (تا بدانم آیا آنچه با زبانش می‌گوید در قلبش وجود دارد یا نه)»^۱.

حدیث هفدهم: از عبید الله بن عدی بن الخیار آمده که مردی از انصار برایش تعریف کرده که او نزد پیامبر ﷺ در مجلسی بوده و دم گوش او برای کشتن یکی از منافقان اجازه خواست. پس پیامبر ﷺ با صدای بلند فرمود: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» «مگر شهادت نمی‌دهد که هیچ الهی جز الله نیست؟». آن انصاری گفت: آری ای رسول خدا، اما شهادتی ندارد (شهادتش راست نیست). پیامبر فرمود: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟» «مگر شهادت نمی‌دهد که من رسول خدا هستم؟». گفت: آری اما شهادتی ندارد. پیامبر فرمود: «أَلَيْسَ يُصَلِّي؟» «مگر نماز نمی‌خواند؟» گفت: آری اما نمازی برایش نیست. فرمود: «أَوَلَيْكَ الَّذِينَ نَهَانِي اللَّهُ عَنْ قَتْلِهِمْ؟» «آنها کسانی هستند که خداوند مرا از کشتنشان نهی کرده است». الشافعی و احمد روایتش کرده‌اند.^۲

حدیث هجدهم: در صحیحین^۳ از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: ذُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، قَالَ: تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أُرِيدُ عَلَى هَذَا، فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا».

ترجمه: «مردی بادیه‌نشین نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: عملی به من معرفی کن که اگر آن را انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله صلی الله

۱- صحیح مسلم: ۲ / ۴۳۸ ح ۱۴۴ کتاب الزکاة.

۲- مسند أحمد: ۲ / ۴۳۲، السنن الكبرى للبيهقي: ۱ / ۷۱ ح ۱۵ کتاب الإیمان.

۳- صحیح البخاری: ۲ / ۵۰۶ ح ۱۳۳۳ کتاب الزکاة، صحیح مسلم: ۱ / ۷۱ ح ۱۵ کتاب الإیمان.

علیه وسلم فرمود: خدا را عبادت کن و چیزی را با او شریک نگردان، نمازهای فرض را بخوان، زکات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگیر. آن مرد بادیه نشین، گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اضافه بر اینها (که فرمودی)، هیچ کاری انجام نخواهم داد. هنگامی که آن مرد رفت، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هر کس می خواهد، مردی از اهل بهشت را ببیند، به این مرد، نگاه کند».

حدیث نوزدهم: از عمرو بن مرة الجهنی آمده که گفت: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ الْحَمْسَ، وَأَدَيْتُ الزَّكَاةَ، وَصُمْتُ رَمَضَانَ، وَقُمْتُهٖ، فَمِمَّنْ أَنَا؟ قَالَ: أَنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ».

ترجمه: «ای رسول خدا اگر من گواهی دهم که هیچ الهی جز الله نیست و تو رسول خدایی و نمازهای پنجگانه را بخوانم و رمضان را روزه بگیرم و بپا دارم، من از چه کسانی خواهم بود؟ پیامبر فرمود: از صدیقین و شهداء خواهی بود». به روایت ابن حبان و ابن خزیمه در صحیحشان.^۱

حدیث بیستم: از العباس بن عبد المطلب ؓ آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا». ترجمه: «هرکس به اینکه الله، ربش باشد، و اسلام دینش باشد و محمد پیامبر باشد، طعم ایمان را می چشد». به روایت مسلم.^۲

حدیث بیست و یکم: از سعد ؓ آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ الْمُؤَذِّنَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ».

۱- الإحسان بتقريب صحيح ابن حبان: ۵ / ۱۸۴ ح ۳۴۲۹، صحيح ابن خزيمة.

۲- صحيح مسلم: ۱ / ۹۲ ح ۵۶ كتاب الإيمان.

ترجمه: «هرکس هنگامی که شهادتینِ مودن را می‌شنود بگوید: به الله به عنوان رب و به محمد به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین راضی شدم، گناهانش بخشیده می‌شود». به روایت مسلم^۱

حدیث بیست و دوم: در صحیحین^۲ از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْإِيمَانُ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً، أَفْضَلُهَا قَوْلُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْعِظَمِ عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ».

ترجمه: «ایمان هفتاد و چند شعبه است، بهترین آن گفتن لا اله الا الله است و پایین‌ترین آن از بین بردن چیزهای آزار رسان بر سر راه است. و حیاء شعبه‌ای از ایمان است».

حدیث بیست و سوم: حدیث ابن عباس رضی الله عنهما است که گفت: ابو طالب مریض شد و قریشیان و پیامبر صلی الله علیه و آله برای عیادت نزد او آمدند. - و حدیث را ذکر می‌کند که در آن آمده است - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُرِيدَ مِنْهُمْ كَلِمَةً وَاحِدَةً يَقُولُونَهَا، تَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَرَبُ، وَتُؤَدِّي إِلَيْهِمْ بِهَا الْعَجَمُ الْحَزِيَّةَ. قَالُوا: كَلِمَةً وَاحِدَةً؟! قَالَ: كَلِمَةً، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَقَامُوا فَرِيعِينَ يَنْفُضُونَ ثِيَابَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: ﴿أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]».

ترجمه: «از اینها (قریشیان) یک کلمه می‌خواهم بگویند تا با آن عرب برایشان گردن نهند و عجم به آنان جزیه دهند. قریشیان گفتند: فقط یک کلمه؟ فرمود: یک کلمه، بگویند: هیچ الهی جز الله نیست. پس وحشت زده بلند شدند و لباس هایشان را تکان می‌دادند و می‌گفتند: آیا (همه) اله‌ها را یک اله قرار داده است؟ بی‌گمان این

۱- صحیح مسلم: ۱ / ۳۶۸ ح ۱۳ کتاب الصلاة.

۲- صحیح مسلم: ۱ / ۹۳ ح ۵۷ کتاب الإیمان، صحیح البخاری: ۱ / ۱۲ ح ۹، سنن ابن ماجه: ۱ /

۲۳ ح ۵۷ / المقدمة.

چیزی عجیبی است». به روایت احمد و النسائی و الترمذی - و آن را حسن دانسته است.^۱

حدیث بیست و چهارم: در صحیحین^۲ از سعید بن المسیب از پدرش آمده که: هنگامی که ابو طالب به سرمرگ رسید رسول خدا ﷺ نزد او آمد و دید که ابو جهل و عبد الله بن أمیه نزد او هستند. فرمود: «أَيُّ عَمٍّ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةُ أَحَاجُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ؟» «ای عمو، بگو لا إله إلا الله، کلمه‌ای که بوسیله آن در نزد الله از تو دفاع می‌کنم». ابو جهل و عبد الله بن أمیه گفتند: آیا از ملت عبدالمطلب رویگردانی می‌کنی؟ ابو طالب آخرین کلامش این بود که گفت: بلکه بر ملت عبدالمطلب هستم. و از اینکه لا إله إلا الله بگوید خودداری کرد.

حدیث بیست و پنجم: حدیث ابو بکر صدیق رضی الله عنه است که گفت: گفتم ای رسول خدا، نجات این امر چه چیزی است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَبِلَ مِنِّي الْكَلِمَةَ الَّتِي عَرَضْتُ عَلَى عَمِّي، فَرَدَّهَا عَلَيَّ، فَهِيَ لَهُ نَجَاةٌ». ترجمه: «هرکس از من آن کلمه‌ای که بر عمویم عرضه کردم و آن را رد کرد، قبول کند پس آن برایش نجات است». به روایت احمد.^۳

حدیث بیست و ششم: از عبادہ رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عَيْسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالتَّائُرُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ».

۱- مسند أحمد: ۱ / ۲۲۷، سنن الترمذی: ۵ / ۳۴۱ ح ۳۲۳۲ کتاب التفسیر، السنن الكبرى للنسائی: ۶ / ۴۴۲ ح ۱۱۴۳۶ کتاب التفسیر.

۲- صحیح مسلم: ۱ / ۸۳ ح ۳۹، صحیح البخاری: ۱ / ۴۵۷، ح ۱۲۴۹ کتاب الجنائز.

۳- مسند أحمد: مسند أحمد بن حنبل: ۱ / ۶.

ترجمه: «کسی که گواهی دهد به اینکه هیچ الهی جز الله نیست، و یکتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و عیسی بنده و فرستاده او و روح اوست که به مریم القا فرموده و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است و حقیقت دارد، خداوند چنین بنده‌ای را با هر عملی که دارد، وارد بهشت خواهد کرد». به روایت البخاری و مسلم.^۱

حدیث بیست و هفتم: از انس رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به معاذ گفت: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أَخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا، قَالَ: إِذَا يَتَكَلَّمُوا، وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأْتِمًا».

ترجمه: «هیچ کس نیست که گواهی دهد که هیچ الهی جز الله نیست و محمد رسول خداست، با صداقت از روی قلبش، مگر اینکه خداوند دوزخ را بر او حرام می‌کند. معاذ گفت: ای رسول خدا آیا به چنین چیزی مردم را خبر دهم تا خوشحال شوند؟ فرمود: در این صورت بر این سخن توکل می‌کنند (و عمل را رها می‌کنند). معاذ این سخن را هنگام وفاتش بدلیل این که مبادا بخاطر کتمان این حدیث، گناهکار شود به مردم خبر داد». به روایت البخاری و مسلم.^۲

حدیث بیست و هشتم: از عبادہ آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ». ترجمه: «هرکس گواهی دهد که هیچ الهی جز الله نیست و محمد رسول خداست، خداوند آتش را بر او حرام می‌کند». به روایت مسلم.^۳

۱- صحیح البخاری: ۳ / ۱۲۶۷ ح ۳۲۵۲، صحیح مسلم: ۱ / ۸۶ ح ۴۶ کتاب الایمان.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۶۰ ح ۱۲۸ کتاب العلم، و صحیح مسلم: ۱ / ۹۱ ح ۵۳ کتاب الایمان.

۳- صحیح مسلم: ۱ / ۸۷ ح ۴۷ کتاب الایمان.

حدیث بیست و نهم: از ابو ذر رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ».

ترجمه: «هیچ بنده‌ای نیست که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله، سپس بر این سخن بمیرد، مگر اینکه وارد بهشت می‌شود». به روایت البخاری و مسلم.^۱

حدیث سی‌ام: در صحیحین^۲ از عتبان رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ».

ترجمه: «خداوند بر هرکسی که لا اله الا الله بگوید، و با آن رضایت وجه الله را خواسته باشد، آتش را حرام کرده است».

حدیث سی و یکم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله کفش‌هایش را به او داد و فرمود: «اذْهَبْ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَقِيمًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ».

ترجمه: «با این دو کفش من برو و هرکسی را بیرون این باغ دیدی که او به لا اله الا الله گواهی می‌دهد، و قلبش به آن یقین دارد، او را به بهشت بشارت بده». به روایت مسلم.^۳

حدیث سی و دوم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ؟ قَالَ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ».

۱- صحیح البخاری: ۵ / ۲۱۹۳ ح ۵۴۸۹ کتاب اللباس، صحیح مسلم: ۱ / ۱۳۲ ح ۱۵۴ کتاب الإیمان.

۲- صحیح البخاری: ۱ / ۱۶۴ ح ۴۱۵ کتاب المساجد، صحیح مسلم: ۲ / ۱۰۸ ح ۲۶۳ کتاب المساجد.

۳- صحیح مسلم: ۱ / ۹۰ ح ۵۲ کتاب الإیمان.

ترجمه: «ای رسول خدا خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت تو چه کسی است؟ فرمود: خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من کسی است که لا إله إلا الله را خالصانه از روی قلبش بگوید». به روایت البخاری.^۱

حدیث سی و سوم: حدیث ام سلمه رضی الله عنها است - حدیث را ذکر می‌کند و در آن آمده است: - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرُ شَائِكٍ، فَيُحْجَبَ عَنِ الْجَنَّةِ».

ترجمه: «گواهی می‌دهم که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم. هیچ بنده‌ای وجود ندارد که با این دو گواهی با خداوند ملاقات کند و در آن شکی نداشته باشد، ولی با این حال خداوند او را از بهشت باز دارد». به روایت البخاری و مسلم.^۲

حدیث سی و چهارم: از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

ترجمه: «هرکس بمیرد و بداند که هیچ الهی جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود». به روایت مسلم.^۳

حدیث سی و پنجم: حدیث انس درباره شفاعت است که در آن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بُرَّةً، ثُمَّ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ ذَرَّةً».

ترجمه: «کسی که به لا اله الا الله شهادت داده باشد و به اندازه دانه گندمی در قلبش خیر وجود داشته باشد از دوزخ خارج می‌شود. سپس کسی که شهادت لا اله

۱- صحیح البخاری: ۱ / ۴۹ خ ۹۹ کتاب العلم.

۲- صحیح مسلم: ۱ / ۸۶ ح ۴۵ کتاب الإیمان.

۳- صحیح مسلم: ۱ / ۸۴ ح ۴۳ کتاب الإیمان.

الا الله داده باشد و در قلبش به اندازه ذره‌ای خیر باشد، از دوزخ بیرون می‌آید». به روایت البخاری و مسلم.^۱

و در صحیح مسلم نزدیک به این روایت از حدیث ابی سعید و در مسند احمد از حدیث ابوبکر صدیق، وجود دارد.^۲

حدیث سی و ششم: حدیث معاذ است، که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

ترجمه: «هرکس آخرین کلامش لا اله الا الله باشد وارد بهشت می‌شود».^۳

حدیث سی و هفتم: از معاذ آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: «کلید بهشت لا اله الا الله است». به روایت امام احمد و البزار.^۴

حدیث سی و هشتم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا ﷺ (برای سخن گفتن) برای ما بلند شد، و بلال بلند شد و اذان گفت. هنگامی که ساکت شد رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ مِثْلَ هَذَا يَقِيَنًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»؛ «هرکس همانند این را از روی یقین بگوید، وارد بهشت می‌شود». به روایت النسائی و ابن حبان در صحیحش.^۵

حدیث سی و نهم: از رفاعه الجهني رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «أَشْهَدُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَمُوتُ عَبْدٌ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ صَادِقًا مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يُسَدِّدُ إِلَّا سَلَكَ بِهِ فِي الْجَنَّةِ».

۱- صحیح البخاری: ۱ / ۲۴ ح ۴۴ کتاب الإیمان، صحیح مسلم: ۱ / ۳۲۲ ح ۳۲۵ کتاب الإیمان.

۲- مسند أحمد: ۳ / ۱۱۶.

۳- مسند أحمد: ۵ / ۲۳۳، مجمع الزوائد: ۲ / ۳۲۳.

۴- مسند أحمد: ۵ / ۲۴۲، مجمع الزوائد: ۱ / ۱۶.

۵- سنن النسائي: ۱ / ۵۱ ح ۱۶۴۱ کتاب الأذان، صحیح ابن حبان ۴ / ۵۵۳ ح ۱۶۶۷ کتاب الأذان.

ترجمه: «نزد الله متعال شهادت می‌دهم که هرکس صادقانه از قلبش شهادت بدهد که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم و بر آن استوار بماند، حتما راه بهشت را می‌پیماید». به روایت احمد.^۱

حدیث چهلیم: از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَا يَقُولُهَا عَبْدٌ حَقًّا مِنْ قَلْبِهِ، فَيَمُوتُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: «من کلمه‌ای را می‌دانم که هیچ بنده‌ای نیست که آن را به حق و از قلبش بگوید و بر آن بمیرد، مگر اینکه خداوند آتش را بر او حرام می‌کند و آن کلمه، لا اله الا الله است». به روایت الحاکم.^۲

حدیث چهل و یکم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «حَضَرَ مَلَكُ الْمَوْتِ رَجُلًا يَمُوتُ فَشَقَّ أَعْضَاءَهُ فَلَمْ يَجِدْهُ عَمِلَ خَيْرًا، ثُمَّ شَقَّ قَلْبَهُ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ خَيْرًا، ثُمَّ فَكَّ لَحْيَيْهِ فَوَجَدَ طَرَفَ لِسَانِهِ لَاصِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ " قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " فَغُفِرَ لَهُ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ».

ترجمه: «فرشته مرگ بر بالین شخصی حاضر شد که داشت می‌مرد، پس اعضایش را شکافت اما عمل خیری در او پیدا نکرد، سپس قلبش را شکافت و عمل خیری در آن پیدا نکرد، سپس دهانش را باز کرد و دید که یک طرف از زبانش به سقف دهانش چسپیده و لا اله الا الله می‌گوید. پس خداوند او را بخاطر کلمه اخلاص بخشید». به روایت الطبرانی و البیهقی و ابن أبي الدنيا.^۳

۱- مسند أحمد: ۴ / ۱۶.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۷۲.

۳- شعب الإيمان: ۲ / ۹ ح ۱۰۱۵ باب فی الرجاء، تاریخ بغداد: ۹ / ۱۲۵، إتحاف السادة المتقين للزبيدي: ۱۰ / ۲۷۵.

حدیث چهل و دوم: حدیث اُبی سعید از پیامبر ﷺ است که گفت: «قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ بِهِ، وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: قُلْ يَا مُوسَى: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: يَا رَبِّ كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُ هَذَا، قَالَ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: إِنَّمَا أُرِيدُ شَيْئًا تَخْصُنِي بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ فِي كَيْفَةٍ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَيْفَةٍ، مَالَتْ بِهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: «موسی گفت: پروردگارا، به من چیزی یاد بده که با آن تو را ذکر کنم و بخوانم. فرمود: بگو لا اله الا الله. گفت: پروردگارا همه بندگان این را می گویند. فرمود: بگو لا اله الا الله. گفت: من چیزی می خواهم که فقط مختص به من باشد. فرمود: ای موسی اگر آسمان های هفت طبقه و دو زمین هفت طبقه را در یک کفه ترازو قرار گیرد و لا اله الا الله را در کفه دیگر، این کلمه از آنها سنگین تر است». به روایت ابن السنی و الحاکم و ابن حبان در صحیحشان.^۱

حدیث چهل و سوم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، نَفَعَتْهُ يَوْمًا مِنْ دَهْرِهِ يُصِيبُهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ».

ترجمه: «هرکس لا اله الا الله بگوید، بالآخره روزی از روزها نفعش به او می رسد، اگرچه قبل از رسیدن این نفع به او، دچار مصایبی شده باشد». به روایت ابن حبان و الطبرانی و البزار و راویانش راویان صحیح هستند.^۲

حدیث چهل و چهارم: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِوَصِيَّةِ نُوحٍ ابْنِهِ، فَقَالَ: يَا بَنِيَّ: إِنِّي أُوصِيكَ بِاثْنَتَيْنِ: أُوصِيكَ بِقَوْلِ

۱- مستدرک الحاکم: ۱ / ۵۲۸، صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۱۰۲ ح ۶۲۱۸.

۲- المعجم الأوسط للطبرانی: ۷ / ۲۰۴ ح ۶۲۱۸، مجمع الزوائد: ۱ / ۱۷، کنز العمال: ۱ / ۴۱۸ ح

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهَا لَوْ وُضِعَتْ فِي كِفَّةٍ، وَوُضِعَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ فِي كِفَّةٍ، لَرَجَحَتْ بِهِنَّ، وَلَوْ كَانَتْ حَلَقَةً لَقَصَمْتَهُنَّ، حَتَّى تَخْلُصَ إِلَى اللَّهِ.»

ترجمه: «آیا شما را از وصیت نوح به فرزندش باخبر نسازم؟ نوح گفت: ای فرزندم، من تو را به دو چیز وصیت می‌کنم. تو را به گفتن لا إله إلا الله وصیت می‌کنم برای اینکه اگر آن را در کفه‌ای از ترازو قرار دهی و آسمان‌ها و زمین را در کفه دیگر، بر آنها سنگینی می‌کند، و اگر به دورش حلقه بزنند، آنها را پاره می‌کند تا اینکه به سوی خداوند رهایی یابد». به روایت البزار و النسائی و الحاکم.^۱

حدیث چهل و پنجم: از عبد الله بن عمرو آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ مَا قُلْتُ أَنَا وَالتَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

ترجمه: «بهترین چیزی که من و پیامبران قبل از من گفته‌اند این است: هیچ الهی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد، فرمانروایی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست». به روایت الترمذی.^۲

حدیث چهل و ششم: از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «جَدِّدُوا إِيمَانَكُمْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ نُجَدِّدُ إِيمَانَنَا؟ قَالَ: أَكْثِرُوا مِنْ قَوْلِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

ترجمه: «ایمانتان را جدید و تازه کنید. گفتند: ای رسول خدا چگونه ایمانمان را تازه کنیم؟ فرمود: لا إله إلا الله را زیاد بگویید». به روایت احمد و الطبرانی.^۳

۱- إتحاف السادة المتقين: ۸ / ۳۴۲.

۲- سنن الترمذی: ۵ / ۵۳۴ ح ۳۵۸۵ کتاب الدعوات.

۳- مسند أحمد: ۲ / ۳۵۹.

حدیث چهل و هفتم: از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سَيُخَلَّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْحُلَاثِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ سَجَلًا، كُلُّ سَجَلٍ مَدَّ الْبَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظْلَمَكَ كَتَبَتِي الْحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَلَيْكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ. فيقول الله تبارك وتعالى: إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، وَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَيُخْرِجُ لَهُ بِطَاقَةً فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. فيقول: أحضروه، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ. قَالَ: فَتَوَضَّعَ السَّجَلَاتُ فِي كِفَّةٍ، وَالْبِطَاقَةُ فِي كِفَّةٍ، فَطَاشَتِ السَّجَلَاتُ، وَتَقَلَّتِ الْبِطَاقَةُ. فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ».

ترجمه: «مردی از امت من در روز قیامت در برابر همه خلائق بیرون آورد می‌شود و نود نه پرونده برایش باز می‌شود و اندازه هر پرونده تا جایی که چشم کار می‌کند است. سپس خداوند به او می‌فرماید: آیا چیزی از این پرونده‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا کتابان و محافظان من بر تو ظلمی کرده‌اند؟ می‌گوید: خیر پروردگارا. خداوند به او می‌فرماید: آیا عذری داری؟ می‌گوید: خیر پروردگارا. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: اما تو در نزد ما نیکی‌ای داری و امروز به تو ظلم نمی‌شود. پس تکه کاغذ (نامه کوچکی) برایش بیرون آورده می‌شود که در آن نوشته شده: گواهی می‌دهم هیچ الهی جز الله نیست و محمد بنده و رسول است. خداوند می‌فرماید: او را حاضر کنید. می‌گوید: ای پروردگارا، این نامه در برابر آن همه پرونده چیست؟ می‌فرماید: به تو ظلمی نمی‌شود، پس همه پرونده‌ها در یک کفه گذاشته می‌شود و آن نامه کوچک در کفه دیگر، که آن نامه از همه آن پرونده‌ها سنگین‌تر می‌شود؛ برای اینکه وقتی اسم الله باشد، چیزی در برابر آن سنگین نمی‌شود». به روایت

الترمذی - و آن را حسن دانسته - و ابن ماجه و البيهقي و ابن حبان در صحيحش و الحاکم که می گوید بر شرط مسلم است.^۱

حدیث چهل و هشتم: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: - حدیث را ذکر می کند و در آن آمده: - «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى تَخْلُصَ إِلَيْهِ».

ترجمه: «بین لا إله إلا الله و بین خداوند، حجابی وجود ندارد تا اینکه به سوی او رها و خالص می شود». به روایت الترمذی.^۲

حدیث چهل و نهم: از حذیفه رضی الله عنه است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يَذْرُؤُ الْإِسْلَامَ كَمَا يَذْرُؤُ وَشْيُ الثَّوْبِ، لَا يَذْرَى مَا صِيَامٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَلَا نُسْكَ، وَيُسْرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَيَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ: الشَّيْخُ الْكَبِيرُ، وَالْعَجُوزُ الْكَبِيرَةُ، يَقُولُونَ: أَذْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَنَحْنُ نَقُولُهَا " فَقَالَ صَلِّ: فَمَا تُغْنِي عَنْهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يَذْرُونَ مَا صِيَامٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَلَا نُسْكَ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُدَيْفَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَرَدَّدَ عَلَيْهِ ثَلَاثًا كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَالَ: «يَا صَلِّ، تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ، تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ، تُنَجِّهِمْ مِنَ النَّارِ».

ترجمه: «اسلام مانند نقش پارچه، محو می شود. آن گونه که کسی نمی داند نماز، روزه، حج و صدقه چیست. در یک شب، کتاب الله چنان محو می شود که حتی یک آیه از آن بر روی زمین باقی نمی ماند. گروهی از مردم، یعنی پیرمردان و پیرزنان

۱- سنن الترمذی: ۵ / ۲۵ ح ۲۶۳۹ کتاب الإیمان، مسند أحمد: ۲ / ۲۱۳ سنن ابن ماجه:

۲ / ۱۴۳۷ ح ۴۳۰۰ کتاب الزهد، مستدر الحاکم: ۱ / ۶، ۵۲۹، صحیح ابن حبان: ۱ / ۶۴۱ ح ۲۲۵ کتاب الإیمان.

۲- سنن الترمذی: ۵ / ۵۰۱ ح ۳۵۱۸ کتاب الدعوات، مسند أحمد: ۳ / ۱۵۳.

باقی می‌مانند و می‌گویند: از پدرانمان عبارت لا إله إلا الله را شنیدیم و ما هم آن را می‌گوییم. صله بن زفر به حذیفه گفت: لا إله إلا الله چه نفعی به آنان می‌رساند در حالی که نه می‌دانند روزه چیست و نه می‌دانند نماز چیست و نه می‌دانند صدقه چیست و نه می‌دانند نسک (قربانی) چیست؟ حذیفه از او روی گرداند و صله بن زفر سه بار این سخنش را تکرار کرد و هر بار حذیفه از او روی می‌گرداند تا اینکه در سومین بار به او رو کرد و گفت: ای صله، لا إله إلا الله آنها را از آتش نجات می‌دهد، ای صله، لا إله إلا الله آنها را از آتش نجات می‌دهد». به روایت ابن ماجه، و حاکم در صحیحش و می‌گوید: این حدیث بر شرط مسلم است.^۱

حدیث پنجاهم: از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ: الْكُفُّ عَمَّنْ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا تُكْفِرُهُ بِذَنْبٍ، وَلَا تُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِعَمَلٍ».

ترجمه: «سه چیز از اصل ایمان است، یک: دست برداشتن از کسی که لا إله إلا الله می‌گوید، دو: او را بخاطر گناهی تکفیر نکند و سه: او را بخاطر عملی از اسلام خارج نگرداند». به روایت ابو داود.^۲

حدیث پنجاه و یکم: از عبد الله بن عمرو آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كُفُّوا عَنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا تُكْفِرُوهُمْ بِذَنْبٍ، فَمَنْ أَكْفَرَ أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَهُوَ إِلَى الْكُفْرِ أَقْرَبُ».

ترجمه: «دست از اهل لا إله إلا الله بردارید، آنها را با گناه تکفیر نکنید، هر کس اهل لا إله إلا الله را تکفیر کند خودش به کفر نزدیک‌تر است». به روایت الطبرانی.^۳

۱- مستدرک الحاکم: ۴ / ۴۷۳، ۵۴۵، سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۴۴ ح ۴۰۴۹ کتاب الفتن.

۲- سنن أبي داود: ۳ / ۱۸ ح ۲۵۳۲، کنز العمال: ۱۵ / ۸۱۱ ح ۴۳۲۲۶.

۳- کنز العمال: ۳ / ۶۳۵ ح ۸۲۷۰.

حدیث پنجاه و دوم: در صحیحین^۱ از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ».

ترجمه: «دشنام دادن به مسلمان، فسق است، و جنگیدن با او کفر».

و همچنین در صحیحین از حدیث ابی ذر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَرِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالْفُسُوقِ وَلَا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ، إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ».

ترجمه: «هیچ کس کسی دیگر را به فاسق بودن یا به کافر بودن متهم نمی کند مگر اینکه به خودش بر می گردد؛ در صورتی که صاحبش اینگونه نباشد».^۲

و در صحیحین^۳ از ثابت بن الضحاک آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ».

ترجمه: «هرکس مومنی را به کفر تهمت زند، پس همانند کشتنش است».

و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره رضی الله عنه و از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا».

ترجمه: «هرگاه مردی به برادرش بگوید: ای کافر، پس کفر به یکی از آن دو بر می گردد».^۴

۱- صحیح البخاری: ۵ / ۲۲۴۷ ح ۵۶۹۷ کتاب الأدب، صحیح مسلم: ۱ / ۱۱۴ ح ۱۱۶ کتاب الإیمان.

۲- صحیح البخاری: ۵ / ۲۲۴۷ ح ۵۶۹۸ کتاب الأدب.

۳- صحیح البخاری: ۵ / ۲۲۴۷ ح ۵۷۰۰ کتاب الأدب، سنن الترمذی: ۵ / ۲۳ ح ۲۶۳۶ کتاب الإیمان.

۴- صحیح مسلم: ۱ / ۱۱۲ ح ۱۱۱ کتاب الإیمان، سنن الترمذی: ۵ / ۲۳ ح ۲۶۳۷ کتاب الإیمان.

[پایان]

و از فضل خداوند خواستاریم که عاقبت ما را به اسلام و ایمان ختم کند و ما را از آنچه که وجه کریم او را به خشم می آورد دور سازد و ما و همه مسلمانان را به صراط مستقیم هدایت کند، چرا که او بخشنده بزرگوار است.

و سپاس برای خداوند پروردگار جهانیان، در اول و آخر و در ظاهر و باطن، و درود خدا بر سرورمان محمد و بر همه آل و اصحاب او باد.